

مُلا آقا درِ بِنْدی وَ مَقْتُلُ نِنگاری

# مُلا آقا درِ بِنْدی وَ مَقْتُلُ نِنگاری

(نگاہ‌ها، نوآوری‌ها و استنادها)

رسول جعفریان

رسول جعفریان



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



# ملاآقا دربندی و مقتل نگاری

(نگاه ها، نوآوری ها، و استنادها)

رسول جعفریان

زمستان ۱۳۹۸



ملاآقا دربندی و مقتل نگاری  
(نگاه ها، نوآوری ها، و استنادها)

رسول جعفریان (استاد دانشگاه تهران)

محل نشر: قم

تاریخ نشر: زمستان ۱۳۹۸

نشر مورخ: ۰۲۵۳۷۷۳۱۳۵۵

تیراژ: ۱۰۰

## فهرست

درآمد بحث.....	۸
شرح احوال ملا آقای دربندی در منابع .....	۱۱
گوبینو و آگاهی های تازه از زندگی ملاآقا دربندی در تهران	۱۵
شرح حال ملاآقا در منابع دیگر	۲۰
دبیرتفرشی و ملاآقا دربندی	۲۴
عبدالله مستوفی و ملاآقا دربندی	۲۵
در باره تألیفات ملاآقا دربندی	۳۷
شاگردان ملاآقا دربندی	۳۹
ملاآقا دربندی در آثار خودش .....	۴۱
الف: آشنایی با مقامات عثمانی	۴۱
ب: ملاآقا از علوم رایج دینی تا مقتل نویسی	۴۳
ج: حمله شیخی ها به دربندی در شب ۲۶ رمضان سال ۱۲۵۸ق	۴۷
حمله نجیب پاشا به کربلا و گزارش ملاآقا دربندی .....	۵۱

۵۴	متن گزارش ملاآقا در باره حمله نجیب پاشا به کربلا به سفیر روسیه
۶۱	ملاآقا دربندی و ناصرالدین شاه .....
۶۹	ادبیات عاشورا نگاری دوره قاجار و سهم ملاآقا دربندی .....
۷۴	ملاآقا و ورود در عرصه نگارش های عاشورایی
۷۹	ملاآقا و توصیه بر عدم سرقت از مطالب علمی او در آثارش
۸۱	نگاه و نگرش ملاآقا به عاشورا .....
۸۸	اشتهار دین اسلام هدف برگزاری مراسم تعزیه برای امام
۹۱	ملاآقا زیر سایه حکایات .....
۹۷	زعفر جنی در محضر طلبه ای در حجره در مقام دفاع از خود
۹۸	حکایات دیگر
۱۰۱	شیوه استنادی ملاآقا .....
۱۰۴	اقتباس از بحر الانساب
۱۰۸	استناد و استفاده از کتاب ابن عصفور بحرانی
۱۱۱	اولویت ملاآقا در استفاده از المنتخب طریحی و آثار مشابه
۱۱۳	ملاآقا و ترجیح منابع داستانی بر تاریخی
۱۱۸	استناد به خوابها
۱۲۰	استفاده از الهامات
۱۲۳	ملاآقا و مباحث کلامی در عاشورا .....
۱۲۶	مقامات ویژه برای حضرت زینب، عباس، و علی اکبر

۱۳۰	کشف و شهود همراه استدلالهای کلامی
۱۳۱	اختیاری - شوقی بودن حرکت افلاک و حل دشواری های کلامی
۱۳۶	مسائل فقهی و عاشورا
۱۳۹	<b>غرایب نگاری ملاآقا</b> .....
۱۳۹	آمار و ارقام کشتگان در کربلا و هفتاد و دو ساعت بودن روز عاشورا
۱۴۵	<b>انتقادات از اسرار الشهاده</b> .....
۱۵۲	ملاآقا مخالفان خود را جاهل و عوام می داند
۱۵۷	نفوذ آثار ملاآقا در جامعه مذهبی ایران
۱۶۱	<b>تصویر سازی داستانی و ... در آثار ملاآقا</b> .....
۱۶۱	وصل کردن برخی از اخبار تاریخی با تطبیق موقعیت تاریخی روز
۱۶۳	تصویر سازی داستانی
۱۶۹	دو سند در باره حمله بابیه به ملاآقا در بندی
۱۷۵	عبارات ادبی - عاطفی در باره عاشورا



بسم الله الرحمن الرحيم

## درآمد بحث

قرن سیزدهم، قرن زایش افکار تازه در ایران شیعی است، زایشی با مدل‌های مختلف که در تولید مکتب‌های تازه بکار می‌رود و محصول آن را تنها با بررسی دقیق متون تولید شده می‌توان شناخت. بخشی از آن تحولات، در ادامه سنت اجتهادی قدیم در مذهب شیعه در بازتولید مذهب در مسیر تاریخ است؛ و در رأس آن تحولات در این قرن، وحید بهبهانی است که تلاش کرد با ایجاد انقلابی نوین، راه را برای تحول در درون مذهب شیعه، هموار کند. اما بخشی دیگر از این جریانها، ابداعات و ابتکارات تازه ای دارند و در حکم ایدئولوگ‌های جدیدی هستند که می‌کوشند از دین و مذهب، یک بنای تازه ای بسازند.

افرادی از این دست که در این قرن در ایران، عراق و گاهی در هند هستند، بیشتر به چهره‌های فرقه‌سازی شبیه اند که رسالت خود را کشف آراء و افکار جدید از دل متون با افزوده‌هایی دانسته و از ایجاد یک فرقه و نحله کوچک، تا ادعای داشتن دین نو و تازه پیش می‌روند. معنای این تعبیر این نیست که این نحوه نوآوری در حد ایدئولوژی، بویژه متناسب با فضای سیاسی جامعه، بی سابقه بوده است؛ از اتفاق، در قرون قبل هم نمونه‌هایی مانند حروفیه و نقطویه داریم، اما به هر حال در قرن سیزدهم هجری، به صورت آشکار، پدیده خاصی متناسب با افکاری که در نجف یا طهران یا برخی از شهرهای دیگر بوده، و نیز در پی جنگهای ایران و روس که تأثیر

مهمی روی روح و روان مردم ایران، علاوه بر اقتصادیات و اجتماعیات آنها، داشت، ایجاد شد. شخصیت‌هایی مانند شیخ احمد احسایی (م ۱۲۴۳)، میرزا محمد اخباری (م ۱۲۳۲)، سید کاظم رشتی (م ۱۲۵۹)، سید علی محمد باب (م ۱۲۶۶)، حاج محمد کریم خان کرمانی (م ۱۲۸۸)، و از جمله افرادی مانند همین ملاآقای دربندی از این دست هستند. چندین نفر از خاندان برغانی و نراقی و نیز عالمانی در تبریز نیز در شمار کسانی هستند که در ساختن آثار مکتوب با علائق خاص، نقش دارند. شاید این بحث، بیش از این قابل تعقیب باشد، اما هدف صرفاً نگارش سطوری برای ورود بحث از ملاآقا دربندی است، لذا به همین مقدار بسنده می‌کنیم.

برخلاف تصویری که در دهه‌های اخیر از ملاآقای دربندی در محافل تبلیغات مذهبی ایرانی بوده، و بیش از همه ناشی از مطالبی است که میرزا حسین نوری در لؤلؤ و مرجان و سپس آقای مطهری به نقل از آن، در باره وی آورده‌اند، این شخص، از چهره‌های برجسته‌ای است که در ساختن بناهای جدید فکری در قرن سیزدهم، توانا بوده و در این زمینه و بیش از همه، از دریچه امام حسین (ع) و عاشورا، نقش خود را ایفا کرده است. معلوم است که قضاوتی در باره درستی و نادرستی افکار وی نداریم، و بیشتر از لحاظ سطح نفوذ وی در افکار عمومی شیعه، در قالب یک عالم متفاوت با رسالتی پیامبرگونه برای تبدیل عاشورا به یک پژوه عظیم و متفاوت بحث می‌کنیم.

باید توجه داشت که افکار نوی شیعی پدید آمده در قرن سیزدهم، مشروط بر آن که جهان ایرانی، روی چرخه قدیم خود با افکار سنتی می‌چرخید، می‌توانست منشأ یک تحول فکری و حتی سیاسی باشد. آنچه برابر آن ایستاد، و اجازه نداد که چنین اتفاقی بیفتد، و حتی در باره بایه و بهائیه، آن را به مسیر دیگری برد، برآمدن تجدید بود که راه را بر نفوذ آن افکار بست و حتی اندیشه‌ای مانند بابی‌گری و بهایی‌گری که از جمله همین افکار برساخته و با همان ویژگی‌های قرن سیزدهمی از نوع

نگرش های احساسی و میرزا محمد اخباری و سید کاظم رشتی بود، به اجبار از شکل سنتی آن تغییر داده و به سمت تجدد برد. این در حالی است که بسیاری از این افراد و جریان های فکری که آنها را ساختند، در برخورد با تجدد دوره اخیر قاجاری و سپس دوره پهلوی، خودشان و آثارشان، از چرخه تفکر در ایران خارج شدند، هرچند هیچ گاه نمی توان پذیرفت که این افکار از بین رفته و زمینه زنده شدن، در بخش هایی از عامه مردم را ندارد.

و اما نکته خاص در اینجا این است که ویژگی بسیاری از افکار جریان ساز در قرن سیزدهم، به طور خاص، تمرکز روی مسأله ولایت و در مورد ملاآقای دربندی که موضوع این کتاب است، از دریچه عاشورا و جایگاه رویداد کربلا است. اهمیت این مسأله برای جامعه ایرانی که از اول صفویه روی افکار شیعی آن کار شده و به تدریج دایره نفوذ عاشورا و محرم بیشتر و بیشتر گشته، شناخته شده است. محور قرار دادن مسأله ولایت و عاشورا و نوشتن در باره آن، در جامعه ایرانی که طی دو سه قرن از دیگر بخش های جهان اسلام فاصله گرفته بود، امری طبیعی بود. مهم این بود که چهره هایی با ورود در این مباحث، به نگاشتن آثاری دست بیازند که بتوانند فلسفه ای از دل آن بیرون آورده و تئوری های تازه ای که هم جذاب و هم با ذوق و هم متناسب با عواطف مذهبی جامعه، پدید آورند.

نوشتن شروح متعدد بر زیارت جامعه و نیز پرداختن تفصیلی به مباحث عاشورا با رویکردهای جدید به عنوان اسرار و جز آن، در این دوره به فراوانی دیده می شود. پیش از این، در مقاله ای دیگر، در باره افکار غلو آمیز پدید آمده در تبریز قرن سیزدهم، بخش هایی از این جریان فکری را نشان داده ام و این گفتار، صرفاً در باره ملاآقای دربندی خواهد بود.

رسول جعفریان

۱۳۹۸/۱۰/۱

## شرح احوال ملا آقای دربندی در منابع

ملا آقا دربندی متولد به سال ۱۲۰۸ و متوفای ۱۲۸۵ یا ۱۲۸۶ است. (بنگرید: ریحانه الادب: ۲/۲۱۷). تقریباً منابع شرح حال، این دو سال را احتمال داده اند، در الی که در یک یادداشت پشت نسخه ای بسیار با ارزش تاریخ دقیق درگذشت وی چنین است: روز جمعه ۲۰ شهر رجب ۱۲۸۵ (بنگرید: مکارم الاثار: ۸/۲۷۷۹). فکر می کنم، باید این تاریخ را پذیرفت.

ملا آقا خودش را «خادم العلوم آقای دربندی» (سعادات ناصری، ص ۵۲)؛ و دقیق تر «این احقر خادم العلوم، آقا بن عابد بن رمضان بن الزاهد الشیروانی الدربندی» می خواند. در منابع به مشهور به «فاضل دربندی» نیز هست.

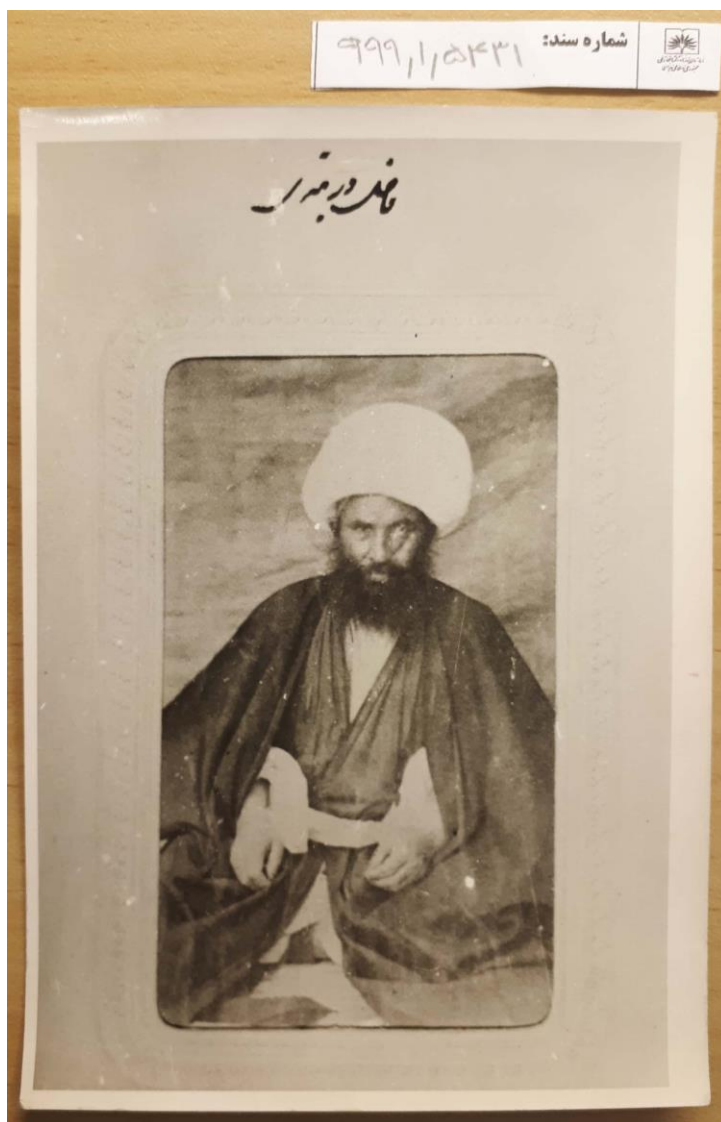
گوینو [مذاهب و فلسفه در آسیای وسطی، ص ۹۱] که معاصرش بوده، او را از طایفه لزگی، و طلبه ای دربندی، منسوب به همان دربند شروان در قفقاز [نه دربند تهران آن گونه که نویسنده فهرس التراث: ۲/۱۶۶ تصور کرده است] دانسته است. در باره انتساب او به دربند یا همان باب الابواب با اشارتی به ملا آقا، و این که شیروان نوشته، نه شروان که البته این درست است، (بنگرید: راهنمای دانشوران: ۱/۲۷۱ «برقعی، قم، ۱۳۸۴»).

از زندگی شخصی او، نام پدر یا مادرش، و حتی فرزندانش چیزی نمی دانیم. در گزارشی که در ادامه در باره وقایع حمله نجیب پاشا به کربلا آمده، او از پدر و

همسرش که به عتبه عباسیه پناه برده اند، یاد کرده که نشان می دهد، پدرش در این شهر، با او بوده است. در جایی از کتاب اکسیر العبادات (۱/۶۲۶) ملا محمد تقی ایروانی را پدر همسرش معرفی می کند. در منبعی (مفاخر آذربایجان: ۲/۲۸۰۳ پاورقی) از فائق دربندی به عنوان یکی از نوادگانش یاد شده که مترجم برگزیده تفسیر نمونه بوده است. خودش هم در جایی از «زوجه صالحه مرحومه اش» یاد کرده است (سعادات ناصری، ص ۹۰).

در کارنامه او، شرکت در جنگهای ایران و روس هم آمده و گفته شده است که در سال ۱۲۴۲ ق همراه سید محمد مجاهد که برای جنگ به ایران آمده بود، بازگشت و همراه جنازه وی که به کربلا برده شده و مدفون شد، به عراق رفته است. [مقدمه «المنتقى النفیس من درر القوامیس، محمدرضا جلالی، چاپ شده در: مجله تراثنا، سال ششم، (۱۴۱۱ ق) شماره سوم، ص ۱۵۸» به نقل از «کربلاء فی حاضرها و ماضیها، خطی، بدون ذکر صفحه»].

نوشته اند که ملاآقا دربندی در قزوین، و در کنار برغانی ها تحصیل را شروع کرد، سپس به کربلا رفت، مدتی در نجف بود و باز به کربلا برگشت و در آنجا جزء عالمان و فاضلان بنام شد. زمانی که بحران های ویژه ای در کربلا به دلیل حضور جریان شیخیه و مسائل دیگر پدید آمد و پس از درگیر شدن شیخیه با او و حمله ای که به او صورت گرفت، راهی ایران شد و مدتی را، بلکه باقی عمر را در طهران سپری کرد. در تهران عالمی محترم بود، با دربار و شخص شاه هم رفت و آمد داشت و چندین کتاب خود را در این شهر نوشت. وی باید بین سالهای ۱۲۵۸ تا ۱۲۸۵ را در طهران سپری کرده باشد. هرچند ممکن است در این فاصله، به شهرهای دیگر هم رفته باشد. وی در خاتمه خزائن الاصول، می گوید که آن را در پرتو عنایت امام حسین - علیه السلام - نگاشته «ببرکات صاحب هذه القبة الشريفة ريحانة رسول الله»، و سال تألیف را ۱۲۶۷ یاد می کند. این نشان می دهد، پس از آمدن به تهران در سال ۱۲۵۸، بار دیگر زمانی را در کربلا سپری کرده است.



عکس برجای مانده از ملا آقا دربندی در سازمان اسناد ملی

تحصیلات آغازین او در قزوین، در کنار خاندان برغانی ها، بویژه شیخ محمد صالح برغانی حائری (م ۱۲۷۱) بوده است. اما تحصیلات عالی او در کربلا سپری شد.

علم اصول را در محضر شریف العلماء (شیخ محمد شریف بن حسن علی مازندرانی حائری: م ۱۲۴۵ق) و فقه را نزد شیخ علی کاشف الغطاء تحصیل کرده است. (مع علماء النجف الاشرف، ۱/ ۴۶۷ «بیروت، دارالثقلین، ۱۴۲۰ق»، تنقیح المقال، مقدمه جلد اول، پاورقی، ص ۲۲) او در جایی، با ستایش از وحید بهبهانی و این که همه شاگردان او به مرتبه اجتهاد رسیدند، افتخار می کند که خودش از طریق شاگردی شریف العلماء که شاگرد صاحب ریاض یا به قول او «سید علی حائری بهبهانی صاحب ریاض فی الفقه» - خواهر زاده و داماد آغا باقر بهبهانی - بوده، علمش به وحید بهبهانی می رسد (اکسیر العبادات: ۱/ ۱۹۵).

این دوره، عصر ظهور چهره های برجسته ای در عتبات است که برجسته ترین آنها، صاحب جواهر و شیخ انصاری است. فاضل دربندی هم که همدرس شیخ بود، تلاش داشت تا در زمره فاضلان برجسته در عرصه فقه و اصول درآید و بر همین اساس دو کتاب خزائن الاحکام و خزائن الاصول را نگاشت. علی القاعده او باید دیگر دروس حوزوی را هم بر همین روال خوب خوانده باشد. خواهیم دید که شرح حال نویسانش مانند آقابزرگ، و سید محسن امین [اعیان: ۹/ ۳۶۴] او را در ردیف عالمان بزرگ این دوره مانند سعید العلماء مازندرانی، سید شفیع جاپلقی و شیخ انصاری [الکرام البرره، ص ۵۹۹، الفوائد الرضویه، ۲/ ۸۴۲] و حتی صاحب جواهر دانسته اند.

اینها کلیاتی است که در باره وی می توان گفت؛ و اما در منابع معاصر وی و نیز منابعی که اندکی پس از او نوشته شده، اطلاعات با ارزشی آمده است که عینا و با شرح برخی از نکات مرور می کنیم. ابتدا نوشته گوینو را که معاصر اوست، و شرحی مفصل در باره وی آورده مرور می کنیم و سپس به دیگر مآخذ خواهیم پرداخت.

**گویینو و آگاهی های تازه از زندگی ملاآقا دربندی در تهران**

آرتو دو گویینو (۱۸۱۶ - ۱۸۸۲) زمانی که در تهران بوده (سالهای ۱۸۵۵ - ۱۸۵۸ / ۱۲۷۱ - ۱۲۷۴ ق) گزارشی در باره شماری از علمای وقت تهران از جمله ملاآقا در بندی بدست داده است. از توجهی که گویینو به او کرده، معلوم می شود که آن وقت، ملاآقا در تهران شهرتی داشته و گویینو، ضمن بر شمردن علمای وقت تهران از او هم یاد کرده است.

گویینو شخصیت او را به طرز شگفت انگیزی وصف می کند و نکات جالبی را در باره شخص او، روش فکری و نیز مناسباتش با دربار بیان می کند:

مکتب نجف اخیرا نمونه ای از حکمای الهی با حرارت و متهوری را تربیت کرده و به جامعه شیعه معرفی نموده است. این نمونه معروف یک زندگانی پر اضطراب و پرحادثه ای را بسر برده و می برد و طرز صحبت و تعلیماتش آن طور که باید با سلیقه و مذاق عمومی تناسب و توافقی ندارد. این مجتهد جدلی پرشور موسوم است به ملا آقای دربندی [در اصل: از میری!] و اصلا از طایفه لزگی و در شهر دربند قفقاز، که از شهرهای ساحلی در بحر خزر می باشد، تولد یافته است، با این که تحصیل کرده و به درجه اجتهاد رسیده، خصایص نژادی خود را از دست نداده و رفتارش مانند یک مرد جنگجوی متهوری است. با قمه ای که به پهلو بسته به حوزه درس وارد می شود، و به منبر صعود می کند. از ابروهای چین خورده و قیافه عبوسش خشونت و بدخوبی آشکار است. معهدا طلاب زیادی در مدرس او حاضر می شوند، زیرا که معلومات عمقی خوبی دارد و بسی مایل است که در مسائل دقیق و مشکل بحث نماید. به طوری که نقل می کنند، اگر کسی با او مخالفتی نکند و مستمعین هم مطابق میلش دقیقا به مواعظ او گوش دهند، به تشریح افکار خود می پردازد، و فصاحت بیانی نشان می دهد، و مطالب سودمند و قابل قبولی ذکر می کند، اما اگر ایرادی به او وارد آورند، ولو آن که جزئی باشد، بلافاصله تعادل قوای فکریش به هم می خورد، و اگر یکی از مستمعین به بیانات او گوش



ندهد، نسبت به او خشمگین می گردد، و بدتر از همه آن که اگر دریابد که شاگردان بیانات او را نمی فهمند، هیجانی در وجودش تولید می شود، و با نگاهی آلوده با غضب به شاگردان می نگرد، و در ضمن کلمات خشن و وهن آمیزی هم نسبت به آنها بکار می برد، و بسا شده است که در حال خشم و غضب به سرعت از منبر پایین می آید و قمه را از غلاف کشیده، و به گله ی خود یعنی طلاب بشدت حمله ور می شود، و آشوبی بر پا می کند، به طوری که مستمعین فریاد کنان از حوزه درس فرار اختیار می کنند. مخصوصاً در موقع مباحثات و مشاجراتی که بر خلاف اصول مذهب باشد، بشدت تحریک می شود، و دست به اسلحه می برد. در همین مواقع است که به واسطه تعصب، حرارت شدیدی در وجود او تولید می شود، و چون دلائل و براهینش در مستمعین بی اثر می ماند، در خشم و غضب فرو می رود، و دلیل قانع کننده ای بهتر از شمشیر نمی آورد؛ و بسا اتفاق افتاده است که در این مباحثات و مشاجرات با حریفان زورمندی ماند خود مواجه می گردد، و در حالی که صورتش شکافته و خون از آن جاری است، از حوزه درس خارج می شود. این حوادث ابداً تأثیری در احوال این مجتهد [از طایفه] نژگی نکرده، و درس خونسردی و ملایمت به او نداده است. ملاآقا چندی قبل به تهران آمد، [گوبینو بین ۱۲۷۱ تا ۱۲۷۴ ق در ایران بوده است] و نظر به شهرتی که داشت اعیان و اشراف برای میهمانداری او به کشمکش پرداختند. هر یک می خواست او را به منزل خود ببرد، سرانجام معیر الممالک، خزانه دار کل، بر سایرین فایق آمده و او را به منزل خود برد. گوبینو شرحی از وضع مالی و خانه ها و املاک و علائق او به جمع آوری گل و وسائل دیگر، آورده و سپس در باره اقامت ملاآقای دربندی در منزل او چنین ادامه می دهد:

باری اولین روزی که ملاآقای دربندی در منزل او اقامت کرد، از سیماپیش استنباط می شد که با آن خشونت اخلاقی عادی نمی تواند مدت زیادی در این منزل بماند. به هر حال، به محض ورود او در یک عمارت باشکوه سه طبقه ای منزل دادند،

و وسایل استراحتش را از هر حیث فراهم ساختند و به امر صاحب خانه، پیشخدمت های خوش صورت برای او چای آوردند. ملا آقا نظرش به سماور و لوازم آن که همه از نقره ساخته شده بودند افتاد، البته مسلمان واقعی باید از این نوع تجملات دوری کند... بنابر این ملای دربندی با خشونت به معیر الممالک اعتراض کرد که، این سماور و لوازم چای را چرا از نقره فراهم کرده ای؟ معیر الممالک با حالت انفعالی پاسخ داد که این لوازم از نقره خالص ساخته نشده، بلکه آب نقره به آنها داده اند. ملا ابروها را در هم کشید، و به طرف غلام بیچه های خوشگل و خوش لباس نظری انداخت، و گفت: آیا اینها را هم آب نقره داده اند؟ البته با یک چنین مقدمه ای معلوم بود که ممکن نیست سازش طولانی در میان میزبان و مهمان برقرار بماند، و در فاصله کمی ملا عصای خود را به قصد خروج از منزل برداشته و گفت که این خانه شایسته اقامت من نیست... از آنجا رفت. بعد معلوم شد که در جنب مسجد شاه در خانه فقیرانه ای منزل گرفته است. سخن چینان و عیب جویان که با مسرت خاطر ناظر این مقدمات بودند، انتظار پیش آمد دیگری را هم داشتند که عاقبت صورت عمل به خود گرفت. طولی نکشید که ملا آقای دربندی، در مسجد به منبر رفت و در ضمن مواعظ عملیات دولت حاضر را مورد ملامت قرار داد، و به اعمال اشراف و اعیان و درباریان حمله ور گردید و گفت که اسلام در این پایتخت ایران وجود ندارد و اگر هم سابقا وجود داشته، دستورهای اساسی آن پایمال شده است. روز دیگر وزیر فواید عامه را مورد ملامت قرار داد و گفت که این مرد رشوه خوار است و اموال و املاک مردم را به قهر و غضب تصرف کرده است و چون مستمعین هم در این باب چیزهایی شنیده و مطالبی می دانستند، در پای منبر او جمع شدند، و سه روز بعد به وزیر داخله حمله کرد، و برای اعمال خلاف او دلایل و براهینی ذکر نمود، و مستمعین از این حملات وجد و نشاطی پیدا کردند و هر روز شماره آنها افزایش می یافت. طولی نکشید که شاه به وسیله همان وزرای متهم از عملیات ملای دربندی آگاه شد، ابتدا از تحقیر و اهانت وزرای خود چندان تفری

نشان نداد. ملای واعظ همه روزه به منبر می رفت، و در حضور جمعیت کثیری بدون ملاحظه از عملیات وزراء و درباریان تنقید می کرد، و مستمعین هم با مسرت خاطر به سخنان او گوش می دادند تا وقتی که دبیر الملک نایب الایاله را هم مورد حملات شدید قرار داد و گفت، علّت چیست که او فرزند ندارد. البته برای این است که او هیچ وقت به اندورن خود نمی رود و در خارج از اندورن خود سرگرمی ها و تعیشتاتی برای خود فراهم می نماید. شاه یک دفعه به خود آمد، و ملتفت شد که این ملا به جاهای دور دست انداخته و بیم آن می رود که شورش تولید کند. بنابر این به امام جمعه توصیه کرد که این ملا را از رفتن به مسجد و موعظه ممنوع کند، و امام جمعه هم با احتیاط و ملاحظات زیادی مأموریت خود را انجام داد. ملاآقا منبر را ترک گفت، ولی مایل هم نبود که گوشه گیری اختیار کند، زیرا که تازه در پای تخت شهرت و اعتباری بدست آورده بود. عده زیادی به منزل او می رفتند و همه میل داشتند که از دهان او چیزهایی بشنوند، و قضاوت های او را راجع به دستگاه دولتی ببینند، و با علاقه و میل مفرطی برای استماع سخنان شجاعانه او به منزلش می رفتند و او هم چنین می پنداشت که آنچه را که باطنا از دستگاه سلطنتی فهمیده است نباید پنهان کند. درباریان به شاه فشار آوردند که صلاح در این است که ملاآقا از تهران تبعید شود و با داشتن یک شغل رسمی روحانی از پایتخت به جای دیگری منتقل گردد. شاه هم او را به کرمانشاه فرستاد، و وجه سالیانه ای به عنوان مستمری برای او معین کرد و ملا هم قبول نمود و عامه چنین تصور کردند که این ملای خشن فقط برای بدست آوردن شغل و مواجه در مواعظ خود تندروی می کرد و همین که به این مأموریت و شغل رسمی تن در داد و عازم کرمانشاه شد، مورد تمسخر و استهزاء عمومی واقع گردید و ارکان دولت نفس راحتی کشیدند. در پایان باید اضافه کنم که ملاآقا را شاید بتوان نمونه بارز و نادری از حکمای الهی دانست که به طور مکشوف و بی باکانه بر ضد هر نوع عقیده ای که بر خلاف اصول مذهب باشد، قیام و مبارزه می کرد و بی باکانه با صوفیه نیز خصومتی بروز می داد و به

افکار شیخیه هم با خشم و غضب می نگریست و عقاید اخباریون را هم باطل می دانست، و خلاصه آن که مجتهد سرسختی بود و کاملاً خود را در دایره اسلام شیعه محدود کرده بود، و باز هم تکرار می کنم که این مجتهد سخت گیر یک نفر [از طایفه] لزگی [از طوایف قفقاز] بوده و عادات و اخلاق خشن نژادی خود را در زمینه های مختلف بروز می داد. [مذاهب و فلسفه آسیایی، کنت دو گوینو، ترجمه همایون فره وشی، تهران، ۱۳۲۸ ش، صص ۹۱ - ۹۴، و بنگرید: دین و دولت در دوره قاجار، ص ۲۵۵]

در این گزارش نکات تازه ای دیده می شود، که می باید در آن ها تأمل کرد. داستان قمه بستن او از حکایتی که خودش در باره حمله شیخی ها به او در سال ۱۲۵۸ آورده و می گوید، با قمه از خودش دفاع کرده و یکی از آنان را کشته است، تأیید می شود. اما مهم ترین نکته از نظر تاریخی، فرستادن او به کرمانشاه و اقامت در آنجاست که تا این لحظه از منبع دیگری که در این باره نکته ای گفته باشد، آگاه نیستیم. ممکن است همان وقت بین درباریهای مخالف حضور وی شایع بوده، اما عملی نشده است.

خیابانی تبریزی نویسنده علمای معاصر: (ص ۳۳ قم، ۱۳۸۲) از خاطره ای از منبر دربندی در تبریز یاد کرده که نشان می دهد، زمانی در آن شهر نیز بوده است. آقای مهدی پور نوشته است که مرحوم دربندی، ده روز در مسجد جامع تبریز در شبستان مشهور به مسجد یا علی، منبر رفته و دهها هزار نفر پای منبرش بوده اند، به طوری که مسجد ثقة الاسلام، خاله اوغلی، آقا میرزا صادق آقا و مدرسه طالبیه پر از جمعیت بوده است. روز نهم اعلام می کند که فردا روضه حضرت ابوالفضل (ع) را می خواند، هر کسی مریض صعب العلاج دارد بیاورد. روز بعد، ۲۷ بیمار صعب العلاج آورده اند، و کنار هم در گوشه مسجد گذاشتند. مرحوم دربندی از آنها عیادت کرد، بعد سر منبر رفت و خطاب به حضرت قمر بنی هاشم می گوید: اگر به اینها عنایت نفرمایید آبروی نوکرتان در خطر است. مهدی پور می نویسد: «روضه بسیار گیرایی خواند و از برکات حضرت ابوالفضل (ع) همه آنها با تن سالم از مسجد جامع بیرون رفتند. (اجساد جاودان، ص ۲۳۶).

## شرح حال ملاآقا در منابع دیگر

اعتماد السلطنه (م ۱۳۱۳ق) در المآثر و الاثار (چاپ ۱۳۰۶ق) یکی از نخستین شرح حالها را برای وی نوشته است:

آخوند ملا آقای مجتهد دربندی: صاحب خزاین و اسرار الشهاده و سعادات ناصری و غیرها که در شهرت و اعتبار و نفاذ امر و انتشار صیت و علو، تالی حضرت شیخ الكل حجة الاسلام حاج شیخ مرتضی انصاری قدس الله سره گمان می شد. در حشمت و شکوه و مهابت و دلیری میان ابناء سلسله علمیه امتیازی بین داشت. از فرقه باییه زخمی بر صورت شریفش بود. بعد از چندین سال مجاورت مشاهد مقدسه عراق، به دارالخلافه آمد و مقدم مکرمش به انواع تشریفات و احترامات پذیرفته شد. در ایام عشر اول محرم هر ساله به پای منبر وی ازدحامی عجیب فراهم می گردید، و در عاشورا مخصوصا از وی عادات دیو ساران در جوامع موج از تعزیه داران به صدور می رسید. بی اختیار عمامه بر زمین می کوفت و گریبان چاک می زد، و بر سر خاک می ریخت. الغرض در حب اهل البيت - علیهم السلام - رتبه رفیع داشت، و در تعصب شریعت مقدسه مقامی منیع. فوت وی در سال یک هزار و دویست و هشتاد و شش هجری در دارالخلافه طهران اتفاق افتاد. (المآثر و الاثار: ۱/ ۱۸۹، چاپ سنگی، ص ۱۳۹).

دو نکته در باره وی، یکی عادات ویژه او در امر عزاداری امام حسین و دیگر، تعصب وی در اجرای امر به معروف و نهی از منکر، مطالبی است که در شرح حال های دیگر نیز آمده است. افزون بر آن، اعتماد السلطنه تأیید می کند که در «دارالخلافه» «مقدم مکرمش به انواع تشریفات و احترامات پذیرفته شد».

میرزا محمد تنکابنی (م ۱۳۰۲ق)، که اعتماد السلطنه او را فقیه مقدس، صادق، سلیم الصدر، ساده لوح خوانده (المآثر و الاثار: ۱/ ۲۱۲)، نویسنده قصص العلماء (۱۰۷ - ۱۱۲) شرحی چند صفحه ای به سبک خودش در باره ملاآقا دربندی نوشته که جزئیات کم مانندی دارد. برخی از مهم ترین نکات او بدین شرح است:

آخوند ملا آقا بن عابد بن رمضان دربندی، در صدف فقاها و اجتهاد .... از شاگردان شریف العلماء است، و نهایت کج خلق و متغیر الاحوال بود. گاهی از اوقات، بنای تکلم می گذاشت و می گفت بر فلان مطلب چهل یا پنجاه ایراد دارم. مرحوم شریف العلماء می فرمود که، تو یک ایراد کن که خوب باشد، و همان کافیسست... آخوند با استادش شریف العلماء محاجه می کرد تا این که شریف العلماء متغیر می شد. آخوند هم بی اختیار تغیر می کرد، و شریف العلماء می گفت این را از مجلس بیرون کنید. پس بازوی او را می گرفتند و از مجلس بیرون می کردند. چون به دم در می رسید، می گفت: ای جماعت! من که رفتم، شما این سخن را قبول نکنید که این سخنش فاسد است... پسر رفقاییش به شریف العلماء عرض می کردند که آخوند ملا آقا مرد فاضلی است؛ شما اذن بدهید که در مجلس درس بخدمت مشرف شود. ... باز به کیفیت سابق حرکت می کرد... شریف العلماء زمانی از ازمینه با تلامذه به زیارت سامره می رفتند. یک شب در جایی توقف نمودند. پس میان آخوند ملا آقا و یکی از تلامذه منازعه در مساله ای روی داد، آخر الامر ملا آقا متغیر شد و حربه ای در نزد آن بود، آن را گرفته و آن مرد را دنبال کرده، آن شخص چون حال را بدین منوال دید، خود را به چادر شریف العلماء انداخت... در علم کلام و حکمت مطالب معقول او به قوانین شرعیه مطابق و در علم رجال او حد رجال و محط رحال ارباب کمال، و در فصاحت و بلاغت در دیار عرب و عجم مسلم بود، بلکه این فقیر در این اعصار در فصاحت و بلاغت برای او تالی و ثانی ندیدم، و همچنین در عربیت ... و در زمانی از ازمینه شیخ محمد حسن (صاحب جواهر) برای زیارت مخصوصه به کربلا آمد، آخوند ملا آقا بدیدن او رفت. شیخ به آخوند گفت که، جواهر الکلام را بسیار خوب نوشته ام، آیا شما او را دیده اید و پسندیده اید؟ آخوند گفت که، از این جواهر در خزائن [الاحکام] ما بسیار است. و آخوند مدت مدیدی در کربلا بود، و در بعضی از اوقات تدریس می کرد. مولف کتاب نیز چندی به درس او حاضر می شدم، لیکن از زیادی تغیر و سوء خلق مجلس درس او

بهم می خورد. [وی پس از بحثی در باره اکسیر العبادات که در جای دیگری از این همین مقاله آن را یاد کردیم، می گوید:] از تألیفات او کتاب سعادات ناصریه است که به خواهش سلطان نوشته، و آن مختصر و فارسی است و خالی از دقایق علمیه نیست. و در اقامه مصیبت حضرت سید الشهداء مواظب و متصلب و راسخ بود، به نحوی که در بالای منبر از شدت گریه غش می کرد، و در روز عاشورا لباس خود را از بدن می کند، و لنگ می بست و خاک بر سر می ریخت و گل به بدن می مالید و بهمان هیئت بر منبر می رفت. مجملا اخلاص او به ائمه اطهار فوق اخلاص ابنای روزگار بود، و دارای علم اکسیر بود و رساله در آن نوشته، و قدری از احوال آن علم و صاحبانش را در کتاب خزائن نوشته و البته صادق بوده.... و چون سلطان عصر ناصرالدین شاه به دیدن او آمد، به سلطان گفت که تو سلطان اسلامی! سبلیت را اصلاح نکردن و شارب را نزدن خلاف قوانین اسلام است، پس سلطان به جهت امثال امر آخوند، دلاکی را خواست و قدری از سبلیت خود را در همان مجلس اصلاح کرد.... و آن جناب در امر به معروف و نهی از منکر او حد اهل زمان بود، و قریب هشتاد تا نود سال عمر گذرانید و در دار الخلافه طهران وفات یافت. [سپس حکایتی نقل می کند که در بغداد رفاقتی با شهاب الدین سید محمود آلوسی و مفتی بغداد به نام ملا عبدالرحمن داشته، و با او بر سر لعن بر معاویه گفتگو کرده است. سپس می گوید:] ملاآقا در بیست سالگی شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید را درس می گفت، و در عالم رؤیا با شیخین و ابن ابی الحدید محاجه کرد، و ایشان را ملزم ساخت، چنان که در کتاب اسرار الشهاده نوشته است. (قصص العلماء، ص ۱۰۷ - ۱۰۹ «تهران، افست، ۱۳۶۴ش»). وی در جای دیگری هم در باره لعن یزید صحبت کرده و از تعصب شافعیان وقت بغداد و تعصب اکراد در این باره که حاضر به لعن یزید نیستند سخن گفته است. در ادامه از گفتگوهای خود با سید محمود آلوسی [در متن چاپی به اشتباه اروسی آمده!] هم یاد کرده است. (اکسیر: ۱/ ۳۰۳ - ۳۰۹). این گفتگویی بسیار طولانی است.

در گزارش تنکابنی نیز امر عزاداری، رابطه او با ناصرالدین شاه، و نیز ویژگی های علمی او آمده است. از برخی از تعبیر که بگذریم، می شود مطالب او را در باره ملا آقا پذیرفت. در باره جنبه ادبی و عربی او نیز بر اساس متونی که مانده، راست می گوید. بویژه اگر توجه داشته باشیم که او یک لزگی قفقازی است که باید خیلی تلاش کرده باشد تا در این حد، نثر عربی و فارسی را بنگارد.

خواهیم دید که ملا آقا در جواهر الایقان، در باره روابط خود با سید محمود آلوسی سخن گفته، تفسیر روح المعانی او را بهتر از تفسیر فخر رازی دانسته و گفته است که «سلوک ما با یکدیگر به نهج صدق و صفا بود» و این که «میان احقر و آن [او]، مصاحبت و رفاقت اکیده و قضایای عجیبه و مکاتبات و مراسلات لطیفه بود. سپس می افزاید که گمان می کند او مستبصر از دنیا رفته است (جواهر الایقان: ص ۲۹۶ - ۲۹۷). کیوان هم از گفتگوها و مناظرات ملا آقا و آلوسی یاد کرده و می گوید که آلوسی او را در این گفتگوها، غالب آمده است. ملاعلی عطار شاگرد ملا آقا که در این مباحثات بوده، این مطالب را برای کیوان نقل کرده است. [حج نامه، «تهران، ۱۳۰۸ ش» ص ۱۷۱]

ناصرالدین شاه در سفرنامه عتبات خود (سال سفر ۱۲۸۷) درباره مدفن ملا آقا دربندی می نویسد: «[از حرم امام حسین (ع)] از راهی که به حضرت عباس می رود، از صحن حضرت سید الشهداء به یک صفه می رسد، سقف که دست چپ و راستش حجره دارد. در حجره دست چپش، ملا آقای دربندی، آقا سید مهدی طباطبائی دفن هستند. [شهریار جاده ها، ص ۱۱۸ «تهران، کتابخانه ملی، ۱۳۷۲»] عین السلطنه هم در خاطرات خود، ذیل رویدادهای ۱۳۲۷ ق بندی در باره ملا آقا دارد که جالب است. او ذیل عنوان «تعزیه برای پریان» می نویسد:

الحمد لله در شهر هم نزاعی و مرافعه ای نشده بود. اغلب دسته جات هم قدغن بود حرکت نکنند. قمه زن بسیار بوده. این معمول و نذر ترکها بود. چند سال است داش مشدیهای طهران هم به ولع و حرص بسیار مشغول شده اند. با وجودی که



شرعا ممنوع است، احدی نمی تواند ممانعت کند و در سالی چند نفر مقتول می شوند. این عمل نامشروع را از علمای شیعه فقط ملا آقای دربندی مستحسن دانسته، تعزیه که برای پریان و اجانین در باغ شاه می خوانند تا پانزدهم باقی است. [روزنامه خاطرات عین السلطنه: ۳/ ۲۲۸۱ - ۲۲۸۲ «تهران، اساطیر، ۱۳۷۴». عین السلطنه تصریح ندارد که قمه زدن را او باب کرده، اما در این که در آن وقت، از میان علما، او آن را مستحسن می دانسته، نکته بدیعی را اشاره کرده است. طبعا باید کاوش کرد که آیا در آن وقت، کسان دیگری هم آن را تأیید می کرده اند یا خیر.

#### دبیر تفرشی و ملاآقا دربندی

در تاریخ دبیر تفرشی که ماده تاریخ وفات علما را آورده در «تاریخ ارتحال ملاآقا المدعو به فاضل دربندی علیه الرحمه» این شعر را آورده است:

حیف ز فوت یگانه ملاآقا      آیت حق آن معین دین محمد  
گشت مخلص به خلد و گشتش تاریخ      فاضل دربندی یگانه اوحد  
روی مصرع آخر ۱۲۸۶ نوشته شده است.

تفرشی پس از این در باره ملاآقا می نویسد: مخفی نهادن از کرامات فاضل دربندی که این حقیر بر آن اطلاع یافته این دو بود. یکی در خاتمه حال شاهزاده علیقلی میرزا وزیر علوم، خوابی از حاجی میرزا احمد ساعت ساز به چند سال قبل از وفات شاهزاده مزبور در کتاب سعادات ناصری از تألیفات خود مرقوم داشته [سعادات: ص ۲۰۹ - ۲۱۲]، و به انتشار رسانده بود. بعد از سالی چند که شاهزاده وفات یافت، به اندک اختلافی آثار صدق آن رؤیا به ظهور رسید. چه علیقلی میرزا در روز عاشورا وفات نمود و جنازه او را حمل به زاویه مقدسه عبدالعظیم می نمودند. در عرض راه، جماعتی از تعزیه داران از اهالی دهی از حوالی آن حضرت، سینه زنان به زاویه مقدس می رفتند. در بین راه جنازه وزیر علوم به آنها ملحق شده، به قدر ربع فرسنگ جنازه همراه آنها بود تا به حضرت عبدالعظیم وارد گردید. از وقوع آن حال، رؤیای حاجی میرزا احمد به خاطر مردمان خطور نمود.

دیگر آن که آن بزرگوار و جناب حاجی میرزا باقر مجتهدی تبریزی در ظرف سالی واحد در طهران به حظایر قدس ارتحال جسته، اجساد مطهر هر دو را در قرب یکدیگر در دخمه و قبر نهادند که به کربلا و نجف حمل نمایند. به واسطه عوایقی چند، دو سه سال آن امر به عهده اهمال و تأخیر افتاد. بعد از رفع عوائق که اجساد آن دو بزرگوار از دخمه بیرون آوردند، جسد فاضل دربندی را دیدند که به هیچ وجه من الوجوه، اعضا از هم نپاشیده، و صحیح و سالم مانده، بدان می نمود که ساعتی قبل در خواب رفته. اسباب حیرت ناظرین گردید. بعد از انتشار مردمان جوقة جوقة، به تماشای آن جسد می رفتند. چون جسد مطهر آن بزرگوار را به شهر قم رسانیدند، اهالی قم که آن خبر را قبل از رسیدن آن جسد مطهر بدانجا استماع نموده بودند، برای آن که به عین الیقین مشاهده نمایند به اطراف کالبد او حاضر گردیده، صدق آن مطلب را معاینه و مشاهده نمودند. رحمة الله علیه. (نخبة التواریخ فی مواد التاریخ اسماعیل مستوفی تفرشی «دبیر»، نسخه مجلس، شماره ۸۹۹۸، ص ۱۲۰ فریم ۳۶).

حکایت سالم ماندن جسد ملاآقا را آقای مهدی پور در کتاب اجساد جاویدان، (ص ۲۳۵ - ۲۳۶، قم، حاذق، ۱۳۷۴) از آقابزرگ (در الکرام البرره: ۱/ ۱۵۳) آورده است. گفتنی است که آقابزرگ می گوید که جسد ملاآقا، شش ماه بعد از درگذشت به عراق منتقل شد. طبعاً این که در متن دو سه سال آمده، با آن سازگار نیست.

#### عبدالله مستوفی و ملاآقا دربندی

عبدالله مستوفی (م ۱۳۲۹ش) در کتاب شرح زندگانی من [تهران، زوار، ۱۳۸۴]، مطالب مفصلی در باره وی آورده و این به آن دلیل است که ضمن بحث از تاریخچه و وضعیت روضه خوانی در دوره قاجار، از جایگاه ملاآقا سخن گفته است. او می نویسد: «در این وقت روضه خوانها دو صنف بودند، یکی واعظین که بعد از خطبه افتتاحیه و طرح کردن یکی از آیات قرآن، وارد تحقیق در اطراف آیه شده و با ذکر امثال و حکم، مطالب عالی اخلاقی و مذهبی را تشریح و توضیح و با

ذکر اشعار مناسب، مطالب را دلنشین کرده و در آخر هم مقداری ذکر مصیبت نموده، منبر خود را بدعای شاه اسلام و عموم مسلمانان و صاحب‌خانه ختم می‌کردند.

دسته دیگر روضه‌خوان بمعنی اخص بودند که منبر را بسلام بر سید الشهداء شروع و بلافاصله وارد ذکر مصیبت شده و بقدر ده دقیقه نظم و نثر بهم مخلوط کرده و در آخر باز هم منبر را بدعای سابق الذکر ختم می‌نمودند. برای واعظین، سواد و برای ذاکرین، آواز از لوازم بود. هنوز روضه‌خوانهای بیسواد بی‌آواز وارد این صنف نشده بودند. حتی ذاکرین هم اکثر مردمان باسوادی بودند و از عهده موعظه هم برمی‌آمدند، هنوز طرز روضه‌خوانی از روی کتاب ملا آقای دربندی رواج نگرفته بود». در اینجا در باره ملا آقای دربندی گوید:

«این آخوند ترك با وجود مقام ملائی و حتی اجتهاد، از راه سادگی و اخلاص به اهل بیت پیغمبر راجع بوقعه طف عقائد عجیب و غریب داشته که در کتاب خود هم نوشته و گذشته از نقل اخبار ضعیف، رؤیایا را هم مانند اخبار در کتاب روضه خود آورده و نتیجه آنها را هم جزو مطالب واقع قلمداد کرده است. این آخوند ساده‌لوح معتقد بوده که روز عاشورا هفتاد و دو ساعت امتداد داشته است و این عقیده را از این راه پیدا کرده است که بوقعه طف چیزهای خیالی افزوده بوده و با آن مقدمات، ناگزیر روز عاشورا باید هفتاد و دو ساعت درازی پیدا بکند. در صورتی که قبل از این تاریخ هیچ يك از روضه‌نویسها از این قماش عقاید اظهار نکرده بودند. يك روز نزد معتمد الدوله فرهاد میرزا رفته اظهار عقیده کرده بود که امامزاده قاسم که مقبره او در بالای تجریش واقع است، مدفن سر قاسم بن حسن شهید روز عاشورا است که از کوفه آورده اینجا دفن کرده‌اند. معتمد الدوله شاهزاده بااطلاع دقیق البته زیر بار این حرف نرفته، از او مستند این دعوی را خواسته است. آخوند سندی برای این گفته نداشته ولی قرآنی از بغل خود بیرون آورده گفته است «باین قرآن قسم که این قبر مدفن سر قاسم بن حسن، شهید وقعه طف است.»

این آخوند بیچاره از راه اخلاص به خانواده رسالت و ثواب رساندن بمردم، کار

روضه و روضه‌خوانی را از خرك در کرده و بعنوان «تسامح در ادله سنن» تا توانسته است اخبار ضعیف و عقاید سخیف وارد روضه‌خوانی نموده است. تیغ زدن روز عاشورا از کارهائی است که این آخوند در عزاداری وارد یا لامحاله آنرا عمومی کرده و فعل حرام را موجب ثواب پنداشته است و ... عوام هم این عزاداری را پذیرفته‌اند و این خلاف شرع بیّن، جزو عزاداری و کار ثواب و انمود شده است. ... ولی خواب و خیال را جزو ادله سنن کردن و برای درك ثواب عمل مستحب، مرتکب فعل حرام شدن، بی‌قاعده بوده و این آخوند ترك بیچاره خیلی از این اشتباهات کرده است».

وی ادامه می‌دهد: «در دوره‌های بعد از این تاریخ بود که روضه‌خوانی کسب خاصی شد و همه‌جور مردم حتی اشخاص بیسواد بی‌آواز وارد اینکار شدند. عده روضه‌خوان در شهر تهران بهزار و دو هزار رسید و هر بیسوادی با بسر بستن یکی دو سه ذرع پارچه سفید و سیاه وارد این شغل شد. چون سرمایه صوتی نبود که ذاکر شوند، واعظ میشدند و هر رطب و یابسی بدهنشان میرسید، بالای منبر بر زبان می‌آوردند. اینوقت بود که کتاب ملا آقای دربندی و جوهری اساس روضه‌خوانی شد». [شرح زندگانی من، ۱/ ۲۷۶-۲۷۷].

مستوفی در جای دیگری هم به نقادی روضه‌خوانی در نیمه دوم دوره ناصری پرداخته و از «روضه‌های طرز ملا آقا دربندی» یاد می‌کند:

ولی چنان که در سابق هم اشاره شد، از وقتی که طبقه توانا مجالس عزاداری را وسیله تظاهر و نمایش تجمل قرار داده و مستمعین هم برای وقت‌گذرانی به این مجالس رفتند و روضه‌خوانها هم جنبه‌های اخلاقی منبرهای خود را ترك گفته، بیشتر بظاهرسازی پرداختند، روح و معنی هم جای خود را به لفاظی سپرد و روضه‌های طرز ملا آقای دربندی رواج گرفت و خواب و خیال جزو حقایق گشت. روضه‌خوانها بنقل اخبار ضعیف پرداخته، سهل است در همان روایات هم تعبیرات زاده فکر خود را مداخله دادند و بعنوان «زبان حال» دروغهای ناروا بخانواده پیمبر بستند و برای سکه کردن منبر خود و درآوردن جیق زنها، تا توانستند

رطب و یابس بهم یافتند. این وضع از اواخر سلطنت ناصر الدین شاه شروع و روزبروز قوت گرفته، در زمان مظفر الدین شاه به اوج کمال رسید و ایمان را در مردم سست کرد. پاره‌ای از متدین‌ها که این رویه را مخالف روح عزاداری دانستند، بنای نقادی را گذاشتند.

نقادی این دسته برای اصلاح بود ولی جمعی که تا این وقت جرأت ژکیدن [انتقاد] بر ضد روضه خوانی نداشتند، از این نقادی بجرأت آمده، درصدد متزلزل کردن اساس آن برآمدند. در این ضمنها مشروطه هم وارد معرکه شد. [شرح زندگانی من: ۱/۳۱۷]

مستوفی در جای دیگری هم ضمن گفتگو در باره «عبدالحسین خان کفری»، در وجه ملقب شدن او به کفری می گوید: خواننده عزیز را زیاد عذاب ندهم، يك رفتن به تکیه دولتی، یا برخوردن بیکی از دسته گردانی‌های دوره، و یا رفتن بیکی از مجلس‌های روضه‌خوانی، و شنیدن یکی از روضه‌های طرز ملا آقایی دربندی، کافی بوده است که عبدالحسین خان، با روح انتقادی خود، تا چندین روز موضوع برای صحبت‌های بامزه خویش داشته باشد. معروف شدن او بکفری بر اثر همین انتقادهای او از خرافات بوده، و شاید گاهی هم، برای نمکین کردن بیانات خود، دست حاشیه رفته پایی پاره‌ای از عقاید مذهبی هم، که از اصل و مبنای آن بی‌اطلاع بوده است، میشده، ولی مسلماً، از اکثر اشخاص این دوره متدین‌تر بوده است» [شرح زندگانی من، ج ۳/ ۲۹۴].

مرحوم سید حسن صدر (م ۱۳۵۴ق)، در تکملة امل الامل: ۲/ ۱۹۳ شرح احوال کوتاهی با ستایش فراوان از دانش وی آورده [کان متبحراً فی العلوم العقلية و النقلية، طویل الباع، کثیر الاطلاع فی المعقول و المنقول و الحدیث و الرجال]، استادانش را شریف العلماء و شیخ علی کاشف الغطاء دانسته، و از هفت کتاب او یاد کرده است: و کان من المجاهدین فی الدین، مجدداً فی قمع المبتدعین، و الفرق المحدثه، و کان حسینیا شدید الحب لسید الشهداء، باذلاً لكل کله فی ایام عاشوراء

فی إقامة عزائه، يصعد المنبر بنفسه، وربما اغمى عليه من كثرة البكاء و اللطم. او می افزاید که وی در پایان عمر در تهران اقامت کرد: و ترتبت آثار جليلة على وجوده، أمرا بالمعروف، ناهيا عن المنكر، كان في الدرجة الرفيعة في التعصب للشريعة. سال وفات او را نیز ۱۲۸۶ نوشته و گویا که نعش او را به کربلا منتقل کردند و در حجره ای در باب الصحن الصغیر دفن کردند. در جای دیگری به مناسبت، از این که دربندی، استادش شریف العلماء را بر همه حتی علامه حلی ترجیح داده، او را با تعبیر «حبّ الشیء یعمی و یصم» نقد می کند. (تکمله: ۱۵۹/۳).

محمد امین خوبی (م ۱۳۶۷ق) با اشاره به عنوان دربند و این که مقصود دربند قفقاز است، او را فردی عالم، فقیه و اصولی دانسته و این که: «كان متصلبا في الدين، كان حارّ المزاج، سريع الغضب، شديد الغيظ». سپس به نقل مطالبی از قصص العلماء - بدون ذکر نام آن کتاب - پرداخته و شاگردی او نزد شریف العلماء بوده است. او می نویسد: مجلس درس وی پس از استادش در کربلا رونقی داشته و سید ابراهیم قزوینی حائری صاحب ضوابط الاصول افراد را تشویق به شرکت در درس او می کرده و با تعبیر «انه رجل من أئمة الاصول» وصف می کرده است. وی سپس به حالات وی در روز عاشورا از عمامه برداشتن و بر سر زدن و ... یاد کرده و می گوید که او در زمان سلطنت ناصرالدین شاه به تهران آمد. علت آمدنش به جز زیارت امام رضا، چاپ کتاب «خزائن الاصول» بود که در سال ۱۲۸۴ بوده است. سپس می نویسد من برخی از نسخ کتب وی را دیدم که برای یکی از علمای زنجان فرستاده و قیمت هر یک را پنجاه قران نوشته و از او خواسته بود این مبالغ را بفرستد تا بابت هزینه طبع کتاب، پردازد. در یادداشتی که خوبی خودش دیده، او نوشته بوده که نذر کرده است تا این کتاب را کمتر از پنجاه قران نداده و به هیچ وجه، مجانی به کسی ندهد. وی تاریخ وفات او را در تهران سال ۱۲۸۶ دانسته و با شگفتی نوشته است که وی در بقعه حضرت عبدالعظیم در بقعه شیخ ابوالفتوح رازی دفن شده است. [شاید مقصودش همان بوده که آنجا سپرده شد تا بعدا به

کربلا انتقال یابد. [خوبی می گوید، گفته شده است که وقتی در کربلا اول صبح، از خانه درآمد. همسایه ای به او سلام کرده گفت: مرحبا بشیخ محلتنا. او پاسخ داد: لا، بل شیخ الاسلام و المسلمین جمیعا. نویسنده می افزاید: در مدت اقامت در تهران، در مدرسه ناصریه و برخی از مساجد بزرگ دیگر منبر می رفت و جمعیت زیادی پای منبر او جمع می شد. مجالس وی از نظر گریه، از بزرگترین مجالس بود و ماندنی نداشت. خوبی سپس از تألیفات او را یاد کرده از اکسیر العباده و اسرار الشهاده» [کذا] نام می برد و می گوید گویا نویسنده به خاطر اصرارش بر امر گریه، چندان به اسناد نقلها در این کتاب توجه نکرده و اخبار ضعیف و قوی را در این کتاب گرد آورده است. به همین دلیل است که علما و فضلا به این کتاب اعتماد چندانی ندارند، و آن را به ضعف و عدم اعتبار نقلها، متهم می کنند. دیگر، کتاب خزائن الاصول است که در سال ۱۲۶۷ تألیف و در سالهای ۱۲۷۴ و ۱۲۸۴ در تهران چاپ شد. از سه عنوان کتاب دیگر او سعادات ناصری، رساله در برخی از قواعد فقهیه عامه، و رساله در فن درایه، تنها نام برده است. [مرآة الشرق، ۱/ ۱۶۳ - ۱۶۵ «به کوشش صدرایی خوبی، قم، مرعشی، ۱۳۸۵ش»]. خوبی ضمن شرح حال ملاهادی سبزواری، حکایتی در باره دیدار آنها با یکدیگر نقل می کند. او می نویسد: در وقتی علامه فاضل دربندی در مسافرتش به ایران برای زیارت امام رضا (ع) می رفت، بر وی وارد شد، توافق کاملی میان آنها در اوائل وجود نداشت، و سبب آن اختلاف مذاق علمی بود. دربندی که صاحب عنوان «مقام الارفع بین المسلمین و الدرجه العليا فی العلم و الروحانية و الرياسة و المرجعية العامة» را در روزگارش داشت، و در هر شهری می رفت، مردم وجودش را مغتنم می شمردند، در این شهر [سبزواری] به منبر رفت و تعریضات و کنایاتی به فلسفه و حکمت در میان سخنانش داشت. بعد از چند روز، منبرش خلوت شد. او از این امر تعجب کرد تا این که دریافت سبب همین نکاتی بوده که تلویحا بیان می کرده است. این به خاطر اعتقاد مردم به ملاهادی بود. اما به تدریج میان آنان رفاقت قوی تر شد. [مرآة الشرق: ۲/ ۱۳۲۷].

آقابزرگ طهرانی (۱۲۹۳ - ۱۳۸۹ ق / ۱۳۴۸ ش) به مناسبت های مختلف در طبقات و ذریعه، ذیل اسامی کتابهایش، از او یاد کرده است. وی در الکرام البرره ذیل عنوان شیخ مولی آغا الدربندی او را عالمی متبحر، فقیهی فاضل، و رجالی محدث می داند. در نجف از شاگردان شیخ علی بن جعفر کاشف الغطاء بوده و اصول را نزد شریف العلماء در کربلا خوانده، و در بیشتر علوم، دستی داشته است. فقه و اصول و معقول و منقول و حدیث و رجال و غیر آن. زمان زیادی در کربلا ماند و از علمای برجسته آنجا بود [من أجلاء العلماء بها]، امر به معروف و نهی از منکر می کرد و هراسی از کسی نداشت. سخت دوست دار امام حسین بود، و واقعه طف، در او اثری شگرف گذاشته بود. اغلب مشغول گریه و لطم و نوحه بود. در نهایت به ایران آمد در تهران ماند. بسان عالمی نزیه زیست و یکی از نمونه های سلف صالح بود که می شود به آنان افتخار کرد. در سال ۱۲۸۵ یا ۱۲۸۶ درگذشت. جسدش را شش ماه نگاه داشتند تا خشک شده به عراق منتقل کنند. بعد از شش ماه، آثار تازگی در آن بود. به کربلا بردند و در صحن کوچک در حجره که پیش از آن شماری از فحول و بزرگان دفن شده بودند، کسانی مانند سید مهدی طباطبایی، شیخ محمد حسین اصفهانی صاحب فصول، سید ابراهیم قزوینی صاحب ضوابط و دیگران. سپس تألیفات او را برشمرده است. (طبقات اعلام الشیعه: ۱۵۲/۱۰ - ۱۵۳)

از جمله در ذریعه، ذیل اکسیر العبادات نوشته است: المحقق الخیر العلامة الشیخ آقابزرگ الطهرانی فی الذریعة: ألفه مدّة ثمانية عشر شهرا، و فرغ منه صبیحة یوم الجمعة منتصف ذی العقدة سنة ۱۳۷۲، طبع مکرّرا و یقال له أسرار الشهادة .. و من شدّة خلوصه و صفاء نفسه نقل فی هذا الكتاب أموراً لا توجد فی الكتب المعتمدة، و إنّها أخذها عن بعض المجامیع المجهولة اتّکالا علی قاعدة التسامح فی أدلّة السنن مع أنّه لا یصدق البلوغ عنه بمجرد الوجداء بخطّ مجهول، و قد تعرّض شیخنا فی لؤلؤ و مرجان إلى بعض تلك الأمور فلا نطیل بذکره (بنگرید: ذریعه: ۲/ ۲۷۹).



در شرح حال وی، از خشونت او در بحث همراه با سختگیریش در امر به معروف و نهی از منکر، یکجا یاد شده است. ملا حبیب الله کاشانی در لباب الالقباب در شرح حال میرزا محمد اندرمانی نوشته است: من دو سال درس او شرکت می کردم، میان او و فاضل دربندی مناظراتی پیش آمد که حق با اندرمانی بود با این حال از دربندی کلمات خشن گفته می شد [طبقات اعلام الشیعه: ۱۲/۳۲۴].

از تعصب مذهبی او در منابع دیگر هم یاد شده است. در کشف الاستار، ذیل کتاب خزائن الاحکام او آمده است: «الغیور فی ذات الله، و المحبّ الصافی لرسول الله و آله امناء الله، خاصة لخامس اصحاب الکساء». وی از دانش او و جامعیت وی در فروع و اصول و معقول و منقول هم یاد کرده است [کشف الاستار: ۵/۳۰۷]. محمدعلی مدرس تبریزی (۱۲۹۶ - ۱۳۷۳ ق / ۱۳۳۳) در ریحانة الادب از وی یاد کرده، و می نویسد: شیروانی، معروف به فاضل دربندی، عالم متتبّع جلیل، فقیه اصولی، جدلی رجالی، محقق مدقق، با شیخ مرتضی انصاری و نظائر وی معاصر و از تلامذه شریف العلماء مازندرانی بود، در مجلس درس مجادله و اعتراضات بسیاری وارد می آورد، بسا می گفت که بفلان مطلب چهل یا پنجاه اعتراض وارد است، شریف العلماء نیز اظهار میکرد یک اعتراض خوب اگر باشد کافی بوده و دومی لزوم ندارد. وقتی صاحب جواهر، در مجلسی با کتاب جواهر الکلام خود می بالیده دربندی گفت: از جواهر شما در خزائن ما بسیار است (اشاره به کتاب خزائن الاحکام خود نمود) در علم اکسیر نیز مهارت داشت و رساله‌ای در آن علم تألیف کرده است. (ریحانة الادب: ۲/۲۱۶). پیشتر هم اشاره کردیم که او را باید شیروانی خواند نه شیروانی.

مهدی بامداد (م ۱۳۵۲ ش) نیز ذیل عنوان «ملاآقا» از او یاد کرده نوشته است: آخوند ملاآقای دربندی پسر عابد، از ملاهای سطحی و خرافاتی بوده است. نامبرده مدتی در عراق (بین النهرین) می زیست و بعد به تهران آمد، و در ایام دهه محرم به

منبر می رفت و عملیاتی انجام می داد و او است که تیغ زدن را بر سر که خلاف اصول اسلامی است و اسلام مافوق این حرفهاست، در ایام عاشوراء جایز دانست و خود نیز عمل می کرده است، و از این تاریخ است که مردم عوام کالانعام به تبعیت وی در ایام عاشوراء به این عمل دست زده اند، و امروزه عمل مزبور باعث سخریه مسلمین روشن فکر و سایر ادیان گردیده است. از تألیفات وی کتاب خزائن الاحکام، اسرار الشهاده و سعادات ناصری است، در بندی در سال ۱۲۸۶ هجری قمری در تهران درگذشت و جنازه اش را به کربلا برده و در آنجا دفن کردند (رجال ایران، مهدی بامداد، ۴/ ۱۳۷ - ۱۳۸ «تهران، زوار، ۱۳۵۷»).

شیخ عباس قمی (م ۱۳۵۵ ق) هم شرح حالی از وی در فوائد رضویه آورده که هر چند نکته تازه ای ندارد، اما به هر حال، تصویر وی در ذهن شیخ عباس قمی مهم است. او می نویسد: آقا بن عابد بن رمضان الدربندي: شیخ فقیه نبیه متکلم، محقق مدقق، جامع معقول و منقول، عارف به فقه و اصول از شاگردان شریف العلماء است. لکن در جدل کردن و ایراد نمودن مشهور بوده و از برای او حکایاتی است که جای ذکرش نیست. از مصنفات اوست خزائن، و اسرار الشهاده و سعادات ناصریه و غیر ذلك. و اسرار الشهاده مشتمل است بر مطالبی که اعتماد بر آن نشاید، لکن آن مرحوم در مقام اخلاص کیشی نسبت به حضرت سید الشهداء (ع) و در اقامه مصیبت و تعزیت و سوگواری آن مظلوم بی اختیار بوده به نحوی که در بالای منبر از شدت گریه غش می کرده و بی اختیار عمامه بر زمین می زده و گریبان چاک می کرده و نقل شده که، در روز عاشورا لباس خود را از بدن می کند و لنگ می بست و خاک بر سر می ریخت و گل به بدن می مالید و به همان هیأت بر منبر می رفت. و گویند: آن مرحوم از کتب حدیث و علمیه زیاد احترام می کرد به نحوی که تہذیب شیخ طوسی و نحو آن را هر وقت که برمی داشت مانند کلام الله می بوسید و بر بالای سر می گذاشت و می گفت: کتب اخبار مانند قرآن محترمند. و بالجمله: در حب اهل بیت علیهم السلام رتبتی رفیع داشت و در تعصب شریعت مقدسه مقامی

منیع. در سنه ۱۲۸۶ در تهران وفات کرد. جنازه اش را به عتبات عالیات حمل کردند و در جوار سید مظلومان علیه السلام او را به خاک سپردند [الفوائد الرضویه فی احوال علماء المذهب الجعفریه، ۱/ ۱۰۷-۱۰۸ «قم، ۱۳۸۵»].

سید محمد مهدی موسوی کاظمی (م ۱۳۹۱ق) شرح حال وی را در «احسن الودیع» آورده و علی الرسم شرح حال نویسان، از وی ستایش بلندی کرده است: «کان عالماً فی الفروع و الاصول، ماهراً فی المعقول و المنقول، حاویاً المحامد و المآثر، جامعاً للمکارم و المفاخر، تلمذ لادی جمع من أساطین الدین، و فقهاءنا المجتهدين، مدّة من الزمان، و بُرّهة من الدوران، و بذل مجهوده فی تحصیل العلوم، و تکمیل الاداب و الرسم، و أتعب فکره فی تحصیل المراتب العالیة، و ألف الكتب الشریفة، و صنّف الرسائل المنیفة، جیدّ التحریر، لطیف التقریر، مع کمال من الفصاحة و البلاغة كأنها الدرر المنثورة...» و البته ستایش های بیشتر: «و قد حوت مؤلفاته غرر الفوائد و درر الفوائد، فله درّه و قدّس سرّه، حیث سلك فی ذلك مسالك ذوی الالباب الطالبین للحق و الصواب» و نهایت این که «و بالجملة فقد اودع فی جملة من مؤلفاته کثیراً من التحقیقات الأنیقة و التدقیقات الرشیقة، لکنه لما أورد فی بعض مؤلفاته بعض الأخبار الغریبة و التحقیقات العجیبة، أورث وهنا فی الاعتماد علی مؤلفه الشریف و مصنفه المنیف». این انتقادی است که از بابت آوردن اخبار غریب و تحقیقات عجیب بر او کرده و سبب وهن در اعتماد به او شده است. آنگاه مطالبی به نقل تنکابنی در قصص العلماء آورده و از شیوه وی در سوگواری امام حسین (ع) یاد کرده که به نظر می رسد، ترجمه گونه ای از مطالب المآثر و الاثار و عباراتی از خود اوست. لطیف ترین نکته این است که می گوید، عموی پدر من، آیت الله العظمی سید محمد هاشم موسوی خوانساری، صاحب مبانی الاصول و اصول آل الرسول، برادر صاحب روضات، «لا یعتقد بفضله و علمه». این نکته ای بود که پدرم برای من نقل کرد. سپس مولفات او را در نه عنوان آورده [احسن الودیع، ص ۵۳- ۵۵] که نکته تازه ای ندارد.

مرحوم معلم حبیب آبادی (م ۲۹/۴ / ۱۳۵۵ ش) نیز شرح احوالی کوتاه و گزارشی نسبتاً دقیق از آثار وی بدست داده که با اطلاعات تکمیلی استاد مرحوم روضاتی، ارزش خاص خود را دارد. حبیب آبادی نوشته است: مرحوم ملا آقا فرزند عابد بن زاهد بن رمضان دربندی شروانی [نه شیروانی] و خود از بزرگان علما و فقهاء بوده و در برخی از علوم معقول و ریاضیه و حکمت هم تبحر تمام داشته، و در بکاء و ابکاء بر حضرت سید الشهداء (ع) اوضاعی غریب از او سر می زده و اهمی تمام بدان می نموده، چنان که در کتب خود اخبار و مطالب غریبه در این باره ذکر کرده، و او چندین کتاب تألیف فرموده. اول کتاب اکسیر العبادات در اسرار شهادت که اشهر کتب او و معروف به اسرار الشهاده و در مصیبت و مقتل است تقریباً سی و دو هزار بیت، انجام تألیفش بامداد آدینه ۱۵ ذی قعدہ ۱۲۷۲. در جزء ۵، جلد ششم اعیان الشیعه فرماید: وی غرایب و اموری در آن کتاب آورده که موجب عدم اعتماد بر آن شده. انتهی. و نیز در لؤلؤ و مرجان و جلد دویم الذریعه، و قصص العلماء و احسن الودیعه، تصریح به غرایب و کذب برخی از مطالب آن نموده اند، و میرزا محمد حسین بن علی اکبر آن را به پارسی ترجمه نموده، به نام انوار السعاده در ترجمه اسرار الشهاده. دویم جواهر الایقان هم در مصیبت و مقتل که ترجمه برخی از اکسیر العبادات است [و ظاهراً این محل تردید است]. سیم جوهر الصناعه در اسطرلاب که آن را برای شاگردش سید محمد رضا موسوی هندی ملقب به میرزا علیجاه بهادر خان تألیف کرده و در پشت آن اجازه ای برای این شاگرد نوشته. (آقای شبیری در حاشیه این مطلب نوشته اند: کتاب سیم که به عنوان جوهر الصناعه در اسطرلاب ذکر گردیده تعبیری است که صاحب قصص العلماء از روی اشتباه واقع و آن کتاب همان رساله در علم اکسیر است زیرا اسم آن دلالت می کند که در باره کیمیا است نه اسطرلاب). چهارم کتاب خزائن الاحکام در شرح «دره بحر العلوم». پنجم خزائن الاصول، دو جلد، زیاده بر هفتاد هزار بیت. ششم رساله ای در علم اکسیر، هفتم سعادات ناصریه و اقوات روحانیه ترجمه

برخی از اکسیر العبادات به نام ناصرالدین شاه. هشتم کتاب عناوین الادله در اصول. نهم کتاب الفن الاعلی در اعتقادات، دهم کتاب «فن التمرینات». یازدهم کتاب القواعد المتقنه، چهارده هزار بیت و در برخی از جاها آن را با چهارم و پنجم، سه جلد خزائن گرفته اند. دوازدهم قوامیس القواعد، ... در رجال، شامل علم درایت حدیث و رجال و طبقات روات، سیزدهم کتابی در درایت [سپس از قول سید محسن امین می نویسد:] وی فرماید که او در مولفات نقلیه اش بسیاری از اخبار سست را که عقول آن را قبول و نقول تصدیق نمی کند آورده. [سپس در باره تاریخ دقیق وفات وی گوید] و در آغاز عنوان وفاتش را مردد میان این سال «۱۲۸۶» و ۱۲۸۵ آورده، لکن در المآثر تصریح به وقوع آن در این سال «۱۲۸۶» نموده و در فصوص الیواقیت و الذریعه ۱۵ ش ۲۲۵۱ در سنه ۱۲۸۵ نوشته اند. و او سالها در کربلا ساکن و وفاتش در تهران بوده، و هم در کربلا در حجره چپ راهی که از حرم حسینی به حرم حضرت ابوالفضل می روند، دفن شده و در قصص عمرش را ما بین هشتاد و نود نوشته. (مکارم الاثار: ۲۷۷۶/۸ - ۲۷۷۸). دنبال آن، مرحوم روضاتی اشاره به چند منبع دیگر در شرح حال وی کرده و از تندگویی و گزافه گویی مهدی بامداد و نیز مستوفی در شرح زندگانی من، در باره ملاآقا، اظهار گلایه کرده است. سپس اشعاری که در «فصوص الیواقیت» (چاپ سال ۱۳۰۰) به عنوان ماده تاریخ درگذشت ملاآقا آمده، و سال ۱۲۸۵ را نشان می دهد، شامل پنج بیت آورده است.

آیت الله شبیری در حاشیه این جا - یعنی در کتاب مکارم - نوشته اند: در نسخه ای مخطوط از اعلام الوری که در نجف اشرف پیش مرحوم آیت الله آقای آقا سید نصرالله مستنبط دیدم نویسنده ای به نام فتاح الحسینی عده ای از تواریخ وقایع را ضبط کرده بود، از جمله چنین نوشته بود: تاریخ وفات مرحوم فاضل دربندی جناب آخوند ملاآقا در طهران روز جمعه ۲۰ شهر رجب المرجب سنه ۱۲۸۵). (مکارم الاثار: ۲۷۷۹/۸). این تاریخ علی القاعده باید دقیق باشد.

در باره او مطالبی در مدخل آقا دربندی در دایره المعارف بزرگ اسلامی، اثر آفرینان (۳/۲۱)، دانشنامه ادب فارسی (۵/۲۷) و نیز به صورت کوتاه در تاریخ علمای خراسان، (ص ۱۴۶) آمده است که نکته تازه ای افزون بر آنچه از متون پیشین نقل شد، ندارد.

### در باره تألیفات ملا آقا دربندی

استاد سید محمد رضا جلالی که بخشی از کتاب القوامیس او را در مجله تراثنا منتشر کرده، شرح احوال وی را بر اساس همان نوشته ها و متون پیشین آورده است. [بنگرید: تراثنا، شماره ۲۴، رساله «المنتقى النفیس من درر القوامیس»، تقدیم و عرض السید محمد رضا الحسینی الجلالی، صص ۱۵۵ - ۲۳۷، شرح حال در صفحات: ۱۵۷ - ۱۶۴. منابع شرح حال را در ص ۱۶۴ آورده است]. در مجموع، یازده اثر از وی نام برده شده است: اکسیر العبادات فی اسرار الشهادات، جواهر الایقان، (مقتل فارسی. در مقدمه جواهر (ص ۳۸) می گوید که این را پس از اسرار الشهاده و سعادات ناصریه نوشته است)، الجوهرة فی الاسطرلاب، [تألیف در ۱۲۷۳ق)، حجة الاصول المثبة باقسامها، خزائن الاحکام فی شرح الدرّة النجفیه در فقه، خزائن الاصول، (چاپ ۱۲۸۴)، رساله عملیه [که نشان می دهد توقع مرجعیت دینی هم داشته است]، سعادات ناصریه، ترجمه بخشی از اکسیر العبادات، العناوین فی الاصول، و یازدهم المسائل التمرینیة. در موسوعه مولفی الامامیه، (۷۷/۱) آثار وی را تا پانزده بر شمرده است.

دو کتاب فقهی و اصولی او یکی خزائن الاحکام است و دیگری خزائن الاصول. صاحب کشف الاستار، از هر دو کتاب در کنار هم یاد کرده در باره خزائن الاحکام نوشته است که این کتاب شرح الدرّة از بحر العلوم است که ملا آقا، «محدث متتبع نبیل، الغیور فی ذات الله، المحب الصافی لرسول الله و آله، خاصة خامس اصحاب الکساء المظلوم الشهید ابی عبدالله» علیه السلام نوشته است. او

مشهور به فاضل دربندی است که در فروع و اصول جامعیت داشت و در معقول و منقول، تبحر داشت. از کتب عالیه او همین کتاب است. کتاب دیگر او خزائن الاصول است که در دو مجلد بزرگ اما «متروک المراجعة» است. ملاآقا از شاگردان شریف العلماء مازندرانی بود و در سال ۱۲۸۶ - چنان که در الماثر و الاثار آمده - یا ۱۲۸۵ چنان که میرزا محمد همدانی در «فصول الیواقیت» شعری در ماده تاریخ وفات او آورده در گذشت (الیواقیت، ص ۹ - ۱۰ بنگرید: کشف الاستار: ۳۰۷/۵):

حلّ بنا البلاء لا حول ولا      و ما البلاء ينزل إلا بالولا  
 بموت مفرد غدا في جمعه      العلوم طراً علماً مرتجلاً  
 فاضل دربند و من في عصره      قد كان كهفا للورى و موثلاً  
 فانصمت عرى الهدى بفقده      و انقصمت ظهور من قالوا بلى  
 و مذ أتانانعيه أرخته      قد طار روحه إلى عرش العلى

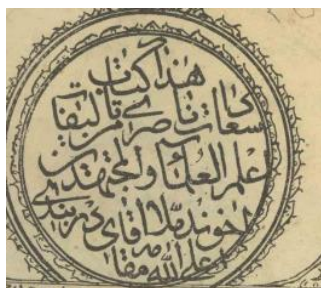
مشار در مولفین کتب چاپی (۶/۲۷۹ - ۲۸۰) فهرستی از آثار چاپ شده او را بدست داده است.

در موسوعة مؤلفی الامامیه: ۱/۷۵-۷۷) فهرستی از آثار وی، مخطوط و مطبوع بدست داده شده که مغتنم است. در میان آثار وی، کتابی هم در علم الفلک با نام الجوهرة است که آن را برای میرزا محمدرضا موسوی هندی در سال ۱۲۷۳ ق نوشته و در لکهنو (سال ۱۲۸۰) با دو کتاب از سید دلدار علی منتشر شده است (موسوعة مؤلفی الامامیه: ۱/۷۶). رساله در علم الاکسیر از دیگر آثار او شمرده شده اما از نسخه خطی یا چاپی یادی نشده است. اگر این طور باشد، دست داشتن او در علوم غریبه را هم نشان می دهد و این وجه قرابت و نزدیکی او با موارد مشابه در این قرن است.

شرحی از آثار ملاآقا در دایره المعارف بزرگ اسلامی، مدخل آقا دربندی (۱/۲۶۸) آمده است. در آنجا گفته شده، خزائن الاحکام در سال ۱۲۶۷ نوشته شده به سال ۱۳۱۷ ق منتشر شده است. در باره دیگر آثار او نیز همان مطالبی است

که گذشت.

اکسیر العبادات، ترجمه ای هم با عنوان «رضوان» دارد که از عبدالخلیل فرزند محمد رفیع بارفروش است. این ترجمه به نام مظفرالدین شاه انجام و به او پیشکش شده است. در باره آن آمده «در آن افزوده هایی است به سر بند «مترجم گوید» و آخرین مجلس آن، مجلس ۳۰ می باشد که این مجلس را در دوشنبه ۱۸ جمادی الاولی ۱۳۱۹ به پایان رسانده است. [فهرستواره کتابهای فارسی: ۳۲۸/۹].



### شاگردان ملا آقا دربندی

دقیقا نمی دانیم در تهران درس و بحثی داشته است یا خیر و در این باره، تصریحی ندیدیم. اما به طور کلی از برخی از شاگردان او در منابع یاد شده که البته فراوان نیستند. سید محمد رضی خان هندی (م بعد از ۱۲۷۳) از افاضل شاگردان ملا آقا شمرده شده و آقابزرگ گوید که ملا آقا کتاب اسطرلاب را به درخواست وی نوشته است. اجازه ای از ملا آقا به همین شاگرد در پایان این کتاب (چاپ ۱۲۸۰ ق) آمده است (طبقات اعلام الشیعه: ۵۷۶/۱۱). میرزا حبیب الله شهیدی خراسانی یکی از شاگردان ملا آقا بوده، و در باره او نوشته اند: «از محضر میرزای بزرگ شیرازی و میرزای رشتی و فاضل دربندی و دیگران استفاده نموده». (گنجینه دانشمندان: ۱۳۹/۷ «محمد شریف رازی، تهران، اسلامیه، ۱۳۵۲ ش»). همچنین از حاج شیخ محمدرضا شریعتمدار دامغانی یاد شده که «با مرحوم ملا آقا مکالماتی داشته اند». (گنجینه دانشمندان: ۱۱۴/۵). در باره حاج میرزا نصرالله شیرازی (م ۱۲۹۱ ق) هم گفته شده که از شیخ انصاری و ملا آقا دربندی اجازه نقل حدیث



داشته است (طبقات اعلام الشیعه: ۱۲/۵۹۴، و بنگرید: مشاهیر مدفون در حرم رضوی: ۱/۲۶۹ - ۲۷۰ «آستان قدس، ۱۳۸۶»). از دیگر شاگردان او میرزا محمدعلی، معروف به میرآخور اوغلی، زاده اردبیل است که در نجف تحصیل کرده و گفته شده است که «از شاگردان ممتاز حوزه درسی مرحوم فاضل دربندی» بوده است (اردبیل در گذرگاه تاریخ: ۳/۳۶۱ «بابا صفری، اردبیل، ۱۳۷۰»). شیخ محمد حسن انصاری (۱۲۵۴ - ۱۳۲۵ق) نیز از شاگردان ملاآقا دربندی و میرزای شیرازی بوده است. وی برادرزاده شیخ انصاری است. (طبقات: ۱۳/۴۴۳). نواب میرزا محمد بهادر معروف به والجاه که از لکهنوی هند بود، برای تحصیل به عراق رفت «و در نزد ملا دربندی» و آیت الله علی نقی طباطبایی درس خواند. (مطلع الانوار، احوال دانشوران شیعه پاکستان و هند، ص ۷۰۴ «آستان قدس، ۱۳۷۴»). شیخ علی محمد طالقانی (۱۲۳۳ - ۱۳۱۲ق) نیز از کسانی بوده که در نجف شاگردی شیخ انصاری و ملاآقادر بندی را کرده است (طبقات: ۱۶/۱۶۱۸). شیخ عبدالله مامقانی پدر محمد حسن و جد چهره های دیگر این خاندان که شناخته شده اند، از رفقای نزدیک ملاآقا در کربلا، شمرده شده است (اختران فقاها: ۱/۳۷۱ «قم، ۱۳۸۷»). سید علی بن سید اسماعیل موسوی قزوینی هم که دارای آثار متعددی در فقه و اصول است، گفته که ملاآقا او را تشویق به رفتن به عتبات برای تحصیل کرده است (طبقات اعلام الشیعه: ۱۲/۲۸).

بی مناسبت نیست اشاره کنیم که مرحوم خیابانی در وصف یکی از علمای تبریز با نام میرزا اسدالله بزار تبریزی (م ۱۳۲۶ق) از درس او یاد می کند و این که در ماه رمضان، پس از وعظ «از فاجعه طف و مصائب حضرت سید الشهداء (ع) مستوفی بیان می فرمود، در ابکاء و ترویج بساط حسینی (ع) تالی بل ثانی فاضل دربندی رضوان الله تعالی علیه بود» (علمای معاصرین: ۳۹۳). به گزارش کیوان، از دیگر شاگردان ملاآقا، یکی هم ملاعلی عطار بوده که در گفتگوهای او با آلوسی در بغداد، حاضر بوده است [حج نامه، ص ۱۷۰ - ۱۷۱].

## ملاآقا دربندی در آثار خودش

ملاآقای دربندی، به طور جسته گریخته، نکات با ارزشی از مسائلی که به زندگی و افکار او مربوط می شود، در لابلاهای برخی از آثارش آورده است. این نکات، بویژه در مقدمه سعادات ناصری قابل توجه است، هرچند برخی از آنها، در آثار دیگر او نیز تکرار شده است. این نکات، در ارائه تصویری از وی و افکارش، و نیز مناسبات او با دیگران و نیز نقطه نظراتش در باره برخی از شخصیت ها و نیز عامه مردم، اهمیت زیادی دارد.

### الف: آشنایی با مقامات عثمانی

یکی از نکاتی که ملاآقا در برخی از آثارش آورده، دوستی اش با برخی از مقامات عثمانی در عراق است. او در جایی از سعادات ناصری می نویسد: «مصنف این کتاب خادم العلوم آقای دربندی می گوید که قصه ای که میان من و دفتردار دولت عثمانیه که در زمان ما سردار اکرم عمر پاشا بود، واقع شده است، در زمان والی شدن سردار اکرم عمر پاشا در عراق عرب، اعجب و اطرف همه قصه است، و بیان این است که چون عمر پاشا والی بغداد و عربستان شد، ظلم و تعدی از حد گذشت، و به زوار قبور منوره و ضرایح مقدسه، بسیار بسیار تعدی و بی حیایی می نمودند، و یعقوب افندی در آن زمان حاکم هندیه بود، و آن فی حد ذاته با آداب و اخلاق است، بلکه در باطن از طایفه محقه امامیه است. پس آن معزی الیه به کریلا آمد و گفت، عمر پاشا در هندیه است و می خواهد فرات را سد نماید، و اگر زحمت

بکشی به هندیه بیایی، ممکن است عمر پاشا حرف تو را بشنود بلکه این نحو ظلم و تعدی از زوار و سایر مسلمین برداشته شود. پس به او گفتم می آیم، و لکن پاره ای عوائق و موانع رو داد و چند روز تأخیر افتاد. پس وقتی که به هندیه رفتم عمر پاشا به بغداد رفته بود. یعقوب افندی گفت، زحمت کشیدی آمدی، و لکن عمر پاشا دو سه روز است رفته است، و گفت، نایب پاشا و قائم مقام در جمیع جهات دفتردار افندی است و او در فلان قبیله است، فردا خواهد آمد».

ملاآقا پس از آمدن وی، با او سخن گفته و حکایت گفتگوی خود را با او در باره صحیح بخاری، زندگینامه بخاری، و نقل چند روایت از فضائل امیر المؤمنین از این کتاب بیان کرده، به طوری که افندی از تسلط او بر این مطالب در شگفت شده است. سپس «جمله ای از مناقب و فضایل و درجات زوّار قبر ریچانه رسول الله جناب سید الشهداء» را نقل کرده است. برای این کار چندین مقدمه گفته و از جمله سخن رسول الله (ص) را در باره امام حسین (ع) در حضور عایشه نقل کرده؛ و این که فرموده حسین پاره ی قلب من و جگر گوشه من و ریچانه من است. وی سپس از فضائل زیارت امام حسین (ع) برای او مطالبی بیان کرده، و اخبار مفصلی را برای دفتردار افندی نقل کرده است. آنگاه می نویسد: «چون دفتردار اینها را شنید، بسیار بسیار خوشنود و فرحناک شد، و گفت جزاک الله تعالی خیرا... [باز مطالبی در باره فضیلت زیارت امام حسین نقل کرده به طوری که] «چون کلام به اینجا رسید، شروع کرد دفتردار به گریه کردن و گریه شدید می کرد و خودش را بر دست های من انداخت و مکرر دست های مرا می بوسید و به چشمش می کشید و می مالید و گریه می کرد».

در اینجا، ملاآقا گوید، از فرصت استفاده کردم و گفتم «والله و بالله مؤاخذه خواهید شد». گفت: چرا؟ گفتم: چون «زوّار بعد از داخل شدن به خاک شما، یعنی دولت روم، هزار هزار بلاها سر آنها می آورند و قطع نظر از آنها باج ها و خراج های بدعتی که از آنها می گیرند، وقتی که قطاع الطریق... بر سر آنها می ریزند و

بعضی را می کشند و بعضی را زخم‌دار و جراحت دار می نمایند و مال و اسباب ایشان می گیرند». به گفته ملا آقا «وقتی دفتردار اینها را شنید، بسیار بسیار مرتعش شده، و گفت: ان شاء الله تعالی بعد از این همچنین نخواهد شد».

ملا آقا در آخرین عبارت در این قسمت، پس از اشاره به گریه های دفتردار در مقابل نقل این فضائل می گوید: «و اما جهلای اهل ایران که اسم خودشان را شیعه می نامند اگر امثال و نظایر اینها را بشنوند، صد راه استبعاد و استنکار می تراشند». (سعادات ناصری، ۵۲ - ۵۷). اشاره او به انتقادهایی است که از او و مطالبش می شده است. در این باره در بخش دیگری سخن گفته ایم.

در مورد دیگری از آشنایی خود با قوربی افندی اسلامبولی که قائم مقام و حاکم کربلای معلّا بوده، نیز سخن گفته، و حکایتی از او نقل کرده است. این حکایت در باره شخصی به نام ملا محمد افندی اسلامبولی است که «نزدیک صد سال قبل از این در اسلامبول بوده» و کتابی «بزرگ در مصائب سید الشهداء تصنیف کرده» است. او مورد اعتراض «متعصّبان علمای اهل سنت» قرار گرفته و به او نوشته اند که «به سبب بودندت در کوچه ماهی فروشان، دماغت از بوی های گندیده معتلّ و مختلّ و میعب شده» است. او هم با تندى جواب آنها را داده است: «حالا برای من قطع و یقین حاصل شد که شما اولاد پدران خودتان نیستید». سپس دو حکایت دیگر از قوربی افندی در باره همان نویسنده نقل کرده است. ملا آقا می گوید، با این که قوربی در مذهب خود «تعصب تمام دارد» این حکایات را نقل می کرد، در حالی که «جمعی از حمقاء و جهلاء این زمان که خودشان را از زمره محبان و شیعیان می شمارند، و در مقام شنیدن امثال این حکایات، بر جبین گره زده با وجه عبوس رو می گردانند». (سعادات ناصری، ص ۹۲).

#### ب: ملا آقا از علوم رایج دینی تا مقتل نویسی

دربندی از کسانی است که در لابلای نوشته هایش، در باره خود و علائق

فکریش مطالبی را بیان کرده و علاوه بر آن، دیدگاه های خود را که بر اساس آنها می توان جریان فکری او را تشخیص داد، با صراحت بیان کرده است. به عبارت دیگر، یکی از با ارزش ترین منابع در باره او، آثار خود اوست که باید مورد تأمل و توجه قرار گیرد. چنان که اشاره شد، وی در این زمینه، نکاتی را در مقدمه سعادات ناصری آورده و از جمله در باره این که چرا متوجه اخبار عاشورا شده و آثاری را در این زمینه نوشته، بیان کرده است. می دانیم که او سخت علاقه مند به فقه و اصول بود و حتی در دوره اقامت تهران به این علوم اشتغال داشت، اما در دو دهه پایانی عمر خویش، بیش از همه روی مسائل عاشورا تمرکز کرد. مراجعه به آثارش، نشان می دهد که شماری از آنها در علوم رایج حوزوی، مانند فقه و اصول و رجال و درایه است، اما شهرت وی به آثاری است که در باره امام حسین (ع) نوشته و در این میان، سه اثر او اکسیر العبادات، سعادات ناصری و جواهر الايقان، به طور مشخص در این باره نوشته شده است. او تغییر مسیر خود از نگارش کتابهای حوزوی را به نگاشتن آثاری در باره امام حسین (ع)، در مقدمه سعادات ناصری آورده، و می گوید، وقتی به مراتب علمی رسیده، شروع به نگارش آثاری کرده، اما پس از مدتی فکر کرده است که اگر به جای این کارهای علمی، در باره امام حسین (ع) نوشته بود، بسیار بهتر بود. به همین دلیل، مسیر تألیفی خود را به این سمت سوق داده و کتاب اکسیر العبادات فی اسرار الشهادات را نوشته است. وی در جاهای مختلف در این کتاب، از نوعی حالت عاطفی خود در روی آوردن به این مباحث یاد کرده است. می دانیم که دیگران هم در باره روحیات عاشورایی او فراوان یاد کرده اند و از سوز و گدازی که او در ضمن بیان مطالب از خود نشان می داد، نوشته اند.

ملاآقا در مقدمه سعادات ناصری که ترجمه خود او از بخشی از کتاب اکسیر العبادات است می نویسد: «این احقر خادم العلوم، آقا بن عابد بن رمضان بن الزاهد الشیروانی الدربندی، از بدو نشو و نما و صغر سن، از سن شش و هفت

سالگی خود را ندیده مگر در مقام تدرّس و تدریس و تعلّم و تعلیم، و در خدمت کردن به اساتید کرام و اساطین فخام، تقصیری از این احقر صادر نشد، و بعد از آن، در مدت قریب به سی سال عمر خود را صرف تصنیفات نمودم، و در جمله ی کثیره ای از علوم و فنون حقانیه از معقول و منقول مصنّفات چند به عمل آمد، مثل خزائن الاحکام در شرح درّه نجفیه در فقه، و خزائن الاصول در اصول و فنّ اعلی در اعتقادات، و فن ثمر بینات و قوامیس الصناعه در فنون اخبار و رجال و غیر ذلک، از کتب مبسوطه و مختصری تخمیناً همه اینها به سیصد هزار بیت می رسید. و بعد از آن ملتفت به امر دقیقی شدم، و آن این است که ارتکاب مشقات و مزاولت متاعب و مشقّات در این مدت مدیده، هرچند خالی از اجر نخواهد شد، و لیکن کاش در نصف این مدت، مشغول می شدم به عملی که اجرش اعظم و ثوابش اکثر و خودش خالص از شوائب و عیوب و اغراض نفسانیه است، و آن تصنیف کتاب جامع است در معرفت اسرار و غوامض اخبار و آثار دالّه بر فواضل و فضایل و مناقب آل الله تعالی و اهل بیت رسول الله، و لا سیما کتابی که مفسّر اسرار و کاشف وجوه شهادت خلیفه الله تعالی جناب سید الشهداء - علیه السلام - باشد، و همچنین مبین و موضح جمیع امور متعلقه به این مقامات باشد، زیرا که معرفت اسرار فواضل و فضایل و مناقب جناب سید الشهداء (ع) و معرفت اسرار غامضه و خواصّ دقیقه ندبه و گریه برای آن مظلوم و همچنین معرفت اسرار و حکم زیارت قبر شریفش میزان اقوم. پس ملهم شدم به این که باید عزم کنم به نوشتن کتاب اکسیر العبادات فی اسرار الشهادت، و تسدید و تأکید نمود این الهام غیبی و وارد و شارق لاریبی را رؤیای صادقه، چنانچه تفصیل این رؤیای صادقه در اوّل کتاب اکسیر العبادات فی اسرار الشهادت ذکر شده است».

ملا آقا در جایی نوشته است که «والله العظیم در ازمنه سابقه در وقت نوشتن مطالب این مقام در اصل، یعنی در کتاب اکسیر العبادات فی اسرار الشهادت، واردات و حالات غریبه رو می داد، سرمستی از باده لوعه و حزن نه هم چنین

مستولی می شد که قدرت و طاقت نداشته باشم، و اکثر اوقات قلم از دستم می افتاد، و ممکن نمی شد اصلاً چیز نوشتن، و مبهوت و متحیر و مضطرب شده، بلکه قوتی از قوای رحم در خودم احساس نمی کردم... و گاه قوه واهمه مستولی می شد و گمان می کردم که اگر مطالب این مقام را بنویسم، انگشتانم با قلم خواهد سوخت». (سعادات ناصری، ص ۹۱).

و جای دیگر: «این مطلبی که حالا می نویسم آتش می زند بر اعضای رئیسه، مثل قلب و جگر و دماغ و به غیر از اعضای رئیسه. و او یلاه و امصیبتاه، های های، آه آه، ای کاش قلم و انگشتانم می سوخت مثل سوختن قلبم». (سعادات، ص ۱۰۰). این مطالب را در وقت نگارش شهادت امام حسین (ع) نوشته که سخت ترین لحظات عاشوراست.

وی در جای دیگری هم از این حالات روحی خود در وقت نوشتن اخبار شهادت امام حسین و حمله به خیام حرم چنین می نویسد: «مخفی نماند بر مؤمنین مخلصین که والله العظیم و بالله الکریم چنانچه نوشتن کیفیت شهادت جناب سید الشهداء اصعب بود بر این حقیر، به این معنی که گویا قوه و قدرت از این احقر برداشته شده بود بالکلیه و عجائب و خوارق عادات مشاهده می نمودم از احوال خودم، چنانچه اشاره به این حالت نمودم در آن مقام، و هم چنین نوشتن وقایع و قضایای این مقام ایضاً بسیار بسیار دشوار و صعب است بر این احقر، و دوازده روز می شود که می خواهم شروع به نوشتن وقایع این مقام نمایم. هر وقتی که کتاب پیش می گذاشتم، و باز می کردم، حالاتی رو می داد که اقلش این بود که گویا هزار عقرب و هزار مار خواهند گزید. زود کتاب را بر هم می زدم و بر می داشتم. و همین شب که شب جمعه است، حالاتی برای این احقر رو داد، بسیار تعجب کردم... شب جمعه خواستم شروع کنم، و لکن باز اضطراب و حیرت بر من غالب شد و لرزه و تزلزل در بدنم افتاد و نتوانستم بنویسم، گویا قوه و قدرت بالکلیه از من سلب شده». (سعادات ناصری، ص ۱۳۸ - ۱۳۹)

## ج: حمله شیخی ها به دربندی در شب ۲۶ رمضان سال ۱۲۵۸ ق

به مناسبت آنچه گذشت، مناسب است اشاره کنیم، دوران زندگی وی در میان سالی، و زمانی که شور جوانی داشته، سالهایی است که شیخیه در کربلا برآمدند و او به دلیل طرفداری از اصولیان و وابستگی به آنان با شیخیه درگیر بوده است. بعد از آن هم، ظهور بابیه، می توانسته همین حساسیت را روی رفتارهای او داشته باشد. با این حال، اشارات اندکی در این باره در دست است. فرهاد میرزا که با ملا آقا مراد داشته، در جایی چنان می نماید که ملا آقا با شیخ احمد احسایی مشکلی نداشته اما با شاگردان وی و طبعاً سید کاظم رشتی مشکل داشته است. فرهاد میرزا می گوید، «از ملا آقا دربندی معروف شنیده ام که می فرمود: مرحوم شیخ علی ولد الصدق شیخ احمد [احسایی] به من می گفت: إِنَّ ابی ضیَعوه تلامذته [پدرم را شاگردانش ضایع کردند] و ملا آقا بر شیخ علی رحمت می فرستاد». [سفرنامه فرهاد میرزا، ص ۹۰ «تهران، علمی، ۱۳۶۶»].

صاحب احسن الودیعہ نیز در باره شیخ احمد احسایی می گوید که اوائل کار که آثارش منتشر نشده بود، علما او را ستایش می کردند، اما به تدریج که بر آراءش، آگاه شدند، به انکار او پرداختند. به همین دلیل، صاحب روضات در جایی از او ستایش کرده اما در جای دیگری از کتابش، ذیل شرح حال رجب برسی، از او سخت نکوهش کرده است. وی می افزاید: شماری از علما، پس از آگاه شدن از آثارش حکم به کفر او کردند که از آن جمله شیخ محمد تقی برغانی، محمد مهدی طباطبائی، ملاحمد جعفر استرآبادی، آخوند ملا آقا دربندی، شریف العلماء، و سید ابراهیم صاحب ضوابط و نیز صاحب فصول و صاحب جواهر بودند. [احسن الودیعہ، ص ۳۰۳ «قم، ۱۳۹۴ ش»، و بنگرید: دین و دولت در ایران، ص ۱۲۲ «تهران، ۱۳۶۹»].

طبعاً تکلیف بابیه در این میان روشن بود. ملا آقا یک مورد، از طعنی از آنان یاد می کند که در مجلسی، در حق مسلم بن عقیل زده اند و سخت آنان را نکوهش می کند.



وی از این که آنها چنین جسارت می کنند، اما «ملاها و علمای این زمان» در برابرشان سکوت می نمایند، خشمگین است. (جواهر الایقان، ص ۸۹ - ۹۰).

و اما خود ملاآقا در آغاز کتاب سعادات ناصری، اشاره به ماجرای ترک عتبات و آمدنش به ایران کرده و در آن از واقعه هائله ای یاد کرده که به گفته او، شماری از ارادل و اوباش با تحریک فرزندان سید کاظم رشتی (م ۱۲۵۹ ق) به قصد کشت، به او یورش بردند. در تحریر نخست این نوشته، حدس زده بودم با توجه به آمدن وی پس از رویدادهای سال ۱۲۵۸ - ۱۲۵۹ به ایران، این واقعه در رمضان ۱۲۵۸ و در بحبوجه منازعات شیخی ها و مخالفانشان رخ داده باشد. طبعا خود او اشاره دارد که فرزندان سید کاظم رشتی با میرزا محیط کرمانی در این کار نقش داشته اند. اما با مراجعه مجدد به عبارت او در «سعادات ناصری» و اشاره به این که این واقعه، چند سال پس از تالیف اسرار الشهادت بوده، (تاریخ اتمام تألیف آن نیمه ذی قعدة ۱۲۷۲ بوده) این اتفاق، علی القاعده باید در سال ۱۲۷۷ رخ داده باشد، حادثه ای که دو سند هم در باره آن، پس از تحریر اوّل یافتم و در پایان این رساله آورده ام. شرح وی از آن واقعه هائله در مقدمه سعادات ناصری این است:

و چون آن کتاب - اسرار الشهادت - به حول الله تبارک و تعالی و قوته و تسدید امام زمان - عجل الله فرجه و جعلنی فداه - به اتمام رسیده و دو سه سال بود که به اتمام رسیده بود، ناگاه قضیه ی هایله عظیمه برای این احقر روی داد، و بیان اجمالی آن قضیه این است که میرزا محیط کرمانی و پسران سید کاظم رشتی، به استظهار و استنصار و تحریک پسر زن کردیه که همیشه دشمن دین و دولت بوده است، جمعی از یرامازیه [یرامازها = کلانتران] و اوباش و اوغاد عرب را به قتل این احقر فرستادند که این احقر را به قتل برسانند، و آن ملاعین یرامازیه پنج نفر بودند، و در شب بیست و ششم رمضان المبارک بعد از گذشتن نصف شب ریختند بر این احقر خدّام جناب سید الشهداء - روحی له الفداء - و چند ضربت شمشیر، یعنی ضربت های منکر بر سر و روی این احقر زدند. پس یکی از آن ملاعین را به انداختن قمه به

قلبش به درک اسفل فرستادم، با وجود این که قوت و طاقت نداشتم، نظر بر این که مدت چهار پنج ماه بود مبتلا به امراض عدیده و شدید بودم، و در آن ایام غایت نقاهت و ضعف داشتم، و نبود کشته شدن یکی از آن ملاعین مگر بحول و قوه‌ی الهی و تسدید امام زمان - عجل الله تعالی فرجه و جعلنی فداه - و برکات صاحب القبة الحمراء الياقوتية النورانية جناب سيد الشهداء - جعلنی الله تعالی فداه - زیرا که اگر آن معلون کشته نمی شد، و سایر آن ملاعین مشغول برداشتن جسد آن معلون نشده بودند، و رو به فرار و گریختن نگذاشته بودند، هرآینه مرا قطعه قطعه و پاره پاره کرده بودند، و با همه اینها، زخمها و جراحات هایی که زده بودند، بسیار زخم های شدید و جراحات های منکر بود، و احدی احتمال صحّت برای آن زخمهای منکر و جراحات های شدید نمی داد، و لکن به رحمت و اسعه الهیه و به شفاعت اصحاب ولایت مطلق و خلافت کلیه شفا یافتیم».

در اینجا بیفزاییم، برغم آنچه بالا گذشت، همچنان برایم محل تردید است که واقعه مورد نظر او که بالا گذشت، با توجه به تصریحش به این که مربوط به جریان شیخیه بوده، همان واقعه ای است که دو سند در باره آن توسط کارگزاری ایران در بغداد تهیه شده (به احتمال قوی در سال ۱۲۷۷ق) و در آن از حمله بابیه به ملاآقای دربندی یاد شده (بنگرید به ضمیمه کتاب)، یا واقعه ای دیگر و مربوط به رمضان پیش از حمله نجیب پاشا به بغداد است. اگر عبارت بالا، مربوط به دو سه سال بعد از تألیف اسرار الشهادات باشد، و تردید نکنیم که این کتاب در سال ۱۲۷۲ نوشته شده، باید واقعه حمله را، مربوط به بابیه بدانیم. اما این که چرا ملاآقا دست پسران سید کاظم را پشت سر آن می داند، بی توجیه می ماند.

به هر روی، تا اینجا کار، او هم با شیخیه درگیر بوده و خودش آن واقعه هائله را به آنها نسبت داده، و هم به احتمال زیاد، دشمنی میان بابیه و او برقرار بوده، است. عجالتا به واقعه کربلا و حمله نجیب پاشا به این شهر در سال ۱۲۵۹ می پردازیم.



## حمله نجیب پاشا به کربلا و گزارش ملاآقا دربندی از آن واقعه

یکی از وقایع بسیار خونبار کربلا در این دوره، حمله نجیب پاشای عثمانی به شهر کربلا در ذی قعدة و ذی حجه سال ۱۲۵۸ هجری است. در این ماجرا، ملا آقا نیز در شهر حضور داشت و پس از ختم غائله، به ایران رفت و گزارشی از آن واقعه از خود برجای گذاشت. اگر داستانی که او در مقدمه سعادات ناصری در باره حمله ای از سوی شیخیه به خود نقل کرده مربوط به رمضان پیش از این حمله نجیب پاشا باشد، به نظر می رسد، وی در دسته بندی های سیاسی این شهر، برابر شیخیه بوده است. اما در صورتی که آن حکایت مربوط به زمان دیگری باشد، چنان که پیش از این اشاره شد، باید داستان حمله نجیب پاشا را برای روشن شدن جایگاه گزارش ملاآقا از این رویداد خونبار، بیاوریم و سپس شرحی از گزارش وی بدست دهیم.

این زمان، کربلا، شهری بزرگ، ثروتمند، با حضور گسترده ای از عربهای بومی و شمار فراوانی ایرانی مقیم بود. طی سالها، میان شیخی ها [با رهبری سید کاظم رشتی] و اصولی ها [سید ابراهیم قزوینی صاحب ضوابط] منازعه بود و از سوی دیگر، دولت عثمانی و حاکم آن در بغداد هم از جهاتی در این مسأله درگیر بودند. نفوذ ایرانیان، از یک طرف، نفوذ شیعیان عرب و عجم از طرف دیگر، و نیز جایگاه اقتصادی کربلا، برای دولت عثمانی مسأله مهم به حساب می آمد. آنچه صورت ظاهر بود، اختلافات داخلی کربلا بود که حکومت بغداد که به تازگی در اختیار نجیب پاشا قرار گرفته بود، به بهانه آن به کربلا حمله کرد. [شرح تفصیلی این ماجرا را می توان در کتاب «گزارش یک کشتار، سید علی موجانی، قم، ۱۳۹۴ ملاحظه کرد]. شهر کربلا، اوائل ذی قعدة ۱۲۵۸، در محاصره قرار گرفت و ملاقات های

مکرری میان هیئت های میانجی و نیروهای عثمانی صورت گرفت. عاقبت از سوی دولت عثمانی تصمیم بر حمله به شهر شد و این اقدام در ذی حجه سال ۱۲۵۸ عملی گردید. فاجعه بسیار عمیق بود و طی دو روز جنگ، ۱۱ تا ۱۳ ذی حجه شمار زیادی کشته شدند. (گزارش یک کشتار، ص ۷۵).

پرسش این است که ملاآقادربندی در این ماجرا در کجای این وقایع قرار داشته است؟ طبیعی است که ملاآقا جانبدار سید ابراهیم قزوینی اصولی بوده، و جالب است که بعدها نیز در حجره ای در کنار همو دفن شده است. اطلاعاتی که در اسناد و مطالب کتاب گزارش یک کشتار آمده، جسته گریخته مطالبی در باره ملاآقا بدست می دهد. آنچه در حمله به کربلا مهم است، اعلام خانه سید کاظم رشتی و حرم، به عنوان محل امن است، و روشن است که جریان، بیش از همه، علیه مخالفین آنها بوده است.

از گزارش های موجود چنین بدست می آید که ملاآقا، پس از این حمله، کربلا را به قصد تهران ترک کرد. در آنجا دیداری با سفیر روسیه داشت، و گزارشی از رویدادهای کربلا داد که متن آن باقی مانده است. این گزارش که یک ماه بعد از این ماجرا بر اساس گفته های ملاآقا به سفیر روسیه تنظیم شده، بسیار ارزشمند و حاوی اطلاعات دقیقی از ابعاد جنایت ترکها در کربلاست. از این گزارش بدست می آید که پدر و همسر ملاآقا هم این زمان درگیر این ماجرا شده بودند. او به بهانه این که از اتباع روسیه است، تلاش کرده تا راه فرار و نجاتی از این اوضاع بیابد. وی پس از گذشت ۲۱ روز از این ماجرا از کربلا خارج شده، به کرمانشاه می آید و از آنجا به تهران عزیمت می کند.

در گزارش محمد نامق پاشا که مشاور سلطان عثمانی بوده، آمده است که کنسول ایران از ملاآقای دربندی خواسته است تا به تهران رفته و به دلیل این که خود از تبعه روسیه بوده، گزارش مآوقع را به سفیر روسیه بدهد. سفیر روسیه هم پس از گرفتن گزارش از ملاآقا، فردی به نام موسیو فرننت از کلنل های انگلیسی را از جانب

سفارت خانه های انگلستان و روسیه جهت تحقیق به کربلا اعزام می کند. نامق که برای پاسخگویی به این گزارش مطالبی نوشته، در گزارش خود، اطلاعات ارائه شده از سوی ملاآقا به سفیر روسیه و سپس انگلیس را مثنی اخبار ساختگی دانسته که غرض ورزانه برای سفیر روسیه بیان شده است [گزارش یک کشتار، ص ۳۳۸]. طبیعی است که نامق پاشا چنین قضاوتی را در باره گزارش ملاآقا داشته باشد!

جالب است که بدانیم ملاآقا گزارش این واقعه را در چند نوبت، برای شاه وقت ایران، محمد شاه هم بیان کرده است. در گزارشی که وزارت خارجه ایران خطاب به علمای کربلا نوشته، آمده است: خدمت علما و فضلا و مجتهدان و مقدسان کربلای معلی، معروض می دارد، اوقاتی که عالی جناب فضایل مآب حقایق و دقایق نصاب عمدة الفضلاء العظام آخوند ملاآقا به دار الخلافه باهره آمدند و حدیث حادثه کبری و سانحه عظیمای کربلای معلی را کما جری در چندین مجلس به حضور معدلت دستور پادشاه دین پناه - خلد الله ملکه و سلطانه و افاض علی العالمین برّه و احسانه - عرض و در محضر اولیای دولت قاهره روایت کردند اولیای دولت قاهره همگی همت را مقصور و مصروف بر این داشتند که احقاق حق مظلومان کربلای معلی را از دولت علیه روم می نمایند، و به وکیلی که برای احقاق حق روانه ارزنة الروم فرمودند، دستورالعمل دادند که مقدمه کربلای معلی را از سایر مطالب و مهام اهم و الزم دانسته، تا قراری در این باب بدهند اقدام به امر دیگر ننمایند، [زیرا] یکی این امری نیست که فراموش کردنی باشد سهل شمردنی، چنانچه جناب جلالت مآب عین الاسلام و المسلمین ناصر الملة و الدین آقای حاجی دام مد ظله العالی شرحی مبسوط در باب قضیه کربلای معلی به جناب جلالت مآب مشیر مکرم دستور مفخم حاجی رثوف پاشا صدراعظم دولت روم مرقوم داشته اند، هنوز جواب آن شروح نرسیده است؛ ان شاء الله جواب در این روزها خواهد رسید و معلوم رأی فضیلت پیرای علما و فضلائی آنجا خواهد شد. [بایگانی مرکز اسناد و

تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی ایران، مجموعه سواد مکاتبات، ج ۲، ص ۸۷ الف، به نقل از گزارش یک کشتار، ص ۳۷۸.]



متن گزارش ملاآقا در باره جمله نجیب پاشا به کربلا به سفیر روسیه

اما گزارش ملاآقا آنچه برای سفیر روسیه ارائه و سپس نوشته شده، شرحی مفصل از رویدادهای مربوط به روزهای کشتار در کربلاست. از نظر دقت در جزئیات، گزارش قابل توجهی است.

تاریخ سند: ۱۲۵۹ق / ۱۸۴۳-۱۸۴۴م

فرستنده: سفیر روسیه در تهران

گیرنده: نماینده اعزامی دولت بریتانیا کلنل فرانسیس فرنٹ

متن: ترجمه گزارش ملا آقا اهل قصبه دربند، از توابع ممالک روسیه که در واقعه کربلا حضور داشته و مشاهدات عینی خود را به سفیر روسیه در طهران گزارش

کرده و سفیر مومی‌الیه نیز ضمن تحریر این گزارش به زبان فرانسه، آنرا به کلنل فرنٹ انگلیسی که جهت تحقیق واقعه مذکور مأموریت یافته به بغداد سفر نماید، ارسال کرده است:

در روز شنبه، یازدهم ماه ذی‌الحجه، میرآلای [سرهنگ] طاهر بیک جهت ورود به کربلا، بر دیوار قلعه، در موضعی مابین دروازه نجف و دروازه خان نردبان نهاد. چون اهالی شهر از والی بغداد قول گرفته بودند که جنگ نخواهد شد، لذا انتظار چنین حمله غافلگیرانه‌ای را نداشتند و طاهر بیک مخفیانه وارد شهر شد و چند نفر اوباش و نگهبان حاضر را خفته یافت و به قتل رساند. سپس با نیت وارد کردن سربازانی که در خارج شهر مستقر کرده بود، جهت ضبط یکی از دروازه‌ها عزیمت کرد و این نیت خود را عملی ساخت. یکی از سران اوباش به نام علی کشمش به محض اطلاع از وضعیت به سوی طاهر بیک هجوم آورد و دوستان نفر، و به روایتی پانصد نفر از عثمانیان را به قتل رساند، تا اینکه اندوخته مهماتش به پایان رسید و با مایوس شدن از رسیدن اعانه و امداد، پا به فرار گذاشت و سایر اوباش نیز به محض باخبر شدن از فرار او، همگی از دروازه‌های شهر خارج شده، فرار را بر قرار ترجیح دادند. در آن هنگام طاهر بیک با سربازانش، به سوی تربت حضرت عباس(ع) عازم شد و در راه خود، هر کسی را که مواجه می‌شد به قتل می‌رساند. بنا به وعده صحیحی که جناب نجیب پاشا به اهالی اعلام کرده بودند، مبنی بر اینکه به اشخاص متحصن در تربت‌های امام حسین(ع) و امام [کذا. حضرت] عباس(ع) آسیبی نخواهد رسید، بیش از پنج تا شش هزار نفر از مردم در تربت‌های شریفه مذکوره تحصن کرده بودند. سربازان تحت امر طاهر بیک به محض رسیدن به تربت حضرت عباس(ع)، از اطاعت وی خارج شده، و انتقام‌جویانه مرتکب اعمال غیرمنصفانه‌ای شدند که از نهایت سوء کرداری که یک سرباز می‌تواند روا دارد نیز فراتر بود. پیر و جوان، زن و مرد و کودک، بدون در نظر داشتن درجات سن و اختلاف جنسیت، همه را کشتند. سربازان اگر در پای زنی خلخال زیبایی می‌دیدند،



بدون اینکه فرصت دهند از پایش درآورد، برای تصرف آن خلخال، پای زن را قطع می‌کردند. شکم زن حامله‌ای را دریده، جنین را بیرون کشیده و سر بریدند. سه کوچه واقع در میان تربت امام [؟ حضرت] عباس (ع) و تربت امام حسین (ع)، مالا مال از جنازه بود. عثمانیان با ریختن نفت و سایر مواد محترقه، جنازه‌ها را آتش زدند. سه هزار نفر از اعراب [بادیه‌نشین] که برای محافظت از کربلای مقدسه وارد قصبه شده بودند، از دروازه باب‌الخور [باب الحر] خارج شدند و طاهر بیک سه هزار نفر را به تعقیب ایشان گسیل داشت. هزار سرباز نیز به تربت حضرت حسین (ع) فرستاد. سه هزار سرباز مذکور از لحظه عزیمت تا وصول به باب‌الخور، هر که را دیدند به قتل رساندند، سپس از قصبه خارج شدند و اعراب مذکور را تعقیب کردند. سربازان سواره‌ای که در خارج شهر مستقر بودند نیز بر این اعراب حمله‌ور شدند و جمع کثیری از آنان را از دم تیغ گذراندند. هزار نفر سربازی که به سوی تربت حضرت حسین (ع) اعزام شده بودند به سه دسته تقسیم شده، دسته‌ای از باب‌السد، دسته‌ای دیگر از دروازه موسوم به باب‌الحمام حمجان خان وارد تربت شده، با شدت تمام به کشتار مشغول شدند. افراد زیادی کشته شدند. دسته سوم نیز رو به سوی دروازه قاضی‌الحاجات گذاشته بودند که خبر ورود سعدالله پاشا به گوش رسید و بلافاصله سلاخی را تعطیل کردند، در نتیجه سیصد تا چهارصد نفر از کسانی که به تربت حضرت حسین (ع) پناه برده بودند، نجات یافتند. پس از قتل عام، نوبت غارت رسید. از آنجا که اکثر صاحبخانه‌ها در تربت‌ها پناه گرفته بودند و برخی دیگر نیز در خانه‌های خود مخفی شده بودند، در تمام خانه‌ها بسته بود. سربازان با شکستن درها، وارد خانه‌ها می‌شدند و اگر شخصی در خانه بود، او را تهدید می‌کردند که چنانچه جای اموال قیمتی را نشان ندهند، به قتلش می‌رسانند و بدین ترتیب همه جا را غارت کردند. تنها منازل ظل‌السلطان و سید کاظم از غارت مصون ماند. ام خاقان دختر فرمانفرما و برادرزاده شاه از دو ناحیه بدنش جراحت گلوله برداشت. همچنین تمام زنان زیباروی را به اسارت درآوردند و ملاعلی

هرچقدر آنها را از کار منع نمود، کارساز نشد. طاهر بیک برای استقرار سربازانش در داخل و اطراف تربت امام حسین(ع)، شترها و سگ‌ها را وارد تربت نمود، و مطربان در این مکان مبارک موسیقی نواختند. ترک‌ها در روز دوم، اجساد مقتولان را با سراسیمگی دفن کردند، درحالی‌که اجساد کودکان زیادی را در سبدها پر کرده بودند. در روز سوم نیز دفن باقی‌مانده اجساد را بدون غسل و کفن ادامه دادند. جنازه اشخاصی را که خارج از شهر به قتل رسیده بودند جلوی دروازه‌ها انداختند. فرماندهان سربازان ترک به محض اطلاع از خبر ورود قریب‌الوقوع نجیب پاشا به کربلا، مجتهدان و سایر علمای متشخص و معتبر را مجبور کردند که کوچه‌ها و معابر را تمیز کنند و زباله‌ها و کثافات شهر را حمل نمایند. در روز چهارم، هر چه از مأكولات موجود بود، غصب کردند و تنها به میزان مصرف سه روز آذوقه برای عجم‌ها نگهداشتند. در روز پنجم به بهانه جمع‌آوری اسلحه، جستجوی خانه به خانه را آغاز کردند و اشیاء باقی‌مانده در منازل را غارت نمودند. روز ششم نجیب پاشا به کربلا آمد و مستقیماً وارد مسجد شد، برای حفظ ظاهر هم که شده احترام اماکن مبارکه را نگهداشتند، ولی پس از آن زنان و دختران را بین سربازان تقسیم نمودند. چهل و پنج نفر را برای حمل اشیاء غارت شده از کربلا به بغداد فرستادند، لکن در نزدیکی بغداد، پس از عبور از روی پُل، نیمی از افراد مذکور را به قتل رساندند و نیم دیگر را نیز پس از عبور از رود فرات اعدام کردند. به نقل از افراد متعدد، چند نفر را جهت عبرت شیعیان بغداد اعدام کردند و به روایت برخی اشخاص، بزرگان و متعصبان سنی را وادار کردند تا دستانشان را با خون علویان بشویند[!]. در میان این چهل و پنج نفر، از اتباع روسیه نیز وجود داشت. فرمانده سربازان، بسیاری از سنگ‌های قیمتی و اشیاء گران‌بهای را که سربازان به غارت برده بودند از ایشان گرفت، و برخی دیگر را گماشته کنسول انگلستان و صرافان یهودی به بهای نازل خریداری کردند.

به روایت ملا آقا، تعداد کشته شدگان در کربلا بالغ بر شش هزار نفر است و بنا

بر استماع و روایت نامبرده، دوازده هزار نفر نیز در خارج شهر اعدام شدند. پنج نفر از هندیان تبعه انگلستان نیز در واقعه کربلا کشته شدند که این رقم با افزودن کشمیری‌ها و پیشاوری‌ها به چهل و پنج نفر بالغ می‌شود. از اتباع روسیه نیز چهل تا پنجاه نفر کشته شدند و پنجاه تا صد نفر نیز تمام اموالشان به غارت رفت. پدر و همسر ملا آقا به تربت امام [؟ حضرت] عباس (ع) پناهنده شده و نجات یافتند، لکن منزلش یغما شد. [ملا آقا] نزد راشد بیک، متسلم کربلا رفت و اظهار داشت که تبعه روسیه است و خواستار آن شد که از وی حمایت نماید، لکن راشد بیک، این خواسته او را حواله سمع اعتبار نکرد و در منزل او سرباز مستقر نمود که تا امروز هم در آنجا اقامت دارند.

ملا آقا پس از واقعه کربلا، بیست و یک روز در آن شهر ماند و پس از آن، اهل و عیال خود را برداشته، به کرمانشاه منتقل نمود، سپس خود به تهران عزیمت و در اول ماه مارس وارد این شهر شد. نامبرده نام و شهرت اکثر اتباع روسیه را که در کربلا کشته و یا اعدام شدند و یا اموالشان به غارت رفته، می‌داند و فهرست آنها را به شرح زیر داده است. نام و شهرت مقتولین: همسر و فرزندان کربلایی حسن اهل دربند، ملا یعقوب اهل شروان، ملا حمزه و دو نفر دیگر اهل قوبا، سید محمد اهل سالیان، همسر و فرزندان ملا قاسم اهل شروان، پسر ملا عبدالله که او هم اهل شروان است، ملا حسین اهل تفلیس، پسر ملا نقی اهل قانجه، پسر ملا تقی اهل ایروان، برادرزاده کربلایی محمد اهل اردوباد. به جز افراد فوق‌الذکر، اسامی اشخاصی که کشته نشدند، لکن مال و اموالشان به غارت و یغما رفت: حسن آقا، کربلایی حسین و سید ابراهیم همگی از اهالی دربند، ملا حسین و سید احمد آقا و ملا حسن همگی از اهالی سالیان، ملا قاسم و سید محسن و حاجی ملا عبدالله و ملا عبدالاحد و ملا عبدالعزیز همگی از اهالی شروان، ملا حسین اهل تفلیس، ملا نقی و ملا حسین و حاجی محمد از اهالی قانجه، حسن خان و ملا نقی اهل ایروان، کربلایی محمد اهل اردوباد، موسی آقا اهل شوشا، ملا میرزا و میر عبدالصمد و میر ابوطالب و مجتهد همگی اهل باکو. در خصوص میزان اموال غارت و مصادره شده متعلق به اتباع روسیه و هند و عجم، ملا آقا حتی به صورت تقریبی نیز نمی‌تواند رقمی بیان کند. از اشیاء متعلق به امام حسین (ع) چیزی غارت نشد، جز آنکه هفت هشت تخته گلیم و نمد را از آنجا خارج کردند.



با این حال اموال متحصنان در آن محل مبارک به غارت رفت. در تربت امام [؟ حضرت] عباس (ع) خزانه موجود نیست، لکن مقداری سلاح و مخصوصاً یک شمشیر ذی قیمت در آنجا وجود داشت که حکام شرق جهت خرید آن پول زیادی صرف کرده بودند، ترک‌ها به بهانه اینکه در کربلا نباید سلاحی باقی بماند، تمام این اموال را غصب و غارت کردند. [روایت یک کشتار، صص ۳۵۹ - ۳۶۳ و تصویر سند، صص ۳۶۴ - ۳۶۶. از: بایگانی دوره عثمانی نخست وزیری جمهوری ترکیه به نشانی: (۱۲۶۴) A.DUN.۱/۴۱].

بی مناسبت نیست اشاره کنیم که ملاآقا، وقتی در اسرار الشهاده در باره سرزمین کربلا و امن بودن بقعه کربلا برای شیعیان یاد می‌کند، اشکالی را مطرح کرده و آن این که مقصود از این که بقعه کربلا برای شیعیان امان است چیست؟ آنگاه از دو واقعه مرگ بار حمله وهابیان به کربلا (که به گفته وی پنجاه و چند سال پیش از این توسط طایفه منحوسه) صورت گرفته، و نیز حمله نجیب پاشا که می‌گوید دوازده سال قبل از تألیف این کتاب رخ داده [واقعه در سال ۱۲۵۸ و طبعا تألیف کتاب اکسیر العبادات در سال ۱۲۷۰ بوده] یاد کرده است. (اکسیر العبادات: ۲/۴۶). طبعا می‌توان تصور کرد که تألیف کتاب اسرار الشهاده، زمان برده و خودش می‌گوید که مبحثی را دو سال بعد از تألیف آن، به آن ضمیمه کرده است: اکسیر: ۲/۳۹۵). وی در پاسخ این اشکال، به استجابت دعای زائران در کربلا اشاره کرده و آن و مشابه را معنای امان بودن می‌داند.

در یک سند دیگری که به شماره ۲۳۳۲/۲۳۳۷ به احتمال زیاد، به قرینه اسناد بعدی، از سال ۱۲۷۷ ق در سازمان اسناد ملی است، از اغتشاشاتی در کربلا به نقل از زائرین یا شده که مربوط به جماعت ضالّه بابیه بوده و «حتی این که مذکور ساختند مجتهد الزمانی آخوند ملاآقای دربندی که از فحول علماست، زخم‌های منکر زدند». مطالب بعدی آن دیگر ارتباطی با ملاآقا ندارد و از لزوم برخورد با آنها از طریق گفتگو با عثمانی که سیاستش در این موارد حبس است، سخن گفته شده است.

## ملاآقا دربندی و ناصرالدین شاه

ملاآقا در مقدمه سعادات ناصری می گوید که سال بعد از فاجعه حمله به او که در رمضان سال ۱۲۵۸ بوده، به ایران آمده و یک سال در طهران «مکث» کرده است. این زمانی است که هنوز محمدشاه بر تخت سلطنت است و چنان که اشارت رفت، او در باره حمله نجیب پاشا به کربلا و کشتار ایرانیان برای شاه توضیحاتی داده است. گفتنی است که وی گرچه عالمی شیعی بوده، اما از منطقه قفقاز بوده و حتی در جریان حمله نجیب پاشا، گفت که تبعه روسیه بوده و خواست تا کاری به او نداشته باشند.

این که مدت یک سال یا نزدیک به آن در ایران بوده و سپس به عراق بازگشته، باید مفروض گرفته شود. علاوه بر این، تعبیر یک سال مکث کردن در طهران، نشان می دهد که اقامت او در نخستین بار کوتاه بوده است. با این حال، منابع شرح حال، چنان اشاره می کنند که گویی او با آمدن به طهران، برای همیشه آنجا ماند. [بنگرید: موسوعه کربلاء: ۱/ ۷۱ که می گوید: ثم استقر فی طهران الی أن مات، بعد از رفتن از کربلا به طهران، تا وقت مرگ در طهران بوده است].

بهترین فرض این است که آن زمان پس از یک سال به کربلا برگشته و بعدها دوباره طهران آمده است. چه سالی، نمی دانیم. در زمانی که به طهران آمده و قصد ماندگار شدن داشته، روابط او با درباریان خوب بوده، به دیدن ناصرالدین شاه می رفته و شاه و درباریان به او احترام می گذاشته اند.

گوینو در متن تفصیلی که نقل کردیم، از روابط گرم آغازین یاد کرده و سپس از خراب شدن روابطش با درباریان به دلیل انتقادهایی که از آنها می کرده، یاد کرده است. یک سند مهم هم وجود دارد که حکایت از بی توجهی به او و اظهار گلایه از این امر شده است. این سند، در مجموعه اسناد خاندان غفاری آمده و عنوان آن «عریضه به ناصرالدین در باره ملاآقای دربندی» به این شرح است:

هو: قربان خاکپای مبارکت کردم ملاآقای دربندی مدتی است در طهران است، چنانکه مقصود او بود مورد الطاف ملوکانه نگشته. خود او مرد معروفی است. حالتش هم چنان نیست که در نظر مبارك پوشیده باشد. دو روز قبل حاجی شیخ محمد برادرزاده مرحوم شیخ رضا و عضد الملک این غلام را ملاقات کرده، شرحی در باب او گفتند. این غلام هم خود اعتقادی در حق او داشته و دارد. توقف طهران او گویا چندان مناسب نباشد. به ملاحظات کلیه، او را مایوس راه بردن و اعتنا نکردن هم گویا مناسب نباشد. اگر امر مبارك قرار بگیرد فی الجمله اظهار تفقدی در حق او بشود و چنین نداند که سرکار اقدس شاهنشاه روح العالمین فداه وجود و عدم او را علی السّوی می شمارند. و قرار معاشی هم علی الحساب در قم برای او داده شود. دوست تومان موظف هست چیزی هم بر آن مبلغ افزوده شده محلّ سکناى او در قم معین شود. شاید بطور خوشی روانه قم گشته بعضی ملاحظات دور و نزدیک از میان برود. دیگر تا رأی جهان آرای ملوکانه چه اقتضاء کند. چون لازم ...

صدر عریضه به خط ناصر الدین شاه [در پاسخ به این گلایه]

روز اولی که ملا آقا آمد از او بازدید کردیم، کمال احترام شد، به توسط حاجی ملا علی مقدسی و سپه سالار. مکرّر خواستیم مطلب و عرض او را بفهمم نفهمیدم، و البته لازم است او مایوس نباشد. او خود، خود را معطل می دارد. حال شما اقدام بکنید، به مطالب و عرایض او برسید، به عرض برسانید. از هر قرار در حق او مضایقه نداریم. [اسناد تاریخی خاندان غفاری: ۲/ ۲۱۰ - ۲۱۱ به کوشش کریم اصفهانیان و ایرج افشار، تهران، موقوفات افشار، ۱۳۸۵].

اگر متن بالا را با گزارش هایی که گوینو در باره ملاآقا داده و از در دسرهای ایجاد شده توسط او در منبر برای حکومتیان یاد کرده، مقایسه کنیم، شاید بتوان گفت، نامه بالا، جهت دار و برای دور کردن ملاآقا از پایتخت نوشته شده است؛ طرحی که البته جواب نداده و ملاآقا در تهران مانده است. با این حال، اشارات بعدی در منابع برای دیدارهای او با شاه و آنچه خود او گفته، نشان از توجه ناصرالدین شاه به اوست.

وقتی ناصرالدین شاه در سال ۱۲۸۷ق - یکی دو سال بعد از درگذشت ملاآقا - به سفر عتبات می رود، عالمی با نام آقا سید حسین ترک تبریزی را که به قول او «عالم فاضلی است و ریشش قرمز است» می بیند می نویسد: «و قدری طبیعتا به ملاآقای دربندی شبیه است». [شهریار جاده ها، ص ۱۳۱ - ۱۳۲].

اعتماد السلطنه هم نوشته است: «بعد از چندین سال مجاورت مشاهد مقدسه عراق به دار الخلافه آمد و مقدم مکرمش به انواع تشریفات و احترامات پذیرفته شد». [المآثر و الآثار: ۱/ ۱۸۹ «تهران، ۱۳۷۴»] این طبعاً اشاره ای به احترامات دربار نسبت به ملا آقا است.

و اما ملاآقا در شرح مشکلاتی که پس از آن حمله گرفتارش شده، با عباراتی ادیبانه از شرایط سخت خود یاد و در زمینه آمدنش به ایران در مقدمه سعادات ناصری مطالبی بیان می کند. اشکال کار در تاریخ این دیدارهاست. او در یک سال اقامت در تهران، نمی توانسته با ناصرالدین شاه دیدار کرده باشد و به احتمال بعدها که این مطالب را نوشته، از این نظر که چه سالی بوده، خلط کرده است. به هر روی در مقدمه سعادات ناصری می نویسد:

«و بعد از گذشتن مدت قریب به یک سال از وقت وقوع آن هایله عظیمه از عتبات عالیات - علی اصحابها آلف آلف ثناء و تحیه، بیرون آمدم به سوی بلاد، و در آخر سنه ثانیه از وقوع آن هایله در شهر رمضان المبارک بدار السلطنة الکبری طهران و در زمان مکث در طهران که قریب به مدت یک سال بود، چند دفعه اِدَارک



فیض ملاقات و مکالمات شهنشاه اعظم و سلطان افخم نمودم، شهنشاهی که در نعت و مدیحه می گویم: شعر:

أقامت فی الرقاب له ایاد / هی الاطواق و الناس الحمام

هیئات هیئات خبط شد، حاشا ثم حاشا که به امثال و اشباه این نحو از مقالات به مدح و وصفش بگنجد، بلکه این را می گویم که السلطان السلاطین و شهنشاه ظلّ الله است، یعنی ظلّ خلیفه الله، الولیّ المطلق امام العصر و الزمان - عجل الله فرجه و جعلنی فداه - است، پس از این جهت که جمیع سلاطین و ملوک و تاج گذاران کره ارض، ظلال و سایه این شهنشاه اعظم و افخم است، و این حکم به نهج صدق و صواب است، نه به نهج مبالغه و اغراق، پس یک شأن از شؤون ظلّ الله همین است که منعوت و موصوف شود به آسمان عقل و عدل، آفتاب فضل و بذل، ابر نیسان برّ و احسان، سدّ طوفان کفر و کفران، تاج و هاج ملت و شوکت و دولت بحر مواج نعمت و نعمت، سبحان الله! کدام عاقل و ذی شعوری می تواند بگوید که این مدح و نعت در شأن آن سلطان اعظم مثل مدایح و اوصافی است که مصنّفین و مولفین در صدور تصنیفات خودشان می کنند، یعنی بر وجه اغراق و مبالغه است، نه بر وجه حقیقت و بیان واقع، زیرا که این مقایسه، باطل و عاطل است، هیئات، این الثری من الثریا، و چه خوب گفته است آن شخصی که گفته است: «اذا جاء نهر الله بطل نهر معقل»، و چه کلام موضح و مبین است در مقام بیان فرق این کلام، یعنی «فی کلّ شجر نار و استمجد المرخ و العفار»، و چه طور هم چنین نباشد، و حال آن که این شهنشاه اعظم و سلطان افخم، متّصف است بشدّت محبت و کثرت اخلاص به اصحاب ولایت مطلقه و خلافت کلیّه - صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین. و این افضل الصفات و بلکه نورانیّه ی آن سلطان اعظم، خواصّ آثار و لوازم بسیار دارد، و از آن جمله رسیدن وظایف و مستمرات سادات و علما و فضلا و طلاب و سایر عباد الله از عرب و عجم در زمان دولت و سلطنت ابد مدّت آن شهنشاه افخم، به حدّیک کرور ایرانی، و این نحو عطیّه و احسان در هیچ عصر و

در هیچ زمان از سلاطین و ملوک اسلامی و غیر اسلامی معهود و منقول نشده است؛ فهذه السلطان الاعظم و الملك الافخم هو السلطان بن السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان بن السلطان الغازی ناصرالدین شاه قاجار. اللهم احفظه و احفظ اولاده من جميع الافات و العاهات و البلیات و الامراض و الاسقام، و ابد ملکه و دولته و عزته و شوکته، و انصره و انصر عساکره و جنوده، و انفذ حکمه فی أظلتته من سلاطین العصر و ملوک کرة الارض بحق محمد و آله المعصومین الوارثین لجمع کلماته صلوات و تسلیاتک علیه و علیهم اجمعین الی یوم دین. [مقدمه سعادات ناصری].

توضیحات بعدی ملاآقا در باره روابطش با ناصرالدین شاه نکات روشن تری را بیان می کند: زمانی که «برای وداع نمودن و حرکت کردن از طهران» با شاه دیدار کرده است، از او می خواهد که کتاب اسرار الشهادت را به فارسی درآورد. این باید یک سال پس از اقامت اولیه او باشد. دربندی در این باره چنین شرح می دهد: «و در وقت ادارک فیض حضور آن سلطان اعظم ملاقاتش برای وداع نمودن و حرکت کردن از طهران، اظهار شدت رغبت و کثرت شوق به مطالب اکسیر العبادات فی اسرار الشهادت فرمود، و بیان فرمود که اگر آن کتاب به لغت فارسی می شد، در اکثر اوقات آن را مطالعه می نمودم، و به فیوض ربّانیه به سبب مطالعه آن فایز می شدم؛ و در ضمن این بیان، امر فرمود به ترجمه کردن آن و بیان مطالبش به نهج اوضح به زبان فارسی تا آن که نفعش عام باشد. و این احقر داعی دوام دولت باهره قاهره عذر واقعی را بیان کردم و عرض کردم، بسیار ضعف دارم، و قوت و طاقت ندارم، زیرا که بعد از آن قضیه هایله، مرضی عارض شده است که در هر هفته یک روز مبتلا به قشعریره و تب هستم، و باز امر به ترجمه کردن در چند مرتبه فرمود. پس در این وقت عرض کردم که این امر ان شاءالله صورت می گیرد، به شرط آن که سلطان اعظم و شهنشاه افخم - طول الله تعالی عمره و ابد ملکه - دعا نماید، زیرا که دعای ایشان در این باب یقیناً و قطعاً مستجاب خواهد شد. و بعد از

بیرون آمدن از مجلس سلطان اعظم - ادامه الله تعالی وجهه و ابد ملکه - رئیس  
جهاذة الوزراء و امیر الامراء شخصی که اگر قیاس شود به آن وزراء زمان و امراء  
دوران لایق است که گفته شود: شعر:

ما يجعل الجد الظنون الذی جنب صوب اللجب الناظر  
مثل الفراتی اذا ما طما یقذف بالبوصی و الماهر

اعنی طاهر الطینة و طیب السجیة فرخ خان امین الدوله - ادام الله عزته - تأکید بلیغ و  
اصرار اکید نمود، در بذل مساعی برای انجاح این مطلب. پس احقر فکر کرد که اگر  
از اوّل کتاب اکسیر العبادات شروع شود به ترجمه، پس لامحاله اتمام و انجام این امر  
در زمان طویل خواهد شد، پس لااقل یک مجلد در مطالب مهمه به اتمام برسد. بعد  
از آن اگر توفیق مساعدت نماید، ان شاء الله تعالی سایر مجلدات نیز به عمل خواهد  
آمد. پس شروع نمودم از مقام تنها ماندن جناب سید الشهداء - روحی له الفداء - و  
به اتمام رسانیدم این مجلد را با تمام مجالس و مقامات عبور و مرور حرم رسول الله  
(ص) بر مصارع شهداء... پس می توان گفت از برکات ظلّ الله تعالی و تسدید  
خلیفة الله تعالی و ولیّ الله تعالی صاحب العصر و الزمان - عجل الله تعالی فرجه و  
جعلنی فداه - هر ورقی از اوراق این مجلد که چون میزاب به تشنگان باغ حکایت  
مصائب آل الرسول آب دهد، و یا مثل فانوس دیده گریان شطاران و عشاق المحبّة  
الحسینیة به دیدار شمع جذب حقّانیه گشاید، و یا چون صدق درّ شاداب مقام و  
رضوان الله اکبر در کنار نهد... چه طور اوراق این کتاب متّصف به اوصاف مذکوره  
نباشد، و حال آن که این کتاب بسی ابواب فتوحات به قلوب گشودی، و به مجلای  
نفس الرحمن زنگ شکوک و شبهات در باب خواص و آثار و لوازم ولایت مطلقه  
کلیه از مرایاء الباب و افنده زدودی. خوب دفتر مظهر است که برای محبّت حسینیه  
صیقل الارواح است و عشقش در مشکات قلوب مصاحب است... پس آنچه  
ملهم به الهام غیبی شدم، این است که باید اسم این کتاب «سعادات ناصریه و اقوات  
روحانیه» باشد. پس بعد از ثبوت این تسمیه، ملتفت شدم به معنی دقیقی و مطلب

لطیفی، و آن این است که صفای باطن این سلطان اعظم ناصرالدین شاه - حفظه الله تعالی و حفظ اولاده و ابد ملکه و سلطنته - نه به حدی است که به تقریر و تحریر بیاید، و نیز ملتفت شدم به معنای لطیفی دیگر، و آن این است که این کتاب، چنانچه نمره عظیمه اخرویه خواهد شد برای شهنشاه اعظم - حفظه الله تعالی ... - و هم چنین اشرف و اعظم و انفس جواهر و فراید و نفایس خزان سلطنت کبرایش خواهد شد، یعنی بشیر و مبشر خواهد شد بر بقاء ملک و دولت و سلطنتش الی ظهور الدولة القائمیة - عجل الله تعالی فرجه صاحبها و جعلنی فداه - ... بر قاطبه مؤمنین و محبین که نفع از مطالب این کتاب می برند، و به سبب آن فائز به سعادات اخرویه خواهد شد، لازم و واجب است که سلطان اعظم و شهنشاه افخم ناصرالدین شاه - حفظه الله ... - از دعای خیر فراموش ننمایند، زیرا که آن سلطان السلاطین و ملک الملوک - اعزه الله و نصره و نصر جنوده و عساکره - باعث و سبب تصنیف این کتاب شده است. (سعادات ناصری، ص ۵، ۶)



## ادبیات عاشورا نگاری دوره قاجار

### و سهم ملاآقا دربندی

ملاآقا حلقه ای از یک مجموعه حلقاتی است که در دوره قاجار، در مسیر تفکر تاریخی - مذهبی، آثاری در باره عاشورا نوشتند. فقه و اصول و علوم عقلی مسیر خود را می رفت، چنان که در زمینه حدیث و اخبار هم آثاری به جد نوشته می شد، اما در کنار اینها، تاریخ مذهبی جایگاه خاص خود را داشت، گرایشی که به کار اهل منبر می آمد، برای مردم قابل فهم تر بود، و تأثیر عملی بیشتری داشت. صدها کتاب در این دوره در باره امام حسین (ع) نوشته شد، آثاری که برای مجالس روضه خوانی نوشته می شد و فصل بندی آن «مجلس به مجلس» بود.

در این زمان، در ایران، انباشتی از علوم دینی و زایش های نو یا به عبارتی تکرارخوانی ها با رویکردهای تازه به تناسب نیاز مردم پدید آمده بود و می طلبد تا در باره برخی از مهم ترین مسائل مذهبی، آثاری نوشته شود. شاید در این میان، پدیده ای جذاب تر، عمومی تر، و محبوب تر از عاشورا نبود. رویدادی که هر سال دست کم دو ماه کاملاً جریان داشت و شامل انواع و اقسام کارهای علمی، ادبی، تبلیغی، و هنری می شد. در این فضا، شماری از سران مذهبی جامعه، به سراغ نگارش آثاری در باره عاشورا رفتند تا به این نیاز پاسخ گفته و زمینه توسعه و تعمیق آن را که گمان می کردند به استوار کردن دین می انجامد، بیش از پیش فراهم سازند. یکی از معروفترین و مقدم ترین آنها در این دوره، محرق القلوب ملامهدی نراقی

(تألیف ۱۲۵۱ق) است که در بیست مجلس نوشته شده است. تا مجلس چهارم در باره شهادت پیامبر(ص)، و فاطمه زهرا(سلام الله علیها) و علی (ع) و امام حسن(ع) و از مجلس پنجم در باره امام حسین(ع) است. در انتها، مجلس نوزدهم در باره امام کاظم(ع) و مجلس بیستم در باره شهادت امام رضا(ع) است. نراقی در همان آغاز بحث تسامح در ادله سنن را مطرح کرده و رسماً نقل اخبار ضعیف را برای کسب ثواب، بی اشکال، و عمل کردن به آن را بی اشکال و عملی درست می داند. وی می نویسد: بدان که مشهور میان علما و فقهای امامیه آن است که در احکام مستحب و مکروه و در مواعظ به اخبار ضعیفه عمل می توان نمود... همچنین هر گاه خبر ضعیفی در احوال و قصص امم سابقه رسیده باشد، جایز است که خطبا و ناقلین از آن نقل نمایند... از این مقدمه معلوم می شود که جایز است نقل اخبار ضعیفه و غیر معتبره که در حکایات و وقایع پیغمبر و اهل بیت او علیهم السلام رسیده و کسی که آنها را نقل کند و بگریاند یا بشنود و بگرید، ثوابی که در گریانیدن و گریستن در مصیبت سید الشهداء رسیده، حق تعالی آن ثواب را به او عطا می فرماید... از این جهت علما و محدثین اخباری که در مصایب پیغمبر و اهل بیت آن سرور رسیده، از صحیح و چه از ضعیفه، در کتب خود ضبط و تدوین نموده اند و مضایقه از نقل قسم دویم فرموده اند». (محرق القلوب، نسخه مجلس، ش ۱۴۴۳، فریم ۵). وی در نگارش اخبار شهادت امامانی را که در این کتاب آورده، اساساً بدون ذکر منبع، و با نثری خودساخته، سوزناک، و عباراتی که انشای آنها از خود اوست، نثری که ویژه متن های عاطفی غمبار است، اخبار و گزارش ها را نقل می کند. در این متن ها، از شعر فارسی و عربی و نیز عبارات عربی که برخی از زیارات است و برخی انشای خودش، استفاده فراوان کرده است. این ادبیات، همان است که از قدیم الایام در لهوف و مثير الاحزان و آثار دیگری که به سبک روضه ای برای مجالس نوشته می شد، وجود داشت. البته بسیاری هم بودند که با همین هدف و در قالب «مجلس»، منابع اخبار خویش را ذکر

می کردند. به نظر می رسد، سبکی که بعدها، ملاآقا در آثارش بکار برد، پیشینه ای مانند آنچه در محرق القلوب بوده را پیش چشمان خود داشته است. کتاب محرق القلوب از آثاری است که سبب شد تا میرزا حسین نوری لؤلؤ و مرجان را بنگارد. وی با یادآوری مقام بلند مهدی نراقی و این که از «اعیان علمای دهر» و یکی از «مهدیین خمه» زمان خودش است، می گوید «با این حال یافت می شود در این کتاب [محرق القلوب] مطالب منکره که ناظر بصیر متعجب می شود از نوشتن چنان عالمی، چنین مطالبی را». او برای نمونه خبر مربوط به حضور هاشم بن عتبة بن مرقال را در کربلا می آورد در حالی که به هیچ عالم و کتابی، آن را ارجاع نداده و میرزا حسین می نویسد تمام آن دروغ است. هاشم در صفین بود و همانجا شهید شد. به گفته وی این «قصه مجعوله» را «بایست از کتاب محو کرد». [لؤلؤ و مرجان، ص ۲۴۶ تصحیح درایتی، قم، ۱۳۷۹]. بعد از آن نمونه های دیگری را هم نقل می کند. قزوینی، نویسنده اسرار المصائب که معاصر نوری است، همین تعبیر را نسبت به نراقی دارد و می گوید با این که وی از «اکابر علماء الدین» بوده، کتاب محرق القلوب او، قلوب صادقین را با دروغ های خود آتش زده است (اسرار المصائب، فریم ۱۹۴).

این قبیل آثار در قزوین هم نگاشته می شد و از قضا، قزوین و خاندان برغانی، نخستین مکان و معلمانی هستند که ملاآقا برای دروس طلبگی در آنجا مستقر شد. کتاب مخزن البکاء اثر محمد صالح برغانی از آثار پر چاپی است که در دوره قاجار مورد استفاده بود. در واقع وی چندین اثر در باره عاشورا نوشت. کتاب مخزن که در سال ۱۲۵۶ ق نوشته شده بود، گویا چند بار در سال ۱۲۶۷ (در ۳۸۰ صفحه)، در سال ۱۲۷۲ ق، و بار دیگر در ۱۲۸۵ در نزدیک به ۳۵۰ صفحه رحلی منتشر شد. محمد صالح برغانی در مقدمه گفته است که ابتدا کتابی به عربی با عنوان معدن البکاء نوشته و سپس «چون به لغت عرب بود، و عوام عجم برادران بهره ای نبود، لهذا مجالس تعزیه ی او را با قلیلی از مقدمات و ملحقات به لغت فارسی ایراد نمودم



و نامیدم آن را به منبع البكاء» ظاهراً این هم هدف او را تأمین نکرده، زیرا «ملاحظه نمودم که مقصود گریستن و گریانیدن است، و تحصیل آن غالباً موقوف است بر ذکر احادیث چندی که مستعد سازد مستمعین را بر بکاء، و ذاکرین را بر ابکاء، لهذا شروع نمودم به تألیف نمودن کتابی که مشتمل بوده باشد بر بسیاری از اخبار مورثه بکاء در تعزیه سید الشهداء، و چون در امثال مقام کفایت می کند هر خبر و اثری که منشأ حزن و گریه شود، مادامی که حکمی از احکام شرعیه بر آن مترتب نگردد، لهذا در مقام تصحیح مسأله بر نیامدم، بلکه اقتضای نمودم بر همین خبر، و اکتفاء نمودم به موجود بودن آن در کتب معتمده، و در اغلب مواضع ذکر می نمایم کتبی را که آن خبر را از آن نقل نموده ام، و چون این کتاب به جهت ذاکرین خزانه ای است بی انتها، و به جهت باکین، جوهری است گران بها، آن را مسمی گردانیدم، به مخزن المبکاء فی مصیبه سید الشهداء، و آن مشتمل است بر مقدمه و فصل و چهارده مجلس». (مقدمه مخزن البكاء، ص ۱ «چاپ سنگی، ۱۲۶۷ق). آثار دیگر وی در باره مقتل به جز معدن البكاء، عبارتند از: معدن البكاء فی مقتل سید الشهداء (ذریعه: ۲۱/۲۱)، مجمع المصائب (ذریعه: ۲۰/۴۴)، منبع البکاء فی مقتل سید الشهداء (ذریعه: ۲۲/۳۵۸)، کنز البکاء (ذریعه: ۱۸/۱۳۹)، کنز الباکین فی المصائب (ذریعه: ۱۸/۱۴۸)، کنز المصائب فی قتل العتره (ذریعه: ۱۸/۱۶۶)

با توجه به ارتباط ملاآقا با خاندان برغانی، طبیعی است که وجود این ادبیات عاشورایی با این سبک و سیاق، روی ذهن ملاآقا که دوره طلبگی اش را در قزوین و نزد این خانواده گذراند، تأثیر گذاشته باشد.

میرزا حسین نوری در کتاب لؤلؤ و مرجان، گوشه چشمی هم به آثار برغانی ها دارد و پس از نقدی که نسبت به محرق القلوب دارد، می افزاید: «و از این رقم کتاب است جمله ای مؤلفات آقایان برغانی قزوینی، و لکن در بعضی از آنها کار را بر ناظر بصیر سهل کردند» و دلیلش این است که منابع اخبار را می گویند و «لهذا معتبر و غیر معتبر آن معلوم و صحیح از سقیم جدا می شود» اما «بهتر آن بود که اصلاً

متعرض نشوند، چه هر ناظری بهره ای از تمیز ندارد». همین امر سبب شده است تا «علمای درستکار» از این قبیل کتابها، «اعراض» کنند. (لؤلؤ و مرجان، ص ۲۴۸ - ۲۴۹).

مقاتل یاد شده، از جهاتی قابل بررسی است. از نظر منبع شناسی، از نظر روش نگارش و تحقیق در آنها، از نظر رویکرد در تحلیل حادثه عاشورا و نیز به لحاظ سبک و سیاق ادبی و حتی داستانی. آثاری که در این دوره نوشته شده را می توان بر اساس این نگاهها، تقسیم کرد. در زمینه رویکرد، نگاه «مصیبت گرایانه» که البته ریشه بسیار کهنی در تفکر تاریخی - مذهبی شیعه دارد، بسیار نیرومند و غالب است. کافی است به اسامی این کتابها نگاه کنیم و کلماتی مانند حزن و بکاء و دمع و مانند اینها را به وفور بیابیم. آثار موجود برخی روایی هستند و تلاش می کنند از دایره کتابهای شناخته شده روایی شیعه، حتی اگر در کل اندکی ضعیف باشد، خارج نشوند. اینها تاریخی نیستند، بلکه نگاه حدیثی - تاریخی دارند و روایاتی که در آثار صدوق و دیگران آمده، برای آنها اصل است. و اما مقاتل تاریخی، برخی مستند و برخی آزادتر هستند. برای مثال منتخب طریحی که از دوره اخیر صفوی به دوره قاجار رسید، با دستکاری روایات همراه و زایش های عبارتی و حکایتی در آن فراوان است. این سبک، در دوره قاجار طرفداران فراوانی دارد. آثاری هم هستند که مقید به نقل از مصادرند که شاید یکی از آثار خوب در این زمینه، قمقام زخار (چاپ ۱۳۰۵ق) فرهاد میرزاست که فردی کتابشناس و مقید به نقل منبع و در حد توان و زمان خود، سعی می کرد علمی بنویسد. وی فهرستی از مآخذ خود را آورده که نشان از ویژگی کتابشناسانه اوست (قمقام زخار، صص ۶۹۲ - ۷۱۳ «تهران، ۱۳۰۵ق») در میان اینها، آثار ملاآقا، مدل خاصی بود. مقتل بود، از روایت و خبر هم استفاده می شد، اما منابع او، منحصر در منابع شناخته شده نبود و از هر جایی و از هر کسی که چیزی شنیده بود، و آن را با طرح کلی خود هماهنگ می یافت وارد کتاب می کرد. نگاهی عرفانی - شیعی به تحلیل های اسرارانه وقایع داشت که سعی

می کرد با هر وسیله ای شده است، آنها را وارد اخبار و تحلیل های خود کند. در صورت بندی وقایع، به سبک داستانی حرکت می کرد و در این سبک، کربلا برای او یک تراژدی بزرگ بود که می بایست با تمام عواطف و احساسات و حالت حزن و اندوه آن را بنگارد. در یک مقایسه باید عرض کنم، کتاب او به هیچ صورتی قابل مقایسه با کتاب فرهاد میرزا نیست. اثر فرهاد میرزا، اثری مستند در حد مصادر شناخته شده برای اوست، اما در کارهای ملاآقا، بیش از آن که منبع اهمیت داشته باشد، صورت و تصویری که ارائه شده اهمیت دارد.

#### ملاآقا و ورود در عرصه نگارش های عاشورایی

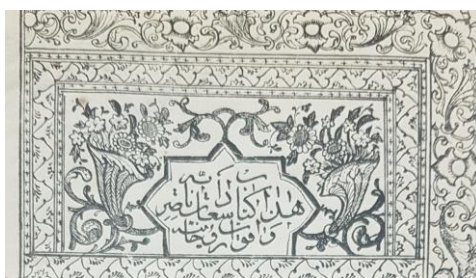
ملا آقای دربندی که درس خوانده کربلا و نجف و دارای استادان پرآوازه و نیز آثاری در فقه و اصول بوده، بیش از همه به نگارش آثاری در مقتل شهرت دارد. او در مقدمه سعادات ناصری، اشاره می کند که اوائل به نگارش آثار فقهی و اصولی مشغول بوده، اما به تدریج دریافته است که بهتر است کارهایش همه در باره امام حسین (ع) و عاشورا باشد. بنابر این، می بایست سالهای زیادی از عمر خویش را به این کار اختصاص داده باشد. علاقه وی به امام حسین (ع) و دیگر شخصیت های عاشورایی مانند عباس و علی اکبر، به حدی است که شرح حال نویسان، غالباً در شرح حال وی، به این جنبه از روحيات او پرداخته اند. مطالعه آثارش نیز این احساس را نشان می دهد. او عاشورا را اساس همه چیز می داند و به همین دلیل، تمام تلاش او به این سمت و سو است که این حادثه را هرچه عظیم تر نشان دهد و به هیچ روی، تسلیم هیچ نوع نگاهی که ممکن است نگاهش اندکی از این عظمت بکاهد، نمی شود. نثر او نیز این روحيات را نشان می دهد. وقتی می خواهد واقعه ای را بیان کند، کلمات و تعابیری را انتخاب می کند که شورانگیز و پر احساس است. این را ببینید: «آه! آه! و وایلاه! و هزار و وایلاه! دلم به جوش و خروش آمده، یا رب العالمین، این جوش و خروش مرا زیاد نما»، آنگاه بحثی را که می خواهد ارائه

می کند (جواهر الایقان، ص ۵۰۸). و این جملات روضه ای که باز وسط بحث علمی می آید: «آیا می شود در دنیا مؤمن مخلصی ... در ذکر مصائب و کیفیت شهادت علی اکبر مغموم و محزون نشود و اشک چشمش را بر رخساره اش جاری ننماید؟ کلا، ثم کلا، حاشا ثم حاشا، آه آه از « وقتی که به بدن علی اکبر از هزار بیشتر ضربات سیوف و طعنات رماح و زخم های سهام و نبال رسید...». (جواهر، ص ۵۱۱). نمونه هایی دیگر از نثر عربی که در آن شروع به دعوت به گریه و ضجه می کند را در مجلس یازدهم اسرار الشهاده می توان دید [اکسیر العبادات: ۶۴۷ - ۶۵۳] و نمونه های فراوان دیگر در مجلد سوم آن، [از جمله: ۶۲/۳ - ۶۴].

ملاآقا، سه کتاب مهم در مقتل دارد. نخست اکسیر العبادات و اسرار الشهادات که به اختصار اسرار الشهاده هم خوانده شده و به عربی تألیف شده است. چاپ اول آن در سال ۱۲۷۹ در تهران بوده، و سپس در سالهای ۱۲۹۴ و ۱۳۱۹ در تبریز و مجدداً تهران چاپ شده است. ترجمه فارسی آن هم از میرزا حسین [بن میرزا علی اکبر] شریعتمداری (م ۱۳۳۱) با عنوان انوار السعاده فی انوار الشهاده [در سال ۱۳۱۱ق] منتشر شده است (فهرست کتابهای چاپی فارسی: ۵۸۱/۱)، چنان که اخیراً هم همان ترجمه، در دو مجلد منتشر شده است. در فهرستواره کتب فارسی (۳۲۸/۹) از کتابی با عنوان «رضوان» یاد شده که آن هم ترجمه اسرار الشهاده و تقدیم شده به مظفرالدین شاه است. آخرین مجلس آن در هیجدهم جمادی الاولی سال ۱۳۱۹ق ترجمه شده است.

کتاب دوم او سعادات ناصری است که ترجمه آزاد بخشی از اسرار الشهاده به فارسی به قلم خود مؤلف و به نام ناصرالدین شاه است. سومین اثر، جواهر الایقان و سرمایه ایمان است؛ اثری که یک دوره مقتل از ابتدا تا انتها به فارسی است. طبعا کتاب اسرار الشهاده، نامی که به اختصار برای اکسیر العبادات و اسرار الشهادات بکار می رود، به دلیل تفصیلی که در مطالب داده، بیش از دو کتاب دیگر محل توجه بوده است. مصححان کتاب اسرار الشهاده، تاریخ تألیف آن را ۱۲۷۲ دانسته اند.

خود مؤلف در جایی از همان کتاب (اکسیر العبادات: ۴۶/۲) می گوید تألیف این کتاب دوازده سال پس از حمله نجیب پاشا به کربلا بوده است. این حمله مربوط به سال ۱۲۵۸ است و بدین ترتیب کتاب دست کم در سال ۱۲۷۰ در دست تألیف بوده است. وی در جایی از همین کتاب، از بیماری سخت خود یاد می کند و این که در حین بیماری، مصمم شده و نذر کرده است تا کتابی با عنوان «قوة الروحانيين» در باره اصحاب امام حسین (ع) بنویسد، اما بعدها نتوانسته به این نذر خود وفا کند، و بنابر این سعی کرده با افزودن مطالبی بر کتاب اسرار الشهادة آن را جبران کند (اکسیر: ۴۸۸/۲). همانجا می گوید که ان شاءالله این کار را خواهد کرد، و البته سرانجامی نیافته است، هرچند در ادامه نام سعادات ناصری، گویا در یک چاپ تعبیر «واقوات روحانیه» را افزوده تا نذر درست شود.



کتاب اکسیر العبادات در سال ۱۲۷۹ در زمان حیات مؤلف در تبریز چاپ سنگی شده است. این اثر در سال ۱۲۸۴ در کربلا به همان صورت، مجدداً منتشر شده است. چاپ سنگی دیگری از آن در سال ۱۳۱۹ ق و در ۶۱۵ صفحه انجام شده است. کتاب یاد شده، بر اساس این دو چاپ سنگی، با تصحیح شیخ محمد جمعه بادی و عباس ملاحظیه الجمری در سال ۱۴۱۵/۱۹۹۴ در سه مجلد توسط شرکت المصطفی در بحرین منتشر شده است.

اکسیر العبادات و اسرار الشهادة، مهم ترین اثر ملاآقا در مقتل امام حسین (ع) است. چاپ حروفی آن در سه جلد، مجلد اول، در ۷۱۲ صفحه، شامل مباحث

مقدماتی است. مولف از مجلد دوم (در ۸۲۰ صفحه) بحث از مقتل را آغاز کرده و از منابع مختلف، نقلها را به ترتیب رویدادها، آورده است. در مجلد سوم (در ۹۴۸ صفحه) باقی رویدادها و در بخش های آخر، نکات مختلفی از استنباطها و تحلیل های او آمده است. مباحث کتاب مجلس مجلس تنظیم شده، [۴۴ مجلس متن کتاب و خاتمه شامل ۳ مجلس] و ذیل هر مجلس، تحلیل ها و نکات کلامی و تحلیلی او به عنوان «تذییل» آمده است، تذییل هایی که گاه تا چندین مورد ذیل برخی از مجلس ها و یا رویدادهای شرح داده شده، می رسد.

سعادات ناصری در ۲۶۵ صفحه رحلی در حالی که تاریخ ۱۳۰۰ در پایان آن آمده، چاپ سنگی شده است.

جوهر الایقان در سال ۱۲۸۸ ق به همت آقا میرعبدالعلی و کربلایی سلیمان دربندی شیروانی و علی اکبر تاجر شکوهی، در کارخانه [چاپخانه] آقا محمدرضا تبریزی، در ۴۷۸ صفحه رحلی منتشر شده است. همین کتاب، در سالهای اخیر به صورت حروفی منتشر شده است [تصحیح محمد قربانپور، قم، ۱۳۹۴].

از آثار مکتوب عاشورایی او که بگذریم، نوع تعامل او با مجالس روضه خوانی و رفتار و حرکات شگفتی است که ابراز می داشته است. این برخورد خاص او در ابراز احساسات و گریه و بر سر زدن و ... در بیشتر آثاری که به شرح حال وی پرداخته اند، مورد تأکید قرار گرفته و می توان گفت که از روزگار وی به این طرف، تأثیر او در این زمینه قابل توجه بوده است. آثار یاد شده هم در همین فضای احساسی - عاطفی نسبت به عاشورا تألیف شده و او احساس خود را در جای جای این نوشته ها، بروز داده است. روش او در سوگواری در توسعه این مسأله تأثیر داشته و چنان که برخی اشاره کرده اند، در برخی از کارها، از جمله قمه زدن، یا موسس بوده یا در ترویج آن نقش داشته است. طبعا در آثار خود او به صراحت در این باره چیزی نیامده، اما در باره مویه کردن و بر سر زدن و گریبان چاک کردن، در اسرار الشهادت بحث کرده است.

ملاآقا چنان که خود می گوید، بعد از دوران تحصیل و حتی تدریس و نگارش آثاری در زمینه فقه و اصول و رجال، از یک زمان خاصی، متوجه آثار مکتوب در باره عاشورا شده و شروع به تألیف در این زمینه کرده است. وی در مقدمه اکسیر العبادات می گوید که پیش از این کتابهایی در فقه و اصول و عقاید و رجال و درایه نوشته و حالا که بخش مهمی از عمر خود را پشت سر گذاشته، و الان پنجاه سال دارد، مشغول نگارش این کتاب شده است. [اکسیر: ۱/ ۴۳]. انتخاب این نام یعنی «اکسیر» هم برای آن است که این کتاب، نقش اکسیر را در تبدیل فلزات به سمت و سوی کمال عهده دارد. این فلزات همان عبادات است که با اکسیر عاشورا، آدمی را به آن مرحله از کمال می رساند. کتاب اکسیر العبادات که نخستین کتاب عاشورایی اوست، در دولت ناصرالدین شاه نوشته شده و او این نکته را یاد کرده و بر خود واجب دانسته تا نامش را ذکر و او را دعا کند. [اکسیر: ۱/ ۴۷].

ملاآقا، کتاب اکسیر العبادات را یک کتاب عادی مانند دیگر مقاتل نمی داند که از این طرف و آن طرف، گردآوری کرده اند، بلکه اثری می داند که هر بحث آن، نیازمند «استعمال الفکر الدقیق» است. او می گوید برای آن زحمت زیادی کشیده و اثری است که عالمان جامع و محقق باید از آن استفاده کنند، کسانی که صاحب ملکه قوی و سلیقه مستقیم هستند. او از قول ملاصالح قزوینی می گوید که به فرزندش گفته بود این کتاب را کتابت کند، و سزااست که آن به آب طلا نگاشته شود (اکسیر: ۱/ ۶۲۵).

وی نگارش این کتاب را بر اساس رسالتی الهی می داند که در خواب به او واگذار شده است. او از خوابی سخن می گوید که طی آن، او به امر معصومین به نگارش این کتاب، دست یازیده است. ملاآقا مردی را در خواب دیده - پدر همسرش - یعنی ملامحمد تقی ایروانی که به او گفته است: یا فلان، تو از طرف ائمه معصوم مأمور به نوشتن چنین کتابی هستی. ابتداء تردید در این امر داشته تا آن که بالاخره مشغول نگارش آن شده است (اکسیر: ۱/ ۶۲۶).

## ملاآقا و توصیه بر عدم سرقت از مطالب علمی او در آثارش

آثار ملاآقا بویژه اکسیر العبادات، همزمان دو واکنش را در پی داشته است. عالمان و نقادان در میان شیعیان، به این اثر، روی خوش نشان ندادند و مرتب انتقادهایی را مطرح کردند، اما از سوی دیگر، عامه روضه خوانان و مردم اهل کتاب که چندان به دقت علمی پایبند نبودند، شیفته آن کتاب بودند. خود او، نسبت به آثارش در این زمینه اعجاب داشت و اتهام استفاده از اخبار ضعیف را قبول نمی کرد و بر این باور است که از منابع اصیل و دقیق استفاده کرده است. به همین دلیل، کتاب خود را اثر بزرگ با تحقیقات منحصر به فرد می دانست که لازم است اگر دیگران از آن استفاده کردند، منبع خود را یاد کنند. وی هم در مقدمه اسرار الشهادة و هم سعادات ناصری، اصرار دارد تا افرادی که از کتاب او استفاده می کنند، نسبت به رعایت دقیق موازین نقل، و بر اساس اصول امانت داری، به نقل از این کتاب پردازند و به هیچ روی، کمترین تغییری در آن ندهند. شروطی که او در این باره در سعادت ناصری آورده، از این حیث که روی امانت داری در نقل و نیز بحث انتحال و سرقت تکیه دارد، جالب است. وی می گوید:

نخفی نماند که توقع این احقر خادم العلوم از ذاکرین و مرثیه خوانان این است که [۱] در اسلوب و نظم مطالب و مقاصد این کتاب تغییر ندهند، و هر مطلب را که به آن نهج در کتاب نوشته ام، به همان نهج بیان کنند،

[۲] و دیگر توقع از ذاکرین و مرثیه خوانان این را دارم که در اسلوب و نظم این کتاب در وقت خواندن مطلبی از مطالب در سر منابر، تغییر و تبدیل ندهند، زیرا که تغییر و تبدیل در اکثر اوقات مستلزم جمله مفاسد عظیمه می باشد، مثل افتراء و کذب، و چیزی ناشایسته و نالایق به شوون اصحاب ولایت مطلقه و خلافت کلیه - صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین - و گاه می شود مفضی بر طغیان باشد، و سبب کفر باشد، استجیر بالله تعالی من غضبه.

[۳] و همچنین توقع دیگر دارم از ذاکرین و مرثیه خوانان، و آن این است که هر مطلبی که از مطالب این کتاب مشکل باشد، و آنها را به طریق صدق و صواب و به نحو حق و حقیقت نفهمیده باشند، پس باید او را در سر منابر نگویند، و ذکر نکنند



بلکه باز از علما و فضلاى عظام آن بلدان مطلب را از روی این کتاب باید تعلم نمایند و درس بخوانند. پس بعد از تحصیل حذاقت و قوت فهم در ادای آن مطلب به تصدیق علما و فضلاى آن بلد او را در سر منابر بیان کنند. و اگر هم چنین نباشند، یعنی این شرط به عمل نیامده باشد، اصلاً آن مطلب را ذکر نکنند، بلکه حرام است ذکر کردن آن بدون تحصیل آن شرط مذکور.

[۴] و دیگر از ناظرین و مطالعه کنندگان در مطالب این کتاب و همچنین از آن اشخاصی که نقل می کنند مطالب این کتاب را در مجالس و محافل و هم چنین در سر منابر توقع این را دارم که سنجیه رذیله را در پیش نگیرند، یعنی سرقت و انتحال نکنند؛ به این معنی که بعضی مطالب این کتاب را به اسم خودشان نبندند یا این که بدون انتساب به این احقر خدام سید الشهداء - روحی له الفداء - هیچ مطلب ذکر نکنند و ... مشقات و متاعب کثیره این احقر را به باد فنا ندهند... اف و اف و تف و تف بر هم چنین سنجیه دنییه رذیله، و بر هم چنین ملکه قبیحه شیطانیه. به هر حال، هر که به این نصایح و افیه و مواعظ شافیه این احقر عباد الله تعالی عمل ننماید، مستحق سخط و لعن تبارک و تعالی و همچنین مستحق لعن اصحاب ولایت مطلقه و خلافت کلیه - صلوات الله علیهم اجمعین - خواهد شد. (مقدمه سعادات ناصری). وی همین مطالب و مشابه آنها را در اسرار الشهاده (اکسیر العبادات: ۱/ ۶۲۹، ۳/ ۹۱۹) و نیز کتاب جواهر الایقان بیان کرده است. از جمله در باره شروط خود می گوید که «هر عالمی و روضه خوانی که از این کتاب یا از سایر کتاب های این احقر نقل می کند، باید به آن قسم که حقیر بیان کرده ام، آن قسم نقل کند». همین طور شرط می کند که هر مطلبی و حدیثی که از این کتاب نقل می کند «باید حدیث یا قول را تماماً نقل کند نه این که صدر حدیث یا قول را از احقر نقل کند و ذیل را از کسان دیگر». (جواهر الایقان: ص ۴۰). وی کتاب اکسیر را در این حد از اهمیت می بیند که برای آن اجازه روایتی صادر کند که البته سابقه دیرین داشته، هرچند به نظر او، مردمان این زمان، به کلی آن را کنار گذاشته اند (اکسیر العبادات: ۱/ ۶۳۳).

## نگاه و نگرش ملاآقا به عاشورا

تقریباً برای بیشتر آنچه از آنها می‌توان به عنوان باورها و بینش‌های ملاآقا در باره عاشورا یاد کرد، سرنخ‌هایی در نوشته‌های کهن وجود دارد، اما او در بیشتر این زمینه‌ها، سعی کرده است تا آنها را برجسته کرده، نکاتی بر آنها بیفزاید و مهم‌تر از همه صورت آن را در حد یک طرح و نقشه جامع، عرضه کند. در گزارش و تفسیری که او از عاشورا دارد، تاریخ و فلسفه و عرفان و فقه (مناسک) و ادبیات به کمک هم آمده‌اند تا او این نقشه جامع را ترسیم کرده و از آن یک بنای کامل برای رستگاری انسانهای وفادار به آن عرضه کند. ملاآقا آگاهانه این طراحی را می‌کند و پس از آن که می‌بیند عاشورا از نظر میراث مکتوب، جایگاهی که در جامعه شیعه دارد، انواع مراسم که زندگی مردم را پوشش داده و نیز آنچه از روایات بیشتر، از ضعیف و قوی، در تفسیر آسمانی آن هست، همه و همه او را بر آن می‌دارد تا از عاشورا، یک نقشه جامع در حدی که یک دین طراحی می‌کند، پدید آورد. برای او، تفسیرهای قدیمی از عاشورا و بیان علت وقوع آن اعتباری ندارد، حتی تفسیرهای علامه مجلسی هم او را راضی نمی‌کند، بلکه تلاش می‌کند با قرار دادن مفاهیم ولایی آن هم با ادبیات عرفانی، پوششی مثل آنچه در مسیحیت برای مسیح داده شده، برای امام حسین و عاشورای او پدید آورد.

ملاآقا در مباحث مقدماتی کتاب اکسیر العبادات، پرسش اصلی و اولیش این است که امام حسین (ع) چرا به شهادت رسید؟ او این پرسش را نه فقط در باره امام

حسین(ع)، بلکه در باره همه ائمه مطرح می کند که چرا خداوند دست کفار را برای کشتن امامان نبست؟

این سؤال به شکل دیگری در ابتدای امر، خود را نشان می دهد و آن این که چرا امام حسین(ع) خود را در معرض شهادت قرار داد و به سوی آن رفت. این پرسشی بود که از قدیم، در میان متکلمان شیعه وجود داشت و نخستین بار سید مرتضی آن را مطرح کرده و پاسخ داده بود. ملاآقا اشکال را از سید مرتضی در تنزیه الانبیاء نقل و جواب او را آورده است. پاسخ سید مرتضی به این مسأله، تاریخی است و در شرح این که امام از روی وظیفه ای که برای امامت داشت، و احتمال بالایی که برای پیروزی می داد، اقدام به رفتن به مکه و سپس کربلا کرد و تا آخرین مراحل ماند، زیرا احتمال پیروزی بر دشمن بالا بود. روشن است که ملاآقا این تحلیل و تعلیل را قبول ندارد.

پس از آن، پاسخ مجلسی را آورده است که روی تقدیر و تقدیه امام حسین(ع) برای بخشش گناهان و در عین حال، برای حفظ اسلام با شهادت، تأکید کرده است. نکته اصلی در این تفسیر، تقدیری پیشینی است که نه فقط تکلیف امام حسین(ع) بلکه سایر ائمه را هم در جهت شهادت معین کرده است. این مباحث، طی چندین صفحه ادامه می یابد. (اکسیر: ۱/ ۵۶).

در اینجا، ملاآقا، پاسخ خود را مطرح می کند. نظر او تفکیک ظاهر و باطن و در عین حال اشتیاق باطنی به جهاد و مقاتله است، در حالی که در ظاهر، به دلیل نبودن اعوان و انصار، امامان تمایلی به جهاد نشان نمی دادند. نکته مهمی که سرنوشت این بحث را معلوم می کند این است که امام عالم به وقوع این حادثه و محل آن بود و پیداست که آگاهانه قدم در این راه گذاشته و کاری به جنبه ظاهری و تاریخی نداشته است. طبعاً باز و با توجه به این علم به شهادت و سرنوشت محتوم و تقدیر شده، این اشکال هست که اگر مطمئن به این بود که حمایتی نخواهد شد، چرا مسلم را فرستاد. پاسخ این است که این برای اتمام حجت و نیز از باب ترحم و شفقت بر

مسلمین بوده است. بدین ترتیب پرسش و پاسخها در این زمینه ادامه می یابد (۱/ ۵۷ - ۵۸). ملاآقا می گوید که سید مرتضی، بر مذاق عامه یعنی اهل سنت بحث کرده و موضع او را نمی پذیرد. (۱/ ۵۸). به نظر او، اصل شهادت، به اخبار رسول خدا (ص) بر می گردد و باید بحث را از آنجا شروع کرد. او ضمن تأیید برخی از نکات مجلسی، دیدگاه او را در این که اگر شهادت امام حسین(ع) نبود، دین از بین می رفت، کامل ندانسته و روی نظریه میثاق و عهد انبیاء و مرسلین و ملائکه در باره شهادت امام حسین(ع) به عنوان سرّ الهی و اصلی، به عنوان امری که می تواند عاشورا را تفسیر کند، تأکید می کند (اکسیر: ۱/ ۵۹).

در واقع، ما مسیری در تحلیل علت شهادت امام حسین(ع)، از سید مرتضی، تا مجلسی و از آنجا تا ملاآقای دربندی داریم که به تدریج تفسیر عاشورا، تقدیری تر می شود. بد نیست بدانیم که او در مواردی، مجلسی را هم متهم کرده و قول او را در باره عقول مجرده، قولی نزدیک به زندق و الحاد می داند. (اکسیر: ۱/ ۳۶۹)

نکته جالب این است که ملاآقا تصریح می کند آنچه را که من از این امور می گویم، تصریحی از ائمه (ع) ندارد، اما اموری است که ما از «ارواحهم القدسیه» بویژه با استمداد از «حجة العصر» استنباط و با توسل به ائمه بدست می آوریم (۱/ ۷۲ - ۷۳).

بحث «زیارت» هم به عنوان مکمل طرح تحلیل عاشورا، اهمیت خود را دارد. وقتی مقدر شده است که سالانه، هزاران نفر به زیارت بروند و به رستگاری برسند، چرا نباید در تحلیل علت قیام و شهادت، از آن سخن گفت. به عبارت دیگر ملاآقا بخشی دیگر از علت شهادت امام حسین(ع) را «نجات العاصین من محبّی اهل بیت المعصومین» می داند (۱/ ۷۳). او عشق موجود در مردم برای زیارت را شاهد درستی این امر می داند، کسانی از زنان و مردان و پیران و جوانها و غیره که با هزار زحمت به زیارت امام می روند، بسیاری در نیمه راه می میرند. (۱/ ۷۴) در این باره سیاحان شاهد هستند و این موارد را نوشته اند. شاهد دیگر این است که حتی بسیار

از کفار و منکران نبوت هم برای عزاداری و سوگواری امام حسین (ع) هزینه می کنند. نمونه اش در زمان ملاآقا، افتخار الدوله از امرای لکهنو است که مشرکی از طایفه هنود بوده، اما شاهد بوده است که در هر سال، در ماه محرم، اموال زیادی را برای امام حسین (ع) خرج می کنند. این شخص عاقبت در باره اسلام جستجو کرد و مسلمان شد و به کربلا برای زیارت آمد و ماندگار و هدایایی تقدیم حرم امام حسین (ع) کرد که به قبه منوره آویختند. او می افزاید: همین شخص سال قبل هم به مشهد رضوی رفت. آنگاه مطالبی هم از موثقین به نقل از وی می آورد. (۱/ ۷۵ - ۷۶).

وقتی عاشورا می تواند سبب هدایت در دنیا و رستگاری در آخرت و بخشش گناهان شود، آن هم در یک سطح وسیع، چرا نباید آن را در حد یک طرح جامع در آورد. او در همین زمینه، حکایتی هم از علامه العلهای سنی ها که مفتی روسی بوده، نقل می کند که طولانی است (اکسیر: ۱/ ۷۷ - ۷۸). ملاآقا معتقد است که مراسم سوگواری سبب می شود تا ملت های اروپایی مانند مردم فرانسه و انگلیس هم با وقایعی که پس از رحلت پیامبر (ص) رخ داده آشنا شوند (اکسیر: ۱/ ۲۰۷). وی در جای دیگری هم باز در باره این که مشرکان و مجوس اموالی را صرف عزاداری امام حسین (ع) می کنند، توضیحاتی داده است (اکسیر: ۱/ ۲۲۹ - ۲۳۰). از زمانی که سوگواری های امام حسین توسط شیعیان به هند رفت، در جوامعی که هندوها و مسلمانان در کنار هم بودند، آثاری از آن در میان آنها نیز بروز کرد، چنان که آنها نیز روی برخی از نهادهای شیعیان در محرم، تأثیر گذاشتند. این زمان ارتباط عراق و هند، و جامعه شیعه دو منطقه، بسیار نزدیک بود، و سالانه هم از نظر کتاب و هم مبلغ رفت و آمدهای فراوانی وجود داشت. ملاآقا تحت تأثیر آثار و قصه های آن ناحیه در باره عاشورا هست. در اینجا وقتی بحث از تأثیر فرهنگ عاشورا حتی فراتر از جامعه شیعه دارد، و در ضمن می خواهد اثبات کند که آنان نیز ایمان به این مسأله دارند، از اهل جوکیه هندی یا همان مرتاضان یاد می کند که اهل کارهای

شگفت هستند. او اشاره به ریاضات آن‌ها می‌کند و این که این ریاضت سبب می‌شود آنان توانایی برای انجام کارهای شگفت و دیدن آثار معنوی و فرامادی را پیدا کنند. به نظر او، آنها حقیقت عاشورا را در آن عوالم درک کرده و حقایقی را در باره عاشورا در میابند. مثل این که می‌بینند حیوانات هم در ایام عاشورا از خوردن و خوارک می‌افتند، و برای همین است که این طور اموال صرف سوگواری امام حسین(ع) می‌کنند. یک احتمال دیگر آن است که آنان در این باره، وصیت‌هایی از اولیاء و انبیای خود داشته‌اند و تحت تأثیر آنها این چنین همراهی با عاشورا دارند (اکسیر: ۱/ ۲۳۰). بخشی از این طرح جامع، حتی شامل نوع پوشش برای عزاداری هم می‌شود که باید به گونه‌ای وجودش اثبات شود. ملاآقا در باره پوشیدن لباس مشکی در مراسم عزاداری هم به یک خواب استناد کرده، و می‌گوید: آیا می‌توان حکم شرعی را با خواب اثبات کرد؟ پاسخ ملاآقا این است که بله، می‌شود. «نعم قول المعصوم و فعله و تقریره حجة، سواء كان في اليقظة ام في المنام». (اکسیر: ۱/ ۲۳۱)

به هر روی، نباید کتاب اکسیر العبادات را اثری مانند لهوف یا مثير الاحزان و موارد مشابه دانست، آثاری که متن آنها بیان واقعه کربلا با سبک روایی و قصه‌ای همراه با علائق مذهبی و با استفاده از مفاهیم آسمانی است. ما اکنون در میانه دوره قاجار هستیم، زمانی که تئوریسین‌های تازه‌ای در شیعه ظهور کرده‌اند. شیخ احمد احسائی و شاگردش سید کاظم رشتی و بسیاری از شاگردان دیگر شیخ احمد که همه در خلق آثار جدید نقش دارند و بنیادهای کلامی نوینی را برای شیعه طراحی می‌کنند. در همین دوره فعالیت‌های علمی میرزا محمد اخباری را شاهدیم که او نیز چشمگیرانه در طراحی این مبانی نقش دارد. حتی در میان فقهای اصولی هم کارهای بزرگی صورت می‌گیرد و بنیادهای فقه و اصول، دگرگون می‌شود. در واقع نوعی زایش علمی فراگیر وجود دارد. ملاآقا سهمی را در بازتفسیر عاشورا دارد و تلاش می‌کند در این زمینه که البته جنبشی هم پیش از او در قزوین و کاشان

بوده، تکمیل کند.

بدین ترتیب کتاب اکسیر العبادات، یک اثر کلامی - تاریخی است که تفسیر کاملاً متفاوتی از عاشورا ارائه داده و ضمن این که در کل، روال تاریخی دارد، اما مباحث آن ذیل نوعی شیعه شناسی به سبک ملاآقا با مواضعی نزدیک به اندیشه های غالبانه قرن دوم و سوم هجری و تکیه بر ولایت است. بحث از «مشترکات میان انبیاء و ائمه» و تأکید بر جایگاه ائمه و به خصوص مقابله با کسانی که تردید در این موارد دارند و وی از آنان با عنوان «جهلاء الشیعه» یاد می کند، در ادامه مباحث مقدماتی او در اکسیر آمده است.

ضمن مباحث مقدماتی، بحث تفصیلی روایی در باره بکاء از بحث های محوری است که ملاآقا در مباحث ورودی کتاب اسرار دارد. وی در این باره، آنچه وارد شده، و تحلیل و تعلیل هایی را که به ذهنش خطور کرده یا در منابع آمده را آورده است. (۱/ ۹۰ - ۱۴۵). در ادامه، در باره نوع گریه و سوگواری و انشاد شعر در این باره و ریختن خاک و خاکستر بر سر و پاره کردن لباس و پوشیدن لباس عزا و جز اینها، مفصل مطالبی آورده است. (۱/ ۱۴۷ - ۱۷۷).

مرثیه سرایی یکی از اساسی ترین کارهاست. از نظر او، و برای درک فضیلت شعر گفتن، سرایش شعر، اختصاص به زبان عربی ندارد و شامل شعر گفتن به عجمی هم همان فضیلت و احکام را دارد.

شبهه خوانی و سازی هم از مباحث دیگری است که در مباحث مقدماتی او آمده است. بحثی نیز در باره آنچه در «بلاد العجم» از قبیل فارس و ترک و غیره از تعزیه اجراء می شود و احکام آن آورده است. از جمله، این که مردان، لباس زنان بپوشند آورده و آن را نادرست و غیر مشروع خوانده است. (۱/ ۱۸۹). او استفاده از طنبور و مانند آن را بویژه در تعزیه عروسی قاسم، گرچه سبب شدت رقت عوام و گریه آنان می شود، اما جایز نمی داند (۱/ ۱۹۳). گرچه اگر از نظر او کسی این کارها را کرد، امید رستگاریش می رود.

در اینجا چند خاطره از آقا عبدالحسین پسر وحید بهبهانی و خود وحید، در باره حضورشان در مجالس سوگواری و تسامحی که در چشم پوشی از طنبورزدن و جز اینها داشتند، نقل کرده است. او خلوص نیت وحید بهبهانی و زهدش را سبب رسیدنش به این رتبه برجسته علمی می داند، به طوری که سبب شده است تا همه شاگردانش مجتهد شوند (۱/ ۱۹۵). در اینجا حکایتی از وحید بهبهانی نقل کرده که شاهدهی بر دیدگاههای اوست. این حکایت در باره مردی اهل ملامی و طنبور است که کسی در خواب می بیند که او در جای خوبی قرار دارد. علت را می پرسد، می گوید گاهی در خلوت، برای خود می زده و می خوانده: «شیون و شین است و اوایلا / قتل حسین است و اوایلا». همین امر، در قیامت، سبب نجات او شده است (۱/ ۱۹۴ - ۱۹۵). یک بار هم کسی سر درس وحید، مصیبت می خواند و اشعاری به غنا سر می دهد. سید مهدی حائری او را از این کار نمی می کند، اما وحید به او می گوید: یا مهدی! اسکت! و لا تکن مانعا لقرء المصائب. بعد هم به آن شخص گفت: اقرأ و لا تخف. سپس شرحی از ادب زیارت وحید داده که نزدیک حرم، زمین جایی که کفش ها را در می آوردند، می بوسید. (۱/ ۱۹۶). بدین ترتیب، ملاآقا که ابتدا روی نادرستی این اعمال از نظر فتوایی تکیه داشت، با نقل این داستانها، زمینه را برای این که کارهای مزبور قابل تحمل است و گویی ایرادی ندارد، فراهم می کند.

در انتها، خودش هم دچار تشویش شده و برای این که امر را روشن کند، همین نکته را به عنوان سوال از خود می پرسد که بالاخره تکلیف در مجالسی که این قبیل کارها از طنبور و شبیه خوانی های نادرست هست چیست؟ در پاسخ می گوید: در جایی که این امور سبب برگزاری این مجالس و در جهت تشدید رقت و گریه و ضجه حاضران باشد، من چنین جسارتی نخواهم کرد که بگویم «من در این مجالس حاضر نمی شوم»، یا بگویم «حاضرین در این مجلس، مرتکب گناه می شوند» بلکه می گویم: تمام غرق گناهیم / یک حسین داریم». (اکسیر: ۱/ ۱۹۶ - ۱۹۷).



جالب است بدانیم، ملاآقا بخشی از مسائل خود را با حکایات توضیح و تفهیم و مشروع نشان داده و زمینه اثبات آنها را در ذهن مخاطب فراهم می کند. در ادامه همین بحث در باره تعزیه ها، حکایت عجیبی هم از سرزمین هند نقل می کند که در یک تعزیه، آن قدر خون افراد به جوش آمد که افراد شمشیر کشیدند و هر کسی سر خود را جدا کرد. این امر سبب شد تا آصف الدوله، پس از آن، تعزیه را ممنوع کند (۱/۲۰۱). فتوای ملاآقا این است که کسی که خودکشی کند، جایش در جهنم است، اما اینها غیرتاً برای آل رسول الله و از فرط محبت این کار را کرده اند! این تحلیل نباید بی شباهت به کاری باشد که تواین مدعی آن بودند.

حکایت دیگری هم از هند، از کسی دارد که ثروتمند بود و هر سال محرم سوگواری می کرد. یک سال، حاکم منطقه، از سر و صدای او، ناراحت شده، همه اموالش را گرفت. او به توصیه همسرش، برای سال بعد که بی پول بود، قرار شد بچه اش را جای دوری ببرد، بفروشد و پول آن را برای عزاداری محرم هزینه کند. او به منطقه ای دور دست می رود، آنجا جوانی را می بیند که طالب بچه او می شود. پولی می گیرد، وقتی به شهرش باز می گردد، و ماجرا را به همسرش می گوید، می بیند که بچه وارد شد. بچه می گوید، وقتی رفتید من گریه کردم. او علت را پرسید و من گفتم. او گفت من همان کسی هستم [امام حسین] که پدرت می خواهد برای من سوگواری کند. انا الغریب المشرّد، انا الذی قتلونی عطشاناً... [اکسیر العبادات: ۲/۵۶۲-۶۵۵].

#### اشتهار دین اسلام هدف برگزاری مراسم تعزیه برای امام

ملاآقا از نوعی دیگر هم به عاشورا و مراسم آن نگاه می کند و آن این است که برگزاری مراسم عاشورا را برای انتشار دین اسلام، موثر می داند، و این توجه او جالب و قدری مدرن است. یادمان باشد که این دوره ها، در جریان تعزیه ها یعنی شبیه خوانی هایی که در تهران برگزار می شد، خارجی ها هم حضور داشتند. وی

در باره اسرار مقام شهادت برای امام حسین (ع) از جمله می نویسد: «و ایضا به سبب این مقام، اشتها می شود ذکر دین اسلام، و خبرش به جمیع آفاق و امصار و بلدان و اقالیم می رسد، زیرا که اقامه مجالس تعزیه و محافل ماتم در هر سال، بلکه در هر ماه، برای سید الشهداء، ایلچی ها و سفرای دول خارجه روزنامه ها نوشته به همه جا و به همه بلد و اقلیم اخبار و کیفیت احوال می رسد» (سعادات، ص ۳۸، و نیز بنگرید: اکسیر: ۱/۲۰۷).

یکی از عجایبی که ملاآقا روی آن اصرار فراوان دارد، کشته شدن سیصد هزار نفر بدست امام حسین (ع) است. وی برای توجیه این مسأله، مقایسه ای میان روح افراد عادی مانند ما با روح کسی چون امام حسین (ع) مقایسه کرده می گوید: چون نفوس و ارواح ما نفوس کامله و ارواح قاهره باهره نیستند، از این جهت است که در عالم برزخ هر نفس زیاد بر یک بدن مثالی و جسد برزخی متعلق نخواهد شد» در حالی که «نفوس و ارواح محمد و آل محمد (ص) چون نفوس قدسیه کلیه و ارواح نورانیه قاهره باهره هستند، پس از این جهت است که هر یک از ایشان دو هزار هزار و ابدان مثالیه و قوالب اجساد برزخیه متعلق می باشند». نتیجه این امر در تصحیح آمار کشتگان توسط امام حسین (ع) ظاهر می شود، به طوری که «امام علیه السلام، روح انور اطهر کلی و نفس قاهره باهره اش تعلق به ابدان کثیره مثالیه و اجساد و فیره برزخیه گرفت، به این معنا که مقاتلات و مجاهداتش منحصر به این بدن اصلی و دنیوی نبود، بکله با این بدن و هم چنین با ابدان کثیره مثالیه و اجساد و فیره برزخیه مقاتله و مجاهده نمودند». حتی با وجود این توجیه که می تواند آن عدد را توجیه کند، وی باز هم ترجیح می دهد بگوید مقاتلات و مجاهدات جناب سید الشهداء نبود مگر به بدن اصلی و دنیوی که از بطن طاهر مطهر صدیقه عظمی و حجت کبری فاطمه زهرا(س) متولد شده بود»، در این صورت، طبعاً باید روز عاشورا را ۷۲ ساعت محاسبه کنیم تا بشود این مسأله را قبول کرد: «چاره و علاج نیست مگر این که قائل بشویم و اعتقاد بکنیم به آنچه گذشت، یعنی که روز عاشورا در غایت

طولانی و نزدیک مدت هفتاد و دو ساعت بود». انکار این هفتاد دو ساعت، به معنای انکار عدد سیصد هزار است که خودش منجر به انکار شجاعت هاشمیه می شود (سعادات، ص ۴۴ - ۴۵). وی در جای دیگری هم باز در مقایسه میان ارواح ما با نفوس و ارواح ائمه بحث کرده و نتیجه می گیرد که چون آنها «ارواح قاهره جبروتیه شعشعانیه می باشد» می توانند همزمان در چهل قالب حاضر باشند. این عدد تا چند ده و صد هزار هم می رسد و به همین دلیل است که اگر همزمان عده زیادی بمیرند، امیر المومنین بر سر جنازه آنان حاضر می شود. (سعادات ناصری، ۱۵۷). این تفسیر، برخی از مشکلات او را در حکایاتی که درباره عاشورا و مخصوصاً پس از شهادت برای بدن امام حسین (ع) رخ داده را حل می کند. از سوی دیگر، در جایی، در باره تحمل همزمان تشنگی و مجاهدات های بیشمار، باز به همین نکته استناد می کند که «ابدان اصحاب ولایت، جراحات و خونریزی را برخلاف دیگران، تحمل می کند. تحمل تشنگی هم همین طور است (اکسیر العبادات: ۷۴۶/۲ - ۷۴۷). به علاوه، در روایات آمده که امام حسین در آن حال، سبب بهشتی را بو کردند و خود این هم در کاهش عطش، موثر بوده است (اکسیر: ۷۴۷/۲). او همه این برداشت ها را، استنباط های دقیقی می داند که از کتاب و سنت استفاده و بیان کرده است (اکسیر: ۷۵۳/۲).

## ملاآقای دربندی زیر سایه حکایات

تقریباً منابع شرح حال وی متفق هستند که ملاآقا، رسوم خاصی در عزاداری داشت و در این زمینه و در مقایسه با دیگران، جدیت بیشتری از خود نشان می داد. خود او هم در سعادات ناصری و موارد دیگر، در این زمینه تأکیدات زیادی دارد. از جمله در جایی در این باره که «همیشه عرض به خدمت شیعیان کرده است که مراعات احترام و تبجیل و تعظیم مجالس و محافل تعزیه و ذکر مصائب جناب سید الشهداء را باید از امور مهمه دانست و آداب و اعمال حسنه ظاهریه و باطنیه را مثل بودن به طهارت و خشوع و خضوع و ترک محاورات دنیوی و نحو ذلک باید از دست نداد» سخن گفته است. وی در مجلس و مقام پنجم از سعادات ناصری، پس از یاد این مطلب، از این که افرادی در این مجالس بنشینند و آب بخورند و قلیان بکشند، گلایه کرده و با توجه به این که در این مجالس، همیشه جمعی از ملائکه و جمعی از ارواح انبیاء و اوصیاء و جمعی از ارواح قدیسه خدیجه کبری و زینب و ام کلثم و سکینه و رقیه هستند، خواسته است که حاضران این مجالس مراعات کنند. بویژه که وقتی این مراسم در مساجد هست، باید بدانند که در هر مسجدی قطره ای از خون امام حسین (ع) هست. (سعادات، ۲۱۸) این مطلبی است که ملاآقا بارها در جاهای مختلف آن را یادآور شده و حتی می گوید: هیچ مسجدی روی زمین نیست جز آن که روی قبر شهاری از انبیاء، یا اوصیاء، یا یک پیغمبر، یا یک وصی یا یک قطره از خون نبی یا وصی ساخته نشده باشد [اکسیر العبادات: ۱/ ۴۶۷].

وی آنگاه، در همین کتاب سعادات، حکایتی را از خواب حاجی میرزا احمد ساعت

ساز نقل می کند که به گفته خودش، مربوط به یک سال و نیم قبل از نگارش متن سعادات است. خواب طولانی است. او در حضرت عبدالعظیم شاهد قبری است که برای کسی کنده اند، و صاحب قبر، از همانجا راهی به بهشت باز شده و او می رود. آن وقت وی هم تقاضا می کند، قبری باشد تا داخل شود. آنگاه وارد شده و از همان راه به بهشت می رود، راهی که بازگشت ندارد. در آنجا می بیند که باغی هست، سیدی عظیم الشان نشسته و ملاآقا هم در کنار اوست. از ملاآقا می خواهد وساطت کند تا او به دنیا برگردد. آن سید به خاطر ملاآقا قبول می کند مشروط براین که «تعزیه داری جناب سید الشهداء را خوب بجا بیاورد». گویا خطابش هم به ملاآقا بوده که این کار را انجام بدهد. میرزا احمد گوید، آنگاه من و تو - ملاآقا - وارد صحن عبدالعظیم شدیم. دستور دادی، منبری آماده کنند، یک منبری را بالا فرستادی تا «ذکر مصیبت کند». بعد به صحن آمدی، باز منبری گذاشتند و امر کردی به شخصی که به منبر برود و ذکر مصیبت کند. چنین کرد. آنگاه رو به طهران آمدیم. در هر صد قدم، دستور می دادی منبری بگذارند و ذکر مصیبت کنند. این بود تا رسیدیم به «آب متکا». آنجا هم به همین منوال عمل شد با این تفاوت که خودت سر منبری رفتی و ذکر مصایب کردی. راه را ادامه دادیم، دیدیم تابوتی که چهار نفر زیر آن را گرفته اند می آید. در حالی که زنجیر به دست نعش زده شده است. تو از این که با این وضع او را برای عذاب می برند، ناراحت شدی و گفتی تا او را زمین بگذارند. نظرت این بود که چرا با این که وسط این جمعیت عزادار است، بدست این شخص زنجیر زده اند. وقتی زمین گذاشتند، دیدیم نمرده و زنده است. تو - ای ملاآقا - به او گفتی برخیز و میان مردم عزادار برو «و دیگر مترس و خوف مکن». اما او همچنان می ترسید. باز در ادامه راه، منبر می گذاشتی و ذکر مصیبت می کردی. این شخص هم با ما بود. تا رسیدیم به «دروازه طهران». آنجا هم «امر به نصب منبر کردی» در حالی که جمعیت بسیار زیاد بود. با ذکر مصیبت تو، «صداهای آوازهای گریه و ندبه کنندگان به آسمان می رسید». اینجاست که میرزا

احمد می گوید «از غایت اضطراب و دهشت» از خواب بیدار شده و آمده و این خواب را برای ملاآقا تعریف کرده است. ملاآقا از میرزا احمد پرسید: آن شخص که در تابوت بود، حالا زنده است یا مرده؟ گفت: زنده است. گفت: نامش چیست؟ گفت «از عظماء و امراء و از خواص و ملازمان شهنشاه اعظم ناصرالدین شاه» است. اما می ترسم نام او را ببرم. با اصرار ملاآقا اسمش را می گوید: این شخص مقرب الحضرة الخاقانیه شهزاده اعظم اعتضاد السلطنه علی قلی میرزا» است. ملاآقا گوید «پس روز جمعه در سر منبر گفتم آن خوابهایی که جمعی از مومنین صادقین و جماعتی از مومنات دیده بودند، و برای شماها در همین مسجد نقل کردند، شانی از شوون و بطنی از بواطن خوابها ظاهر شده است، پس شروع کردم به نقل خواب حاجی میرزا احمد، و لکن تصریح به اسم شهزاده مذکور نکردم». به گفته ملاآقا، حاصل آن خوابها این بود که «جناب ... فاطمه زهرا... به آن رجال و نسوان در عالم رؤیا فرموده بود که به سبب کثرت معاصی و وقوع جرایم و ذنوب کبایر در طهران نزدیک بود که عذاب عظیم و بلاء عمیم به اهل طهران نازل شود، و لکن حق تعالی به رحمت واسعه اش این نحو عذاب و عقوبت و بلا را به اهل طهران نفرستاد به سبب تعزیه داری فلان دربندی در ماه محرم در ایام جمعاعات در مسجد جامع، پس به فلان دربندی از زبان من بگویند که مادامی که در طهران است، ترک نکند در ایام جمعاعات ذکر مصایب نور چشمم حسین مظلوم عطشان را، و چند مرتبه همین خوابها را در همان مسجد جامع نقل کرده، به این معنی وقتی که بر سر منبر بلند می شدیم یک مرتبه پیری مشهور به صلاح و تقوا و ایقان و ایقان قبل از شروع کردن این احقر به موعظه بر سر پا می افتاد و در نزدی منبر صیحه بلند می زد و می گفت اهل مجلس گوش کنید...» و آنگاه خواب «فلان عادل ثقه» را نقل می کرد. (سعادات، ص ۲۱۲).

ملاآقا می گوید: «بعد از مدت دو سه ماه، شهزاده اعتضاد السلطنه را در یک مجلس فاتحه خوانی ملاقات نمودم و خواب حاجی میرزا احمد را از اول تا آخر برای او نقل

کردم. لمحہ ای متغیر شد، به فکر فرو رفت. گفتم: آرام باش، و بدان سبب نجات منحصر است در زیارت جناب سید الشهداء و در تعزیه داری آن امام مظلوم. پس اگر قبل از این مجلس تعزیه داری آن خلیفۃ الله نداشته باشید، باید بعد از این مجلس، تعزیه داری بنا بگذاری». اگر هم داشتی، باید «به وجه احسن و اکمل و اتم» بگذاری. (سعادات، ص ۲۱۳).

وی حکایات دیگری هم از معجزاتی که در روزگار خود دیده و به نوعی با عاشورا و اهل بیت (ع) مربوط می شود دارد. یک نمونه آن نقل داستانی است از دوره صفوی در دیدار یک سفیر فرنگی با شاه و حضور فیض و این که فیض تربت امام حسین (ع) را در دستش گذاشته بود و از سفیر فرنگی که به قول وی در نجوم و ریاضی مهارت داشت، خواسته بود بگوید که در دستان من چیست. او هم گفت بود: «ما فی یدک تربة من تراب الجنة» و فیض گفته بود اشتباه کردی، این تربت امام حسین (ع) است (اکسیر العبادات: ۱ / ۵۲۴).

از این دست حکایات نمونه ای از سعادات ناصری است: «قضیه ای .. که قریب به پنج سال [قبل] از این در نجف اشرف در روز غدیر واقع شد و خود این احقر در آن مکان شریف بودم». ملاآقا می گوید، روزهای غدیر صبح حرم بسیار شلوغ است، اما عصر خلوت می شود. او عصری به حرم رفته و زیارت و نماز خوانده و برگشته است. «قریب سه ساعت به مغرب مانده» «قضیه عجیبه و غریبه رو داده است». «یک مرد از طایفه حائطه یعنی از طایفه سوارهای رومی» خواسته است با کفش وارد حرم شود. کفش کن ها «صیحه می زنند»، اما او قبول نمی کند. وقتی خواسته وارد رواق شود، «ناگاه در همان رواق، صیحه کشیده بود، و به قدر یک زرع یا یک زرع نیم از زمین بلند شده و بشدت تمام از روی هوا بر روی سنگهای مرمر افتاده بود». رفقاییش او را به خانه آوردند در حالی که بی حس و حرکت مانده بود. باز به حرم می برند تا حضرت «خودش رحم کند». در آنجا احوالش بدتر شده، «از قلعه حاکم بلد که اهل سنت بود، حکم شده بود او را ریسمان بر گردنش بیندازند و او را

به قلعه ببرند». «در وقت بردن به قلعه، از کوچه و بازار، جمعیت بسیار از عرب و عجم به تفرج و تماشا بیرون آمده بودند، صداها بلند کرده بودند و صیحه کرده بودند و ... در شب همان روز در قلعه مرده بود». (سعادات ناصری، ۲۲۵).

اما حکایت دیگری که به گفته وی، همان سال، بلکه همان ایام رخ داده، مربوط به «یک مرد از اهل عجم از خدام حاجی میرزا محمد خان سفیر و ایلچی» است که می خواسته زنی را متهم کرده و از او پولی بگیرد. او هم به حرم حضرت ابوالفضل پناه برده است و «دخیل شده بود». «آن مرد نامرد بی حیا داخل حرم شده و خواسته بود که آن زن بیچاره را از حرم بیرون کند». زن هم گفته بود: «یا ابوالفضل! دخیل تو هستم و به دستش شبکه ضریح مقدس را گرفته بود». مرد او را به زور کشیده و از حرم بیرون برده بود و «آنچه خواسته بود، از آن گرفته بود». بعد از دو سه روز «حاجی میرزا محمد خان قصد نجف اشرف می کند برای زیارت غدیر، از روی آب دریا، پس خودش و خواصش به یک طراد سوار می شوند و خدام و نوکران به یک طراد دیگر سوار می شوند، و آن مرد بی حیا در زمره نوکران بود... آن مرد بی حیا در کنار طراد به خواب غفلت می رود و به خیال خام خودش استراحت نماید. دستهایش آن طرف و این طرف می اندازد، و یک دستش از کنار طراد آویزان بوده است. ناگاه باد شدید می وزد. از اتفاق طرف مقابل هم یک طراد مثل تیر شهاب می آمده، وقتی که آن طراد به این طراد می رسد، پس به سبب شدت باد کنار آن به کنار این، قایم و به قوت تمام بر می خورد به آن کناری که دست آن مرد بی حیا آویزان بوده است. پس دست او را بالاتر از مرفق و نزدیک منکبش خورد خورد می کند، و همان دستش بود که به همان دست، آن زن بیچاره را کشیده بود». ملاآقا می گوید: «این احقر در آن ایام در نجف اشرف بودم و او را آوردند به نجف اشرف و جراحین را جمع کرده بودند و جراحین نظر کرده بودند و گفته بودند آن چیزی که به سبب قهر و غضب الهی شده است، علاج پذیر نیست». [سعادات ناصری، ص ۲۲۵-۲۲۶].



حکایت بعدی شرح داستانی از معجزه ای است که در کاظمین و در حرم جوادین (ع) صورت گرفته و این زمانی است که ملاآقا می خواسته «به عجم [یا همان ایران] بیاید». حکایت زنی است که به مردی بدهی داشته و او گفته که اگر قبول نداری، در حرم کاظمین، دست به شبکه بگذار و قسم بخور. او هم گذاشته و چون قسم ناروا خورده، «دستهایش به شبکه ضریح مقدس چسبیده» است، به طوری که پنج نفر از خدام نتوانسته اند آن را جدا کنند (سعادات ناصری، ص ۱۲۷).

اینجا چند حکایتی است که می تواند وضعیت آن روز نجف و دیگر عتبات را از دید ملاآقا نشان دهد. البته او داستانهای قدیمی هم در این باره نقل می کند.

به این قبیل داستانها، باید حکایاتی را افزود که از حضور جن یا ملائکه در قبرستانها یا مراکز دیگر ظاهر شده و با کسانی در این باره یعنی اهمیت سوگواری و رستگاری افراد گفتگو می کنند. ملاآقا در استفاده از این حکایات، کوتاهی نمی کند و سند آنها را هم نقل می کند. از جمله حکایتی است که شیخ جواد پسر شیخ حسین معروف به ابن النجف تبریزی از اصحاب بحر العلوم سید مهدی طباطبائی نقل کرده و در وادی السلام، گروهی اسب سوار را می بیند. اول فکر می کند اینها فلان کس و فلان کس هستند، و سلام می دهد، اما یکی از آنها می گوید ما از «حزب الملائکه» هستیم و برای تشییع فلان شخص اهوازی یا هویزی آمده ایم. حکایت گفتگوی ملائکه و آنچه گذشته طولانی است، و نهایت این که این «هویزی» نه عالم بود و نه سیدی از سادات، بلکه از محبین اهل بیت (ع) بود که در دهه اول محرم، مجلس سوگواری برقرار کرده، اطعام می کرد و پول خوبی هم به ذاکرین می داد. (اکسیر: ۱/ ۲۱۵).

همین جواد پسر شیخ حسین، حکایت دیگری هم از مردی بصری در همین زمینه نقل کرده است. اینجا حکایت یک نصرانی است که پس از طی مرحله ای طولانی از دیدن شگفتی ها در این زمینه، درخواست می کند تا کلمه اسلام را به او یاد کرده اند تا مسلمان شود. (اکسیر: ۱/ ۲۰۱۶ - ۲۲۰).

حکایتی هم از قتل مرد جوان شیعی توسط یک نفر که او را «الکلب الخنزیر الساحر» نامیده نقل می‌کند. آن وقت جوانی که اصلاً چیزی از معارف دین نمی‌دانست و هیچ فریضه‌ای را بجا نیاورده بود، تصمیم گرفت قاتل را بکشد، چنین کرد و او را به جهنم فرستاد. همراهان او، این جوان شیعه را کشتند و روحش به قصری که در بهشت بود، درآمد. کفار، جسدش را در میان هیزم فراوانی که جمع کرده بودند، انداختند اما پس از سه روز، آتش هیچ اثری بر بدن او نکرد (اکسیر: ۴۰۹/۲).

#### زعفر جَنّی در محضر طلبه‌ای در حجره برای دفاع از خود

ملاآقا می‌گوید این حکایت را جمعی از علمای صالحین از عالمی نقل کردند که او گفت: طلبه‌ای که سخنش موثق بود، چنین گفت: وقتی در یکی از مدارس اصفهان، مشغول مطالعه کتب مقاتل بوده‌ام. او می‌گوید، گاهی این مطلب به ذهنش می‌آمد که زعفر جَنّی، از کربلا برگشت بدون آن که امام حسین(ع) را یاری کند. او می‌گوید پاسخ می‌دادم که در باب بازگشت از کربلا، معذور است، چون اجازه جهاد به او داده نشده است. در این وقت، کسی در اتاق را باز کرد و آمد داخل. این در حالی بود که حلقه در افتاده بود. آن شخص به من گفت: نترس، من برادر تو زعفر جَنّی هستم. آمدم تو را زیارت کنم و از این که گاه من را ملامت می‌کنی که چرا حسین(ع) را یاری نکردم، از تو گلایه کنم. سپس به من گفت: برادر! تو تاکنون حقیقت امر را دریافته‌ای. من با لشکر به کربلا رسیدم، در حالی که کربلا پر از سپاهیان جن بود. آن لشکرها همراه پادشاهان و سلاطین خود بودند. من کوچکترین آنها بودم. آن وقت، بین زمین و آسمان هم پر از جن بود. همه آنها نزد امام می‌آمدند و سلام می‌دادند و اجازه جنگ می‌خواستند. من در چهار فرسنگی امام بودم، چون جای خالی نبود. نه در زمین و نه در آسمان. امام با همه اینها سخن گفت و احدی از ملائکه و جن را اذن جهاد نداد. سپس همه آنها به مکانهای خود

برگشتند. من در کربلا ماندم، و با سپاهم در گوشه ای نشستیم و گریه و لطم می کردیم. بعد از شهادت امام حسین (ع) و رفتن کفار، ما هم دنبال آنها رفتیم تا اگر خدمتی از ما بر می آید نسبت به اطفال و حرم انجام دهیم. کفار، نزدیک غروب، به شهر کوفه رسیدند و نتوانستند وارد شهر شوند. ماندند و از سرها حفاظت می کردند. خویشان آنها برایشان غذا آوردند در حالی که اطفال رسول الله گرسنه بودند. فضه نزد زینب آمد، از او خواست دعا کند. او هم دو رکعت نماز خواند و دعا کرد، در این وقت، ظرفی از آسمان پر از گوشت و در حالی که نان بر بالای آن بود، رسید... زعفر گفت: این قصه من است. به خدا سوگند ما لحظه ای از اهل بیت (ع) از روز عاشورا تا وقتی به مدینه رسیدند، جدا نشدیم (اکسیر العبادات: ۷۹۱-۷۹۳). این حکایات، و صدها مورد دیگر آن که اهل منبر نقل می کردند، برای تقویت بنیه عزاداری در این دوره استفاده می شد.

### حکایات دیگر

نقل حکایات ادامه می یابد و ملاآقا بعد از این می گوید، مبادا که دل کسی از عزاداران آل رسول را بشکنید. (۱/ ۲۲۱). حکایت دیگر این که یک منبری به نام سید جعفر حائری گفته است که هر هفته در خانه ای در کربلا روضه می خوانده است. یک بار کسی جز صاحب خانه نبود. یک مرتبه صدای در آمد. رفت و دیدیم که یک گریه ای آمد، کنار منبر نشست، به سخنان من گوش می داد و گریه می کرد. دنبال آن حکایتی هم از زنانی از بحرین نقل کرده که عجایب و غرایبی در مجالس سوگواری دیده اند. این که یک مرتبه شماری زن وارد مجلس آنان شده اند یکی ام کلثوم و دیگری زینب و سوم حضرت خدیجه و ... گفتگوهایی که صورت گرفته است. تأکید ملاآقا این است که باید این حکایات را از زبان افراد ثقه باور کرد: «فعلیکم ثم علیکم بالقبول لحکایة المخبرین الثقات... ایاک ایاک و ان تفعل شیئا من الاستبعاد و الانکار، فتکون من المبعدين المطرودین عن حوض الکوثر».

در ادامه باز حکایتی از سید مهدی غروی قزوینی مقیم حله در باره یکی از

شخصیت های بغداد در ارتباط با خوابی که دیده و بلاهایی که سرش آمده نقل کرده است. (اکسیر: ۱/ ۲۴۳-۲۴۷).

یک بار هم کسی فتحعلی شاه را به خواب دید که در یک حالت بسیار خوب و در حالی که لباس سلطنت بر تن و تاج بر سر دارد، نشسته است. علت رسیدن به این رتبت را پرسید. گفت، من به این مقام نرسیدم، جز این که شبی از تشنگی بیدار شدم، هرچه خدم و حشم را صدا کردم، کسی نیامد. خواستم تنبیه شان کنم. یک باره یاد تشنگی امام حسین(ع) افتادم. شروع به گریه کردم آن قدر که در حالت تشنگی، از هوش رفتم. «فهذه الموهبة العظمی و المرتبة العلیا التي انا علیها إنما هی بسبب عملی ذلک». (اکسیر: ۱/ ۲۵۵-۲۵۶).

داستانی هم از مریخ شاه، پسر برادر فتحعلی شاه در همین زمینه نقل می کند و می گوید که او قبل از ده سال [از زمان تألیف کتاب] در گذشته است [اکسیر: /]. وی با این که مشروب خوار بود و هیچ گاه آن را ترک نمی کرد، یاد از امام حسین (ع) هم می کرد. خواب او را دیدند و این که در جای خوبی بود. علت را همین ذکر کرد. ملاآقا می گوید این حکایت را از مردی موثق شنیده که الان هم زنده است.

جایی هم از وبای خودش یاد کرده و شدتی که داشته و اطرافیان از او ناامید شده بودند. وی آن قدر احساس عطش داشته و تب می کرده که به حالت بیهوشی می رفته است. خودش می گوید فکرمی کردم اگر تمام یخ های دنیا را بیاورند، بدن من خنک نخواهد شد. در همین حال، به یاد عطش امام حسین (ع) می افتد و شروع به فرستادن سلام بر حسین می کند. بعدها که خوب می شود، دوستی می گوید آن وقت که نزد تو آمدم، تو می گفتی: یا ابا عبدالله روحی لک الفداء و من از در و دیوار می شنیدم که می گفت: فلانی نجات خواهد یافت. بقیه به من گفتند، چطور این را می گویی، او یعنی ملاآقا در حال مرگ است. اما من این را احساس می کردم. آنگاه از لحظه ای هم که طیب، یعنی اسدالله طیب شیرازی بر بالینش بوده، و در حال مرگ، سخن می گوید (اکسیر: ۲/ ۴۸۴-۴۸۷).



## شیوه استنادی ملاآقا

روش ملاآقا، شاید همان طور که رسم بوده و حتی ملاحسین هم در روضة الشهداء رعایت کرده، بر این است که آنچه نقل می کند، منبع را می آورد. مواردی نقل مستقیم از منابع است، بسیاری از نکات تفسیرها و تحلیل های خود اوست و در این میان حکایاتی هم وجود دارد که یا خود شاهد بوده یا از اشخاصی نقل کرده است. ملاآقا در مباحث مقدماتی اکسیر العبادات، در جایی از اعتبار منابع خود سخن گفته، و می گوید آنچه از اخبار و روایات و منامات آورده ام، یا از کتب معتبره قدیمی است یا از آثار متأخرین مثل آثار مجلسی و شیخ حر و صاحب عوالم العلوم که آنها از منابع قدیمی گرفته اند. بنابر این هیچ جای تردید در آنها نیست! به دنبال آن، از «کذب» سخن گفته و این که دروغ گویی بسیار بد و کار نادرستی است. او به روایات جعلی و نیز کتابهایی که در باره اخبار موضوعه و جعلی اختصاص یافته می پردازد و بر آن است تا نشان دهد، به هیچ وجه طرفدار نقل اکاذیب به اسم دین نیست. (اکسیر: ۱/ ۶۱۴-۶۱۵).

در ادامه می گوید، هدف از این بحث این است که بگوید نقل اموری که اصل و اساسی در آثار و اخبار و کتب علما و اهل تاریخ ندارد، درست نیست. در اینجا، مورد خاصی را که گویا به او ایراد گرفته اند، مورد بحث قرار می دهد و آن، نقل از

شیخ حسین بن عصفور بحرانی است، شخصی که متهم شده است برای تشدید بکاء و حزن، ساختن اخبار نسبت به فراوانی شمار دشمنان را در کربلا، درست می دانسته است. او این مسأله را یک اتهام نادرست می داند «فلیس هذا الانتساب إلا من الفرية المحض و محض الفرية». (اکسیر: ۱/ ۶۱۶). در اینجا یک سوال هست که او طرح می کند، آیا می توان روایات ضعیف را که در کتب معتبره آمده پذیرفت؟ در باره قصائد عربی و فارسی چطور؟ آنچه به عنوان زبان حال آمده است؟ ملاآقا می گوید، دروغ، دروغ است و حکم کلی است، اما نقل روایات ضعیف یا آنچه به غیر معصوم مستند است، عیبی ندارد، چون ما به کذب بودن آن قطع نداریم. البته اگر این اخبار، با قطعیات عقلی و نقلی در تعارض باشد، نباید برای عوام نقل کرد و ویژه علمای حاذق است. (اکسیر: ۱/ ۶۱۷).

در باره نوشته هایی که نویسنده آنها نامشخص است، یا آنچه در اوراق قدیمه هم آمده، مسأله به همین صورت است. (۱/ ۶۱۸). او می گوید آنچه به عنوان زبان حال نقل شده، یک حيله ای برای درآمدن از «کذب گویی» است. (۱/ ۶۱۹). در باره مطالبی که در اشعار آمده، و اخبار و مطالبی در آنهاست که روایتی ندارد، ملاآقا می گوید، اگر قائل آن اشعار از علما و محدثان کامل است، می شود در حد روایات مرسل و ضعیف آنها را دانست و طبعا نقل کرد. «فیجوز أن یروی ذلک کله» طبعا تعبیری که در نقل بکار می رود این است که «قد روی بكذا و کذا». سپس می گوید شاید این را در باره همه اشعاری که هست بتوان گفت. چون به هر حال می شود و باید فعل مومن را حمل برای صحت کرد (۱/ ۶۲۰). بدین ترتیب نشان می دهد که اصول نقد موجود به هر حال راه را برای ورود هر روایت ضعیفی فراهم می کند، مگر آن که خود شخص سخت گیر باشد.

در مورد دیگری نقلی بلند از خوابیدن امام علی (ع) در جای پیامبر «لیلة الفراش» و مسائلی که در پی آن آمد نقل می کند، و پس از آن می گوید، این روایت، شرایط

صحت و اعتبار را ندارد، بلکه بر اساس روش همه علما، اصولی و اخباری، ضعیف است. موارد شاذی هم در آن هست که متتبع حاذق می داند. با این حال، قبول آن، با هیچ یک از اصول امامیه در تضاد نیست، و بنابر این نقل امثال اینها بی اشکال است (اکسیر: ۲/ ۶۲۱). ملاآقا می گوید، بودن موارد شاذ در بین نقل نیز، فقط ظن به کذب بودن آن را در پی دارد اما لازمه آن، حکم به این که روایت از اصل دروغ است، نمی توان کرد (اکسیر: ۲/ ۶۲۲). وی استناد به این مطالب را که در تفسیر امام عسکری (ع) آمده، با وجود آنچه از ابن غضائری در باره نادرستی انتساب آن به امام عسکری (ع) گفته شده، موجه دانسته، و می گوید برابر ابن غضائری، شیخ صدوق است که نسبت آن را ثابت می داند (اکسیر: ۲/ ۶۲۳).

این موارد نشان می دهد که ملاآقا با روش های نقد حدیث آشناست، اما روشی که در پذیرش روایات موید باورهای خود دارد را حاکم بر متد نقد می داند. در واقع، برای بررسی سندی، جایی باقی نمی گذارد، مهم آن است که با اهداف کلی و نگاه اصلی وی سازگار باشد. در واقع، ملاآقا با اصطلاحات سند و متن و نقد آنها آشناست، اما آنچه او را به این سمت و سو کشیده، علاقه خاص او به اخباری است که از نظر ظاهر، با مذاق فکری او سازگار است. وی بخش مهمی از مجلد اول اکسیر العبادات را به اخبار مربوط به زیارت امام حسین (ع) و احکام آن تا حد وجوب آن و نیز حرمت ترک، آورده و بارها به این تعبیر اشاره می کند که این اخبار گرچه هر کدام در باب و موضوع خود اخبار آحاد هستند، و حتی بسیاری از آنها از نظر سند مشکل دارند «و ان کان کل واحد واحد من الاحاد، و طائفة کثیرة منها غیر نقیة الاسانید علی اصطلاح المتأخرین» اما از نظر محتوا در حد «تصافر و تواتر معنوی» و حتی «تواتر لفظی اجمالی» است. (اکسیر: ۱/ ۴۸۳).

وی شاید برای فرار از نقد سند، و یا اهمیتی که برای استناد قائل نیست، در موارد حساس، اغلب منبعی یاد نمی کند و یا با تعبیری چون «فی بعض تألیفات اصحابنا»



مطالب فراوانی را می آورد (اکسیر: ۴۹۶/۲). در مواردی هم با تعبیر «فی روایة معتبرة» یا «فی بعض الکتب المعتمرة» باز از ذکر نام کتاب خودداری می کند. (اکسیر: ۵۳/۲، ۵۰۵، ۷۶۴). از آن جالب تر این تعبیر است «حدثنی بعض الاثبات أنه رأى فی بعض الکتب!» (اکسیر العبادات: ۱۸/۳).

از اینها شگفت تر، می گوید، من به روایتی در باره خروج امام حسین (ع) از مدینه دسترسی پیدا کردم که برخی از ادیبان شاعر موثق از شاگردانم برای من نقل کردند آن هم «من العرب». او گفت اینها را در یک مجموعه ای منسوب به یک فاضل ادیب یافته است. سپس آن را نقل کرده است (اکسیر: ۲/۲۲۷ - ۶۳۰).

شیوه استنادی او نشان می دهد که وی به رغم برخی از نکات ظاهری که می گوید، در باطن، کاری به قوت و ضعف روایات ندارد، بلکه آنچه با روش او سازگار است، نقل از منابع و در واقع ارائه مطالبی است که به کار نظام داستانی او در به تصویر کشیدن ماجرای عاشورا و مقدمات و مؤخرات آن می آید. او با اقتباس از منابع و ارائه نقلیهایی کار می کند که بتواند عاشورا را در قالب و پوسته ای که او علاقه مند به آن است، عرضه کند. این منابع، لزوماً باید این قابلیت را داشته باشند و الا ممکن است نقد شده و کنار گذاشته شود.

#### اقتباس از بحر الانساب

اقتباس های مکرر از بحر الانساب که اساس آن داستانی است، و در برخی از متن های آن، حتی یک گزاره درست تاریخی هم وجود ندارد، با همین زاویه دید است. پیش از این در باره این کتاب کتابچه جداگانه ای منتشر کردم (کاربرد داستان - تاریخ در تبلیغات مذهبی، قم، مورخ، ۱۳۹۷). این کتاب، در دوره قاجار، بازتولید شد، و گمان می رود که اصل آن، گزارش های تاریخی عامیانه و محلی از عصر صفوی است. علاقه جامعه قاجاری به گزارش های تاریخی - داستانی، تأثیر مهمی

در توزیع و تکثیر این اثر داشت.

ملاآقا دربندی که باورهای خود را به گزارش های تاریخی این کتاب بسیار نزدیک می بیند، به طور مرتب به آن استناد کرده و مطالب آنها را اصیل و درست می داند (برای مثال بنگرید: جواهر الایقان: ص ۵۶). او بخش هایی از آن را در جاهای مختلف نقل کرده که از آن جمله داستانهای مربوط به ازدواج شهربانو، قاسم بن حسن، قاسم ثانی، زبیده و اماکنی است که مربوط به آنها در شمیران و شهر ری است. او حکایتی در باره «سر انور قاسم بن حسن» است که آن را از «قطعه ای از کتابی» نقل می کند که «مصنف آن، تسمیه نموده است او [آن] را به بحر الانساب». (جواهر الایقان، ص ۳۵۰). سپس صفحاتی طولانی از آن نقل می کند. در پایان باز برای استوار کردن این قصه ها، می گوید که «وقایع مذکوره، مؤید و مسدّد و مستحکم» به چند نکته است. سپس می نویسد این قصه ها، در میان «اهالی این قریه های از قراء و دهات شمیرانات» شاید است. از جمله مردمی که در قریه ای ساکن هستند که بر اساس نقلهای قبلی، سر قاسم به حسن در روستای آنان دفن شده است (جواهر، ص ۳۵۹). وی آدرس این مزار را که در قریه «دز علیا» در شمیرانات است می دهد، [بنگرید: سعادات ناصری، ص ۱۴۰ - ۱۴۱] و حتی محل حجره «آن زن صالحه انصاریه که سر مبارک قاسم بن حسن» در حجره او بود، را معین کرده معجزاتی برای آن بر می شمرد. این محل «به برکت آن سر مطهر انور، منبع آبی شد و آن منبع آب الحال در طرف شرقی قبر مطهر است، تقریباً به مسافت هزار قدم، و همیشه در آن منبع، ماهی های کوچک بسیاری هستند که هیچ یک از آنها، هیچ وقت از آب بیرون نمی آیند و هیچ کس هم آنها را نمی تواند صید کند» (ص ۳۶۰).

ملاآقا داستان ازدواج شهزاده قاسم با فاطمه دختر امام حسین(ع) را در اکسیر العبادات هم آورده و آنجا هم از دفن سر قاسم در یکی از قرای شمیرانات یاد کرده، جایی که میان مردم هم به شهزاده قاسم شهرت دارد. او می گوید، این قصه میان

مردم این منطقه شهرت دارد و از قرن‌ی به قرن‌ی رسیده است. وی به تفصیل از دزعلیا یعنی همین روستا و این که در فاصله دو فرسخی طهران است، یاد کرده و از برکات این محل به تفصیل سخن گفته است. (اکسیر العبادات: ۲/۳۹۹). پس از آن از قاسم دوم یاد کرده که در دزآشوب [دزاشیب] دفن است. او فرزند همان قاسم است که سرش در دزعلیا دفن شده است. (اکسیر العبادات: ۲/۴۰۰ - ۴۰۱). همسر قاسم دوم هم که زبیده است، مرقدش در شهر ری است که به گفته وی، اخیرا یکی از تجار مبالغ زیادی هزینه کرده و بنای آن را ساخته است. (اکسیر: ۲/۴۰۱). بحث از شهزاده قاسم و جزئیات آن، دو سال پس از تألیف اصل کتاب اکسیر العبادات، به آن افزوده شده است (۲/۳۹۵).

این همان جایی است که امروزه به نام امامزاده قاسم در تجریش و در دامنه کوه البرز در ارتفاع ۱۷۰۰ متری قرار دارد؛ و بسیاری آن را قاسم بن حسن بن زید بن حسن بن علی علیه السلام می دانند. پیش از این مقاله ای با عنوان «آگاهی هایی در باره امامزاده قاسم تجریش در یک نسخه خطی» نوشته ام که در وبسایت Historylib درج شده است.

هرچه هست، این بخش از اکسیر العبادات، در میان مردم شهرت داشته و ملاآقا به عنوان بانی و باعث این تجدید بنا و موید آن شناخته می شده است. عبدالله مستوفی اشاره کرده است که ملاآقا، این مطلب را برای فرهاد میرزا گفت، اما او قبول نکرد، چون سندی نداشت. [شرح زندگانی من: ۱/۲۷۶]. در باره دزعلیا و این مزار و این که این مطالب را فاضل دربندی مطرح کرد و «مطلقا نادرست است» حسین کریبان در چند جا از آن بحث کرده است. [بنگرید: ری باستان: ۵۳۷ تهران، دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۷۱ نیز قصران، حسین کریبان: ۲/۷۲۴ «تهران، انجمن مفاخر، ۱۳۸۵» به نقل از مقاله آقای محمدتقی مصطفوی در مجله باستان شناسی، فصلی از مجلد سوم گزارشهای باستانشناسی، بنای تاریخی بقعه بی بی شهربانو،

ص ۴۷ - ۴۸، اطلاعات ماهانه، شماره ۵، مرداد ۱۳۳۱، ص ۲۱، و بنگرید: آثار تاریخی طهران، صص ۱۳۰ - ۱۳۸، تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۶۱. در متن اخیر نامی از ملاآقا نیامده است].

ملاآقا در کتاب جواهر، اطلاعات بیشتری هم داده است. او به بیان محل قبر زبیده زوجه قاسم بن حسن(ع) پرداخته که در «محل ای از محلات ری است» و می گوید که «در این زمان، یک نفر تاج مقدس مؤمنی، مال بسیاری صرف و انفاق نموده است در تعمیر مقبره شریفه»، چنان که به گفته او «جمع کثیری» هم از «امارات و مشاهد کثیره که دلالت دارند بر صدق این قضیه» خبر داده اند. (جواهر الايقان ص ۳۶۱). کتبه ای که در این محل بوده و مرحوم کریان در ری باستان به آن اشاره کرده، اشاره به تأیید این بقعه توسط ملاآقادر بندی داشته است. الان آگاه نیستم که هنوز هست یا خیر. ملاآقا، در ادامه باز مطالب بحر الانساب را درباره این وقایع ساختگی به تفصیل نقل کرده است. سپس می افزاید: «مخفی نماند که این قضایایی که تا اینجا نقل کردیم از همان کتاب بحر الانساب... جایز است در مجالس و سر منابر نقل نمایند، بلکه همه آن مطالب را که صاحب این کتاب نقل نموده و روایت کرده است، جایز است برای ذاکرین مصائب در مجالس و رؤوس منابر ذکر نمایند» (جواهر، ص ۳۶۳). ملاآقا بحثی هم در باره مقایسه سر قاسم بن حسن(ع) که «در میدان بلده ری با آن بازی می نمودند، مثل بازی با صولجان» در مقایسه با سر پسر آن زن صالحه دارد؛ بحث از این جهت که سر آن پسر، بعد از نیم ساعت که با چوب زدند، قطعه قطعه شد، اما سر قاسم بن حسن(ع)، با گذشته یک هفته که «با قوت و شدت تمام می زدند با چوب ها و عصاهای قویمه و آهن های شدید» «اعضایش متفرق نشد». در اینجا، در باره چرایی این مطلب بحث می کند (ص ۳۶۵). در باره اهمیت مرثیه خوانی برای زبیده هم در اسرار الشهاده، سخن گفته است (اکسیر: ۲/ ۴۶۷).

### استناد و استفاده از کتاب ابن عصفور بحرانی

یکی از منابع این قبیل آثار با این روش، آثار بحرانی هاست که بسیاری از آن در شیراز و نواحی جنوبی ایران بودند و مذاق کاملاً اخباری داشتند. ملاآقا در آثار خود، مطالبی را به طور مکرر از ابن عصفور بحرانی نقل می کند و گاهی هم نام او را شیخ حسین می آورد که نویسنده شناخته شده ای است. ملاآقا در جاهای مختلفی از کتابش از کتابی از شیخ حسین آل عصفور نقل می کند و توجه هم دارد که از این زاویه به دلیل استفاده او از روایات ضعیف، مورد انتقاد است. نقل از کتاب او به وفور صورت گرفته است. (برای نمونه: جواهر الایقان، ص ۶۷۳).

تا آنجا که می دانیم کتابی با عنوان الفوادی الحسینیة و القوادی البینیة، مشهور به مقتل آل عصفور متعلق به شیخ حسین بن شیخ محمد بن احمد درازی آل عصفور بحرانی (برادرزاده صاحب حدائق) و متوفای شب ۲۱ شوال ۱۲۱۶ است که بر روش منتخب طریقی نوشته، با هدف این که در ده محرم، شب و روز خوانده شود. این کتاب در بیست مصیبت تدوین شده و هر مصیبت عنوان «فوادح» دارد. آقابزرگ می گوید: نسخه ای از آن در کتابخانه میرزای شیرازی بود که در ۱۷ ذی حجه ۱۲۵۹ از تهذیب و کتابت آن فارغ شده بود. به گفته آقابزرگ، فوادح چاپ شده، در اصل مهذب فوادح است و در همان تاریخ تهذیب شده، و در ۱۳۲۵ ق در بمبئی مطبعه مظفری منتشر شده است. (ذریعه: ۱۶/۳۶۴ - ۳۶۵). چاپ اول این کتاب در سال ۱۳۱۲ ق با تصحیح نواده او حسین بن خلف بن شیخ حسین در هند منتشر شده است. این کتاب در سالهای اخیر، توسط انتشارات اعلمی بیروت منتشر شده است. منابع کتاب، کتابهای روایی شیعی از جمله مناقب و امالی صدوق و شیخ و ارشاد مفید، الخرایج و الجرایح و آثاری از این دست است. در میان آنها، گاه روایاتی بدون ذکر مأخذ هست، مانند «روی الثقات» (۲/۵۴ چاپ سنگی) یا

«روی من طریق اهل البیت» (۵۸/۲) که باید بررسی شود از کدام منبع است. سبک کتاب مقتل نیست و بیشتر مجموعه ای از مطالب در فضائل و وقایع برای عرضه در مجالس و روی منبر است. در هر مصیبت، اشعاری انتخاب شده و گاه عبارات نثر سوزناک هم نوشته شده است. [روی الشیخ ابومنصور فی مصباحه: ۷۰/۲] [روی فی کتاب المناقب القدیمه: ۸۳/۲]. این کتاب، به سبک روایی و مبتنی بر همان نگاه های حدیثی - خبری کتابی مانند لهوف و متأثر از همان سبک است، اما نسبتی با محتوای آثار ملاآقا ندارد. از انتقادهای روشن میرزا حسین نوری از ملاآقا دربندی استفاده از کتابی از همین شهاب الدین است که به گفته او، سید روضه خوان عربی از اهالی حله آن را به کربلا آورد و بدست ملاآقا افتاده آن را در کتابش آورد. (بنگرید به بخش انتقادهای اسرار الشهاده).

ملاآقا توانایی توجیه استفاده از هر مطلبی را در هر زمینه ای و از هر منبعی دارد. بخش مهمی از مطالب غریب او از شهاب الدین عاملی است. (جوهر الایقان، ص ۶۷، ۴۸۸) که محتمل است مقصود همان شیخ حسین باشد، گرچه اطمینان نداریم. در یک مورد، داستان شهادت حر را در کتاب جوهر الایقان یک جا از شهاب الدین عاملی می آورد اما حتی نامی از کتابی به میان نمی آورد (جوهر، صص ۲۰۹ - ۲۲۳). در ادامه باز با عبارت «پس بگویی که صاحب و مولف این نسخه، شهاب الدین عاملی بعد از شهادت ... به آن نهجی که نقل کردیم و ذکر نمودیم کیفیت شهادت حضرت عباس را ذکر کرده است» (جوهر: ۲۲۴ - ۲۳۶). نکته مبهم تا اینجا، این است که شهاب الدین عاملی چه نسبتی با شیخ حسین آل عصفور دارد، دقیقاً بر من روشن نیست و عجالتا باید فرض را بر این گذاشت که فرد دیگری است.

ملاآقا ذیل عنوان بیان مولف، پس از آن که می گوید همه مطالب این دو فصل در باره شهادت حرّ و حضرت عباس، از کتاب شهاب الدین عاملی است، توضیحی

در باره آن به این شرح داده است: «کیفیت انتساب این نسخه را به شهاب الدین عاملی و همچنین کیفیت شذوذیه و ضعف و غرابت این که در این نسخه هست، چنانچه همه دیدید و شنیدید در کتاب کبیر اعنی اکسیر العبادات فی اسرار الشهداء ذکر نمودیم و در آخر الامر فتوای این احقر خدام سید الشهداء (ع) بر آن شد که جایز است نقل کردن آن چیز را که من از آن نقل کردم، یعنی جایز است که در محافل و مجالس ذکر مصائب آل الله و عترت رسول الله (ص).... از این اموری که در این نسخه هست، و من همه را نقل کردم، ذکر کنند، به شرطی که کیفیت حال را بیان کنند، به این معنا که بگویند اینها را از کتب و تصانیف احقر خدام جناب سید الشهداء (ع) آقادر بندری نقل می کنیم و آن [او] از نسخه منسوبه به شهاب الدین عاملی نقل کرده است. و آنچه در این نسخه است شذوذیه و غرابت و ضعف او را از وجوه عدیده در کتاب اکسیر العبادات ... ذکر کرده است، و با وجود اینها، ذکر اینها را در مجالس و محافل ماتم ذکر مصائب آل الرسول (ص) جایز می داند، لیکن با مراعات شرط مذکور»، [جواهر الایقان: ص ۲۳۷]، یعنی این که گفته شود که از کتاب ملاآقا است و همین کافی است.

ملاآقا در ادامه مطالب دیگر، این کتاب را در باب اعداد کشتگان از اعداء و یا حتی نگه داشتن شمس برای هفتاد و دو ساعت شدن روز را به رغم این که از «ممتنعات و محالات عادیه بلکه به یک وجه از ممتنعات و مستحیلات عقلیه» می داند، و این که چنین اعداد و ارقامی از گشتگان با مشارکت «توپخانه های دول کثیره در یک روز از روزهای فصل پاییز» هم همین حکم را دارد، اما با این حال، نقل آنها را جایز می داند، و این که عبارت «فقاتل قتالا شدیداً، ثم قتل» جنگ نمایانی کرد تا به شهادت رسید، گویا می تواند احتمال درستی آن اعداد را درست کند. (ص ۲۳۸). عبارات وی در این صفحه قدری مبهم است، ولی ظاهراً مقصودش همین است. وی در موارد دیگری هم باز شواهدی بر این که «روز عاشورا مثل سایر ایام نبود» بلکه

«وقوف آفتاب در فوق الارض هفتاد و دو ساعت» بود، آورده است (جوهر، ص ۶۵۸).

بحرانی ها از این دست آثار مناسب با مجالس روضه خوانی، دارند. یک نمونه کتاب «کتاب الرزایا» است که به گفته آقابزرگ مقتل و در حجمی مانند کتاب منتخب طریحی بوده و توسط شیخ سلمان بن عبدالله بن شیخ حسین عصفوری بحرانی متوفای در شیراز [م ۱۲۶۷] نوشته شده است. آقابزرگ می گوید که آن را نزد شیخ خلف بن شیخ احمد آل عصفور بوشهری (م ۱۳۵۳ ق) دیده است. (ذریعه: ۱۰/۲۳۹). این کتاب نیز به تازگی تصحیح و با عنوان «مجدد رزایا النبی و الال» در حال انتشار است. اثر مزبور مجموعه ای است از مطالب مختلف که در سی و پنج رزیه تنظیم شده و بخشی هم به مقتل الحسین و برخی دیگر از حوادث کربلا اختصاص دارد و عملاً تنظیم متن هایی برای مجالس است. سبک این کتاب هم مانند همان فوادح بوده و مشتمل بر نثرهای سوزناک و انتخاب احادیث و روایاتی است که در باره اهل بیت و مصایب آنهاست.

#### اولویت ملاآقا در استفاده از المنتخب طریحی و آثار مشابه

اگر فرض کنیم منابع قدیمی در باره عاشورا یک گروه از منابعند، و منابع بعدی از قبیل آثاری چون لهوف و روضه الشهداء و بالاتر از آنها، آثاری چون منتخب طریحی از دوره اخیر صفوی و نیز برخی از متون شکل گرفته در دوره قاجار، در جایگاه دوم هستند، ملاآقا، خبری را ترجیح می دهد که در منابع دسته دوم آمده است. حس و حال این روایات از نظر او بیش از منابع دست اول که تاریخی هستند و او آنها را متأثر از اهل سنت می داند، قابل پذیرش است. طبعاً دلیل آن هماهنگی این قبیل اخبار با مذاق عقلی و عاطفی اوست. ملاآقا، در اکسیر العبادات، مرتب از المنتخب نقل می کند (برای نمونه: اکسیر: او / ۲۶۳، ۲۶۵، ۲۷۶، ۳۳۹ - ۳۴۳) به



طوری که با توجه به فراوانی نقلها از منتخب، به نظر می رسد، اگر نه همه، بیشتر مطالب این کتاب در کتاب اکسیر العبادات آمده باشد، چنان که متن لهوف و مقتل داستانی ابومخنف وضعی همانند منتخب دارد. از جمله این مطالب، داستان شیر در کربلاست که از منتخب نقل کرده است (اکسیر: ۳/ ۱۵۵ - ۱۵۶). مقتل منسوب به ابومخنف، نسخه های متعدد و متفاوت داشت و او از هر آنچه بدستش می آمده نقل می کرده است. در یک مورد وقتی از مقتل ابومخنف نقل می کند، و می دانیم که او دسترسی به متن طبری یعنی متقل اصلی ابومخنف نداشته، می نویسد: و فی نسخة من نسخ کتاب ابی مخنف هکذا. (اکسیر: ۳/ ۷۲۰). این نشان می دهد که او از نسخه های مختلف که اغلب هم کم و زیاد دارند، استفاده کرده است.

تمایل او در ترجیح اخبار منابعی از این دست، به روشنی در نقل اخبار مربوط به عروسی قاسم خود را نشان می دهد. او می گوید: «مخفی نماند که اکثر اصحاب کتب مقاتل، ذکر نموده اند قضیه عروسی را، بلکه اعظام محدثین از متأخرین تصریح نموده اند که مطلع نشدم به خبری که قلب مطمئن باشد به او، و لکن تصریح جمعی از اصحاب مقاتل بر وقوع این قضیه است و ظن متأخم به علم این حقیر، بر وقوع این قضیه است به وجوه کثیره و امور وفیره». اما نمونه این منابع و وجوه آنها، اینها هستند: «مثل این که شعرای عرب و عجم از تات و ترک و لر و کرد در اشعار و مراثی خودشان ذکر نموده اند و در مجالس و محافل مثل این که این قضیه را از قدیم الایام تا این زمان در تشبیهات در دهه عاشورا شبیه عروسی قاسم را می آورند، و ذکر می نمایند». ملاآقا اشعار را بر منابع درجه اول ترجیح می دهد. او می گوید، این اشعار، در حضور علما در این محافل خوانده شده و «احدی به مقام انکار نیامده است»، سیره عملی که می تواند وقوع قضیه عروسی را ثابت کند. علاوه بر اینها «منامات صادق علماء ابرار» هم می تواند موید آن باشد. (جواهر الایقان، ص ۳۴۵).

ملاآقا از هر طریقی سعی می کند در گزینش اخباری که در طرح کلی او نقش دارند، استفاده کند. باور کنیم که بسیاری از آنچه او به آنها علاقه دارد، در روایات صدوق، ابن قولویه و حتی شیخ طوسی و ابن شهر آشوب هست، روایاتی که قابلیت تأویل به معانی مورد نظر ملاآقا را دارد. با این حال گزینش او، از آنها هم در رفتن به سمت و سوی تفسیر تقدیری - عرفانی دقیق تر است.

#### ملاآقا و ترجیح منابع داستانی بر تاریخی

طبعاً آوردن نقلهای فراوان و احادیث بیشمار بدون آن که در محل نقل، منبع را نقل کند فراوان است. اغلب این موارد، منبعی مانند بحار یا لهوف و مانند آنها دارند و او از آنها به عنوان «کتب معتبره» یاد می کند. در مواردی هم به حافظه اطمینان کرده با تعبیر «به خاطر می آید» مطلبی را نقل کرده است (جواهر، ۱۰۵). لهوف و منتخب طریخی از مواردی است که فراوان از آنها استفاده شده است (جواهر، ص ۱۱۳ - ۱۱۴). چنان که از ارشاد و مناقب ابن شهر آشوب نیز به کرات یاد کرده است. در مواردی، به «شاذ بودن» نقلی اشاره کرده، و حتی در باره خبری، تأکید می کند که «هرچه تفحص کرده» نیافته است، هرچند اجماعی است و قابل قبول. (ص ۱۴۶). در میان منابعی که نقل می کند، نام ابو مخنف هم هست، و بسیاری از آنچه نقل شده، از متن مقتل منسوب است که او آن را مسلم می داند. وی از تردید هایی که در باره روایات ابو مخنف و ضعف او شده یاد کرده، و این نقدها را بر وی «نامربوطات محضه و مزخرفات صرفه» می داند. وی به کلمات طوسی و دیگران در تأیید ابو مخنف استناد می کند (جواهر الايقان، ص ۳۱۴). در واقع، و دست کم در اینجا، از دو متن متفاوت ابو مخنف یاد نکرده و آنچه در این موارد از او می آورد، از همان متن منسوب است. [برای نمونه بنگرید به اخباری که از ابو مخنف در باره شهادت حضرت عباس نقل کرده است: (جواهر الايقان، ص ۴۳۱ - ۴۳۶). سپس

می نویسد: آنچه نقل کردیم از ابو مخنف، آن در کتاب «صغیر» ابو مخنف است که الان آن کتاب در میان مردم مشهور و شایع است، و لیکن مضمونم این است که آنچه در کتاب «کبیرش» است، و نسخه اش در میان مردم در غایت قلت است، موافق روایات مشهور است در هر دو امر. (جواهر، ۴۳۸).

ملا آقا، به طور معمول درست دانستن یا ندانستن اخبار نقل شده از سوی دیگران را بر اساس نگاه خاصی می داند و آن این که، افراد بر دو بخش هستند: افرادی که ذهنشان قریب به افکار ناصبیان است و دوم، افرادی که در زمره محبان واقعی اهل بیت (ع) هستند. وی به محض آن که احساس می کند کسانی اخبار نقل شده توسط او را نمی پذیرند، آنها را از گروه اول می داند. در جایی، روایاتی در مناقب نقل می کند می گوید «آن اشخاصی که مطالع اذهان آنها و آفاق افکار آنها قریب است به مطالعه اذهان عامه و آفاق افکار مخالفین متنصبین متعصبین بسیار بسیار تعجب می کنند، بلکه انکار می کنند وقوع امثال اینها را». (جواهر، ص ۸۶). وی این افراد را «حقاء و جهلاء این عصر» می داند که فرق میان هر دو بر او نمی دانند و «این نحو از مناقب و فضایل عترت را... بسیار استبعاد می نمایند». (جواهر، ص ۸۴)

یکی از منابعی که از قرنهای پنجم و ششم هجری به بعد، همواره مورد استفاده قصه خوانان بوده، آثار منسوب به ابوالحسن بکری است، کسی که قصه های زیادی بر اساس تاریخ، یا به عبارتی قصه های تاریخی در باره صدر اسلام را ساخته و پرداخته است. این منبع، حتی در بحار نیز وارد شده و بخش هایی از آنها در بخش تاریخ پیامبر یا ائمه روایت شده است. ملا آقا هم به اهمیت این منابع در کار خود واقف است. در جایی می نویسد: ابوحسن بکری احمد بن محمد این قضیه - کیفیت عروسی فاطمه زهرا س - را در کتاب «مشاهد الانوار و مفاتیح السرور و الابرار» نقل کرده است. ملا آقا هم تصور می کرد، این ابوالحسن بکری از مشایخ شهید ثانی است، با این که روشن است که پیش از او دیگران و بعد وی، اشتباه او را با بکری

نامی که از مشایخ شهید است، خلط کرده اند. آثار بکری بسیار مقدم تر و به قرن چهارم یا پنجم هجری می رسد. وی سپس می گوید که داستان عروسی فاطمه زهرا و امام علی(ع) را از همان منبع در اسرار الشهادات آورده است. (جواهر الايقان، ص ۳۶۹). وی حکایت کشتی گرفتن پیامبر و ابوجهل را هم که از اخبار همین بکری در کتابهای سیره ای - داستانی است، در کتاب جواهر الايقان (۵۳۸ - ۵۵۰) آورده است.

بسند کردن وی برای نقل چنین حکایتی به یک کتاب داستانی، روش وی را در استناد نشان می دهد. او حتی داستان مفصلی در باره حضور ابلیس در کربلا از یک منبری در حرم امام حسین(ع) نقل کرده و گوید: «چند سال قبل بر این، در حرم مقدس مطهر جناب سید الشهداء بودم، و شخصی معروف ثقه روایتی ذکر نمود و حاصلش این بود که ...» (بنگرید: جواهر، ص ۵۶۰، سعادات، ص ۲۵). اینجا حکایت طولانی و نقلهایی از ابلیس و شکست هایش برابر اهل بیت نقل کرده و ملاآقا در پایان گوید: «پس وقتی که خلاق عالمیان هفتاد درجه حرارت آفتاب را زیاد نمود، و شیطان آن حرارت را احساس نمود و بر جسد نحس و خبیثش اثرش رسید، رو به فرار گذاشته، از عرصه کربلا بیرون رفته». بلافاصله، گو این که متوجه خبطی شده، در توجیه آن می گوید، البته این حرارت فقط روی ابلیس موثر بوده نه بدن امام حسین(ع). این نکته را هم گویا فراموش کرده که اساس ابلیس خودش از آتش است و علی القاعده نباید حرارت هفتاد درجه روی او تأثیر بگذارد. نکته جالب آن که، در باره درستی این قصه، می گوید: مخفی نماند که به توفیق ملک خلاق عالمیان و به تسدیدات امام زمان - عجل الله تعالی فرجه - به دلم نور شارات ملکوتیه و الهامات غیبیه تابیده، حکم صریح بصیرت عقلیه قلبیه ام این است که این قصه واقع شده». (سعادات ناصری، ص ۲۷). بنابراین منبع او همین اشراقات قلبیه او و بصیرت عقلیه و قلبیه است که داشته است.

مشابه این قصه ها، از یک اثر دیگر با عنوان «مجمع البحرين فی مناقب السبطين» هم نقل کرده که متعلق به سید ولی، فرزند سید نعمت الله جزائری است و شیخ حر در اثبات الهداة از آن نقل کرده است. ملاآقا حکایت «قتل پسر وزیر و دختر پادشاه چین و معجزه امام حسن (ع)» را از آن نقل کرده است (جواهر، ص ۳۷۴ - ۳۷۵).

یکی از اهداف ملاآقا از انتخاب گزارش های خاص، این است که نسبت به برخی از اخبار که به نظر او دور از شأن مرتبتی است که او برای اهل بیت یا شهدای کربلا یا حضرت عباس و علی اکبر می شناسد، تردید دارد و برای آنها جایگزین نقل می کند. وی در جایی، خطاب به ذاکرین و مرثیه خوانان نسبت به داستانی که برای شهادت عباس می گویند، هشدار داده و می گوید که حضرت از این حکایت راضی نیست این که می گویند «آن حضرت رفت برای اهل بیت آب بیاورد، پس کفار در نزد شریعه فرات دو دست مبارک او را قطع نمودند و کافری به عمودی از آهن بر سر مبارکش زد، آن حضرت از بالای اسب بر زمین کربلا افتاد و نداء کرد یا اخواه، یا ابا عبدالله ادرکنی». به نظر ملاآقا، «والله العظیم که حضرت عباس و حضرت سید الشهداء به این نحو کیفیت قرائت راضی نمی شوند» (ص ۴۰۵). وی وقتی در جای خود اخبار شهادت حضرت عباس را می آورد، به اختلاف میان آنها اشاره می کند و این بار می نویسد: «هیچ قسم تضاد و هیچ نوع منافات و مخالفت نیست، ... غایة ما فی الباب این است که جمله از آنها اقتصار نموده است بر آن مجاهدات و مقاتلات». (جواهر، ص ۴۳۷).

اما یک نکته دیگر هم هست، و آن این که اگر کسی بگوید، «اگر آثار و کواشف شجاعت و سخاوت صادر شده بود از علی اکبر، قبل از یوم الطف، هر آینه به ما نقل می شد، و در کتب ثبت می شد» از نظر ملاآقا حرف نادرستی است، زیرا به قول علما، عدم الوجدان لا یدل علی عدم الوجود، نیافتن دلیل بر نبودن نیست. این مطالب حتما در کتب موجود است، «و لیکن آن کتب را ما ندیدیم». این احتمال هم

هست که «این تفصیل در واقع و نفس الامر در جمله ای از کتب ثبت و ذکر شده است، و لیکن نسخه های این کتب تلف شده است، و از آنها چیزی نمانده است (جوهر، ص ۴۶۲). این سبک استدلال و استناد او مهم است.

وی در باره این که امام حسین (ع) در وسط جنگ، داخل فرات شدند یا خیر، به اختلاف روایات توجه داده و این بعد از آن است که به تفصیل در باره اصل خبر و اسرار آن تحلیل کرده است. او نقلهایی را که ظاهر آن را نرفتن امام داخل فرات است، آورده و سعی کرده است آنها را توجیه کند که چنین صراحتی ندارد. (جوهر، ص ۶۳۴ - ۶۳۵).

در منابع قدیمی از آثار ابن طاوس تا بحار مجلسی، شاهد تعبیری هستیم که آنها می گویند در نسخه ای عتیق چنین و چنان دیده ایم. آنان البته افراد نسخه شناس و کتابشناسی هستند، اما این رویه در آثار بعدی از جمله نوشته های ملاآقا دنبال شده در حالی که دست کم او نسخه شناس نیست. در جایی می نویسد: «در نسخه قدیمه که به صحّتش ظن داشتم و نقل او را معتبر می دانستم در آن حکایت کرده است از مردی ...» و آنگاه حکایتی از ساعات پس از شهادت امام حسین (ع) و پادشاه جن و وقایع مفصل دیگر روایت می کند. (سعادت ناصری، ص ۱۵۴). لازم است بدانیم که او اخبار جن و کربلا را در جاهای مختلف آورده و در یک مورد هم با تفصیل بیشتری و با تأکید بر این که وجود جن و شیاطین از ضروریات دین است، بحث کرده و سپس اخبار آنها را می آورد. (اکسیر: ۷۴۳/۳ به بعد). از جمله این اخبار، برخی از حکایات مربوط به اشخاصی است که در ارتباط با مجالس عزاداری و اخبار عاشورا، مطالبی از جن نقل کرده اند. از جمله حکایتی از ملاعبدالجلیل قاضی ادیب و شاعر ساکن کربلا نقل کرده است (اکسیر: ۷۴۶/۳ - ۷۴۷). این در حالی است که این شخص از خاندان قاضیان کربلا بوده که از طرف دولت عثمانی منصوب می شده و سنی بوده اند. وی در ادامه از صحت ازدواج میان جن و انس

هم سخن گفته است (۳/۷۴۸).

### استناد به خوابها

ملاآقا در مواردی یک خواب را که محتوای آن گزارش بخشی از رویدادهای پس از شهادت امام حسین(ع) است، مورد استناد قرار می دهد. در جای نوشته است: «شخص ثقه عدل برای این احقر خدام جناب سید الشهداء نقل کرد که یک شب از شبها...». کسی که خواب دیده، در خواب، از امام حسین(ع) مطالبی در باره رویدادها سوال کرده و همین ها شده گزارش این بخش که ملاآقا نقل کرده است. (سعادات ناصری، ص ۱۶۷). وی برای صحیح دانستن این خبر در صدد اثبات این نکته است که این احقر «خواب معصوم را حجت می دانم، حتی آن که بنا بر این گذاشته ام که به قول معصوم در خواب، اثبات حکمی از احکام شرعی و فرعی می توان کرد (همان، ص ۱۶۸). در جای دیگری هم وقتی از فراوانی خون امام حسین(ع) در کربلا یاد می کند، گواهی از خواب خویش که در شب جمعه پانزدهم رمضان المبارک دیده، نقل می کند: «در عالم رؤیا دیدم در جایی هستم و در آنجا نیزه داران بسیار ایستاده اند، به نهج نیزه های نظام فوج سرباز، پس آنها را به طور جمعیت و به قاعده نیزه پیچ کردن، هجوم آوردند و داخل یک خانه، یعنی یک اوطاق شدند و آن اوطاق به نهج سرداب و زیر زمین. پس از بعضی حاضرین پرسیدم: مقصود اینها چیست، و چرا به این نهج داخل این اوطاق شدند؟ آیا در آن اوطاق کسی هست؟ گفت: بلی شخص غریب مظلوم در آنجاست، می خواهند او را نیزه پیچ کنند و بکشند. گفتم: آیا آن شخص غریب در نزدش اسلحه حرب و جنگ هست تا آن غریب مظلوم با این قوم مجاهده نماید؟... گفت: اسلحه حرب و جنگ الان ندارد. گفتم: سبحان الله... گفت: این غریب مظلوم، نور دیده محمد مصطفی و علی مرتضی و فاطمه زهرا(ع) و این حسین مظلوم جناب سید الشهداء است. پس

بسیار مضطرب شده و تزلزل بر اندامم مستولی شده، از خواب بیدار شدم. و چون در ایام و لیالی امور متعلقه به خون انور طهر آن امام مظلوم را می نوشتم، دانستم که این خواب از قبیل رؤیای صالحه و اشراقات غیبیه است». (سعادت ناصری، ص ۱۸۶. نمونه ای از خواب دیگر در باره رویدادهای پس از شهادت امام حسین(ع) از مردی از اهل لحسای بحرین: سعادات، ص ۲۰۳ - ۲۰۴).

در ادامه حکایتی از «مرغ سفید» آورده و خودش آن را «قصه طیور و مرغان» نامیده اما می گوید که جمعی از علما از طرق اهل بیت علیهم السلام روایت کرده اند که «وقتی جناب سید الشهداء در زمین کربلا به خاک و خون افتاده بود، و جسد انورش در زمین بی دفن و کفن مانده و خونس در زمین مسفوح بود، پس آن وقت یک مرغ یا کبوتر سفید آمد و به خون انور اطهر آلوده گشت، و بعد از آن پرواز نمود، و خون از پر و بال آن تقاطر و تماطر می کرد تا آن که رسید به جماعت بسیاری از طیور و مرغان، و دید آن مرغان و طیور در تحت ظلال، در غصون و شاخه های درختها نشسته اند، هر یکی از آنها چیزی ذکر می کند، مثل حَب و علف و غیر ذلک، پس این مرغ بانگ زد بر احزاب مرغان و طیور و گفت: ویل باد بر شما ای احزاب طیور، چه مشغول شده اید! به ملاهی و ملاعب و ذکر دنیا، آیا نمی دانید که جناب سید الشهداء در این حرارت آفتاب جسد شریفش افتاده بر روی خاک و ریگ گرم کربلا، لب تشنه، و مذبوح و منحور شده، و خونس مثل نهر جاری شده و مسفوح گذشته، پس احزاب و جماعات مرغان و طیور همه پرواز کردند و قصد کربلا کردند. پس وقتی که به کربلا رسیدند دیدند جسد خلیفه الله در زمین کربلا انداخته شده، جثه شریفه اش بی سر، و به آن مظلوم نه غسل داده اند و نه کفن کرده اند، و بادها بر آن جسد می وزد.... پس آن احزاب طیور و مرغان این حالات را دیدند، همه صیحه کشیدند و بلند کردند صداها را به گریه و زاری و ناله و افغان و خودشان را انداختند همگی به دریاچه خون مصرعش. پس غوطه ور گشتند در آن،



و تمرغ کردند در خون مذابح، پس پرواز کردند به همگی، و هر یکی از آنها قصد یک دیار کردند، و قصد یک ناحیه و یک صقع از اصقاع و بقاع ارض کردند تا اعلام کنند به اهالی آن بلاد...» ادامه حکایت یا به قول خود او قصه مرغان طولانی است. مرغ به باغی می رود و یک دختر معلول یهودی در آنجا، با ریختن چند قطره خون او شفا می یابد... (سعادات ناصری، ص ۱۸۷ - ۱۹۰).

ملاآقا در نهایت و پس از نقل چندین صفحه از این حکایت می نویسد: «مخفی نماند بر اصحاب قلوب نورانیه و ضمایر صافیة از اهل ایمان و ایقان از شیعیان و محبان که ... تأمل و تدبر نماید در اخبار و آثار و روایاتی که متضمن است قصص و قضایای طیور و مرغان، چنانچه همه را ذکر کردیم، پس آن وقت قطع و یقین می رساند به علو مقامات و سمو شرافت و درجات ملکوتیه و خواص و لوازم ... روحانیه نورانیه خون انور اطهر اقدس خلیفة الله ... امام مبین مظلوم جناب سید الشهداء...» (ص ۱۹۱). شرح آمدن «طائر ملطخ بالدم» یا همان کبوتر خون آلود را در اکسیر العبادات (۳/ ۱۷۹ به بعد) به نقل از المنتخب آورده است. در این نوشته، موارد دیگری که مولف از خواب برای اثبات نقطه نظرات خود بهره گرفته را نقل کردیم.

#### استفاده از الهامات

از خواب که بگذریم، ملاآقا، در مطالبی که در باره اخبار نقل می کند، و نیز تحلیل هایی که دارد، در بسیاری از اوقات، خود را مهلم دانسته و باز شدن درهای معرفت را ناشی از کمک های خاص می بیند. در واقع، با نوعی رنگ تقدس آنها را مطرح می کند. او این افکار بدیع خود را با تعبیر «ملهم شدم به الهامات غیبیه و واردات و شارات ملکوتیه» بیان می کند. (جوهر، ص ۳۷۶).

این علاوه بر آن است که می گوید روی این مطالب، ساعت ها فکر کرده است. در

یک مورد، می نویسد: مدت مدیده کشید تفکر این احقر خدام جناب سید الشهداء (ع) در یک مطلبی از مطالب، و برای آن بسیار تتبع کتب نمودم و جمله کثیره از شب ها برای فکر در آن و طلب طریق به فهم آن و برای ازاله اشکالی که به قلبم اختلاج نموده بود، نخواهیدم، و آخر الامر بعد از مدت مدیده شارات غیبیه و الهامات ملکوتیه به قلبم تابید. پس به توفیق و تأیید خلاق عالمیان ... و به تسدید و شفاعت ولی و خلیفه آن، امام قائم منتظر (ع) مطلب رو فهمیدم و ازاله اشکال مختلج به قلب نمودم». (جوهر، ص ۱۹۹).

تحلیلهای تاریخی - شیعی او هم از همان دست نمونه هایی که در کتابهای تاریخی شیعی برای حل برخی از دشواری ها مطرح می شود، نمونه هایی دارد. برای مثال، بحث او در باره موقعیت و مقام زنان اهل بیت، و این که با آن همه عظمت چرا قبر آنها از چشم ها پنهان است، چندین احتمال داده شده که تنوع آن جالب است (جوهر، ص ۲۰۴ - ۲۰۵). این که از روی تقیه پنهان مانده، این که مدتی آشکار بوده و بعد پنهان شده، این که در کتابهایی و صفش آمده که بعدها تلف شده و احتمالات دیگر. و اما به طور خاص، اصرار دارد که قبر حضرت زینب، مسلماً در شام نیست «کلاً ثم کلاً» که زینب بنت امیر المومنین ع قبر شریفش در شام بوده باشد، یا دوباره به شام رفته باشد، و نیست قبر آن مظلومه محدثه عالمه به علوم لدنیه و علم سرّ و القاء، مگر در مدینه طیبه». (جوهر، ص ۲۰۶).

بحثی هم در باره جلوه های حضور فاطمه دختر امام حسین (ع) برای قاسم در وقت عروسی آورده که واقعا شگفت است. او هفت جلوه از این دست را بیان می کند. «جلوه سابعه ظاهر شد، در حالتی که آه سوزناک از جگر می کشید و فریاد غمناک از دل بلند می نمود، و ناله آتش بار پی در پی می کرد». (جوهر، ص ۳۷۶ - ۳۷۷) او در مواردی این جلوه ها را با آنچه از فاطمه زهرا و زینب کبری در وقت مصائب ظاهر شده، مقایسه می کند. بعد از آن، پنج سر از اسرار این جلوه ها را هم

بیان کرده که برخی از آنها، نوعی تحلیل اجتماعی و تربیتی هم هست، این که مثلا چنان جلوه کرده است که «رغبت نکنند مخالفین و میل نکنند منافقین که لباس های قاسم را از بدن مبارکش بیرون بیاورند، و بدن او را میان آفتاب بیندازند». (همان، ص ۳۷۹). تحلیلی هم در باره «سرّ بیهوشی قاسم در وقت وداع» آورده است. مشابه این تحلیل ها را در باره دلایل و اسرار دفن علی اصغر در پشت خیمه آورده است. ممکن است شما در یک نگاه ساده، بگویید که به هر حال، بچه ای شهید شده، و دفن می شود، اما از نظر ملاآقا این مسئله دست کم، پنج سرّ دارد که او بیان کرده است. (جواهر، ص ۵۷۳). برخی از این تحلیل ها، عادی و نه عرفانی و غیبی، و بیشتر ناظر به همین سوالات یا شرایطی است که در ذهن عمومی پدید می آید، اما شماری هم تصویری است که در ذهن او پدید آمده و غالبا نشأت گرفته از علائق اوست و خودش به احتمال گمان می کرده است که اینها نوعی اشراق یا الهام است که به او می شود.

## ملاّآقا و مباحث کلامی در عاشورا

دربندی، علاقه ویژه ای به استنتاج مباحث کلامی در ارتباط با مباحث عاشورا دارد. در حقیقت، او عاشورا را محور بسیاری از مباحث کلامی کرده و می‌کوشد تا در شکل ایده آل خود، برداشت‌های کلامی در جهت تبیین جایگاه امامان و برخی از شخصیت‌های اهل بیت مانند عباس و علی اکبر و نیز شهدا در نظام هستی داشته باشد. این بخش را می‌توان از افزوده‌های وی در کلام شیعی دانست، مباحثی که یا اصلاً نبود، یا اگر بود، مطلقاً در این سطح مطرح نشده بود. برخی از این مسائل ساده و برخی از مباحث پیچیده کلامی و در عین حال، شماری هم تحلیلی و دارای جذابیت ویژه ای است. عناوینی که برای این امور انتخاب می‌شود، روی کلمات خاصی تکیه دارد که از آن جمله می‌توان به «اصول ملکوتیه» و «قواعد غیبیه» اشاره کرد (جواهر، ص ۴۹). مباحثی که پیشینه ای برای آنها در مباحث کلامی رسمی دیده نمی‌شود، و غالباً از مخترعات علمای همین دوره است. مستنداتی که در اینجا برای بحث و ارائه نظر عرضه می‌شود، متکی به نصوصی است که غالباً در متون تاریخی و داستانی آمده و در روضه‌ها خوانده می‌شود. برای مثال، از جمله «الان انکسر ظهري و قلت حيلتي» مثل یک متن حدیثی و در واقع یک «نص دینی» برای ارائه نظراتی مثلاً توضیح موازنه فضیلتی میان عباس و علی اکبر استفاده می‌شود، این که امام حسین(ع) این جمله را برای عباس گفته است، اما برای علی اکبر نفرموده است. ملاّآقا با همین بحث‌ها، ابتدا مسأله اش را

درست می کند و سپس با قواعد غیبیه و یا تعبیری چون الهام و کشف و مانند آنها، حلش می نماید. برای مثال در باره این که چرا مسلم در خانه هانی، اقدام به کشتن ابن مرجانه نکرد، جدای از بحثی که در باره روایت الاسلام قید الفتک دارد، موارد مشابهی را در باره امام علی (ع) و امام حسین (ع) نقل کرده و در نهایت می گوید، مسلم بن عقیل، روش و «قواعد سلاطین و ملوک و امراء و ولات اهل دنیا» را رها کرد و این اقدام او ناشی از «مقامات عترت مصطفویه مرتضویه» است که کارشان از روی فتوت و مروت و غیرت و شجاعت و سایر ملکات فاضله است (جوهر، ص ۹۶). به عبارت دیگر، آن قبیل اقدام، کار سیاسی غیر اخلاقی است و آنچه مسلم کرده، یک عمل اخلاقی بوده است. به علاوه، پاسخ این موارد در یک تحلیل کلی او هم هست و آن این که اگر آن روز ابن مرجانه را کشته بود، بحث از «تقدیر شهادت مسلم» چگونه محقق می شد. (همان ص ۹۷).

از این جمله، بحث از معاد روحانی به این معناست که ارواح بعد از فوت شخص در برزخ است. او سعی می کند با استدلالهایی شبیه این که «ارواح از قسم جوهر مجرد یا از قسم جوهر غیر مجرد یعنی اجسام لطیفه است نه از قبیل اعراض» بگوید که «انعدام بر آنها ممتنع و محال است». او می گوید، علامه حلی این را قبول ندارد، اما خود او در کتاب «خزائن» هفتاد دلیل برای درستی نظرش آورده است. بعد هم می گوید به نظرش، علامه هم از این حرف برگشته است، چون مواردی زیادی هست که اول علما چیز دیگری گفته اند، بعد اجماع برخلافش شده مثل سخن ابن طاوس در عدم شهادت امام رضا (ع) بدست مأمون. نمونه های دیگر را هم مثال می زند، مثل بحثی که خودش به آن علاقه دارد، بحث از ویژگی های «خون معصومین» یا افضلیت صدیقه طاهره بر انبیاء اولوا العزم، یا افضلیت حضرت عباس و علی اکبر بلکه جمیع عترت هاشمیه که در کربلا شهید شدند بر سلمان و حواریین پیامبر و علی (ع). آنگاه بحثی در باره «طهارت خون معصوم» دارد. سپس

به استناد روایتی، این عقیده را مطرح می‌کند که در هر جا که مسجدی هست، متعلق به شیعه باشد یا سنی، قطره‌ای از خون معصوم در آنجا هست. او می‌نویسد: «کسی در جایی و مکانی مسجد نمی‌تواند بسازد مگر در آن بقعه ذره‌ای خون از خون وصی مظلوم بوده باشد. پس هر مسجدی که در روی زمین هست، خواه بزرگ و خواه در غایت صغر و کوچکی، و هر مسجدی بعد از این بنا خواهد شد در روزی زمین، خواه بزرگ و خواه کوچک، و خواه بانی و واقف آن از حزب شیعه باشد و خواه از حزب اهل سنت باشد، مگر این که به آن بقعه چیزی از خون معصوم رسیده است، هر چند به قدر ذره‌ای باشد». (جواهر الایقان، ص ۳۱۹ - ۳۲۰، سعادات ناصری، ص ۱۷۱ - ۱۷۳).

به گفته وی، اگر می‌بینم که در اسلامبول، سی هزار مسجد هست «باید به همه این مساجد از آن دماء نورانیه رسیده باشد، و همچنین قیاس بکن هر چه بلاد هست از بلاد شیعه و اهل سنت بلکه در جمله کثیره از بلاد کفار نیز مساجد هست». (سعادات ناصری، ص ۱۷۴)

ملاآقا در ادامه، بحثی را در باره اثبات طهارت خون جمیع شهدا آورده و چندین دلیل بر آن اقامه می‌کند. به نظر وی، این استدلالها، در غایت وضوح است و جای هیچ گونه شک و شبهه‌ای مثل این که گفته شود، در اینجا دو قول هست و امثال این‌ها، نیست. وقتی امام علی(ع) در باره آنها می‌گوید «لم یسبقهم سابق و لا یلحقهم لاحق» یعنی این که خواه از شهدا باشند یا نباشند، در همه مراقب درجات و مقامات و فضایل، از همه برترند. پس خون آنها یعنی همه عترت هاشمیه، پاک است. (جواهر، ص ۳۲۳).

در باره روایت «مداد العلماء افضل من دماء الشهداء» هم پاسخ می‌دهد که این عام هست، اما به هر حال، هر عامی، تخصیص هم می‌خورد. نوع استدلالها، بدیع است، و البته نوعی حالت ساختگی در آنها از قبیل همان ادبیاتی که در متون مشابه

در میان شیخی ها و دیگران است، اینجا هم دیده می شود. مثلا از عبارت تاریخی «هیجده نفر از اهل بیت با امام حسین(ع) شهید شدند که شبیه آنان وجود نداشت» می گوید، متعلق این حذف شده، و این یعنی این که در همه فضائل و مقامات و از جمله در شجاعت، از همه عالم برتر بودند. بعد هم می گوید، هرچه را برای این افراد ثابت کنیم، می توانیم برای همه انصار و یاران امام حسین(ع) هم ثابت کنیم. بدین ترتیب، همه اینها، شجاعت فراوانی داشتند. اینجاست که می توانیم آمار و ارقام کشتگان دشمن را در روز عاشورا درست کنیم، چون اینها شجاع ترین افراد بوده اند و طبیعی است که آن آمارها درست باشد (جوهر الايقان، ص ۳۲۷-۳۲۸).

#### مقامات ویژه برای حضرت زینب، عباس، و علی اکبر

ملاآقا صفحاتی چند را به این نکته اختصاص می دهد تا ثابت کند، عباس و علی اکبر بعد از امام حسین(ع) قرار دارند، و مسلم بن عقیل هم در مرتبه بعد آنان است و گریه برای آنان، مثل گریه برای امام حسین(ع) است. (جوهر، ص ۳۲۸ - ۳۲۹). وی از این که گروهی از طایفه ضاله مضله که مقصودش بابتی هاست، در مجلسی به مسلم بن عقیل توهین کرده بودند، سخت بر می آشوبد (ص ۳۲۹). وی ادله زیادی در باره جایگاه برتر علی اکبر و عصمت ایشان آورده است. «چهارم این اصول آن است که برای علی اکبر، عصمت ثابت است، مثل آن عصمتی که در انبیاء و مرسلین بود، نه مثل آن عصمتی که در چهارده معصومین، یعنی عصمت استکفائیه». اصل پنجم این است که «اگر علی اکبر در ازمنه سابقه بر زمن رسول الله (ص) می بود، از اعظام انبیاء و سادات و مرسلین یعنی از مشعر انبیاء اولو العزم می شد». (جوهر، ص ۴۵۸). وی اساسا عنوانی را اختصاص به این بحث داده است که «عباس و علی اکبر و صدیقه صغری زینب کبری و ام کلثوم، مقام عصمت داشتند و علوم ایشان علوم لدنیه است» (جوهر، ص ۵۱۳). این عصمت، البته غیر از عصمت استکفائیه است. یعنی در عصمتی که ویژه چهارده معصوم است، یعنی

استکفائیه، هیچ نوع خطا و نسیان و ترک اولی و مکروهات در آن صادر نمی شود، اما در عصمت غیر استکفائیه، گناه، اعم از صغیره و کبیره از او صادر نمی شود، اما خطا و نسیان و ترک اولی و مکروهات ممکن است. (ص ۵۱۴).

ملاآقا در جایی نوشته است که دست کم چهار سال درباره این مسأله فکر می کرده است که چرا آن مقدار که شایسته است، روایاتی در فضل زنان هاشمیات حاضر در کربلا از جمله زینب و ام کلثوم بدست نیامده، در حالی که روایات فراوانی در باره فاطمه معصومه مدفون در قم در دست است. این فکر او را وا داشته است تا فکر کند با توجه به اهمیت جایگاه آنان، حتما روایاتی در کار بوده که بدست نیامده است. این در حالی است که در باره عباس و علی اکبر، مطالب بیشتری بدست آمده است. به همین جهت، به بحث از اهمیت جایگاه آنان پرداخته، و در عظمت و حتی عصمت آنان سخن می گوید (اکسیر: ۲/ ۵۵۱ - ۵۵۴).

دایره ای که ملاآقا برای دانستن «علم المنايا و البلايا» ترسیم می کند، منحصر به چهارده معصوم نیست، بلکه شامل عباس، علی اکبر، صدیقه صغری زینب و ام کلثوم هم می شود. او مکرر این ادعا را مطرح می کند که اینها «مقام عصمت داشتند، و علوم ایشان علوم لدنیه و علوم سرّ و لقاء است». (جواهر الايقان، ص ۶۹. و بنگرید: اکسیر العبادات: ۲/ ۶۴۶. آنجا سلمان را هم اضافه می کند). از نظر او، اصحاب و انصار «با وجود این که ارواح ایشان متعلق و متصرف در این ابدان و اجساد دنیویه بود، و لکن علوم ایشان مثل علوم اهل ثقه ملکوت بود، و افهام ایشان، مثل افهام مشاهدین مکاشفین بود، بلکه ایشان در روز عاشورا، از رؤساء جهابذه ی مکاشفین و قروم مشاهدین بودند، اعنی بعد الحجج الطاهرين المعصومين من آل طه و يس، و بعد حزب الانبياء». (جواهر، ص ۳۰۳). بالاتر آن که «اصحاب و انصار جناب سید الشهداء روحی له الفداء، در یوم عاشورا متّصف به قوه عصمت شدند، و داخل در حزب معصومین شدند، بلکه این حالت و این قوه برای



ایشان حاصل و متحقق شد در اول شب عاشورا، پس متصف به قوه عصمت، در شأن آن خیانت متصور نمی شود و به قلب آن ریه خطور نمی کند». (ص ۳۰۷). این توجیه برای آن است تا مسأله دعوت امام حسین (ع) را از زنان حرم برای بیرون آمدن از خیام و این که در معرض دید قرار می گیرند، حل شود که خدای ناکرده نگاه بد به آنها نشده است. آنها معصوم بودند و بنابر این نگاه نمی کردند و امکان خیانت از سوی آنان که از شب عاشورا به مقام عصمت رسیده اند، ممکن نبوده است: «اصحاب و انصار در آن وقت، و در آن حالت، به منزله اهل عالم ملکوت و کروبیین بودند، بلکه به منزل اکامل [کذا] و افاضل آحاد آنها بودند». (جوهر، ص ۳۰۷).

ملاآقا تلاش می کند درمقایسه میان جایگاه ملائکه و ائمه، و حتی زینب و علی اکبر و حضرت ابوالفضل، جایگاه آنان را برتر نشان دهد، به این ترتیب که ملائکه، مشکلاتی دارند که نشان می دهد عصمت ندارند، و از این طرف، مقام عصمت و درجه ای از آن برای این سه نفر جایگاه آنان را برتر نشان می دهد. این بحث تا آنجا ادامه می یابد که چهار ملک اصلی که برترند، در حقیقت، این به برکت سید الشهداء بوده است (اکسیر: ۱ / ۳۷۰ - ۳۷۲).

مقام عباس (ع) برای وی بسیار اهمیت دارد و او با استفاده از هر چیزی تلاش می کند جایگاه او را در ذهن جامعه شیعه، بر اساس اندیشه های خود، تبیین کند. در این زمینه استفاده از خواب یا توجیهاات کلامی و شبه کلامی را بکار می گیرد. ملاآقا می گوید در کتابش با عنوان القوامیس ثابت کرده است که کلام معصوم همان گونه که در بیداری حجت است، در خواب نیز حجت است (اکسیر: ۲ / ۵۶۱). یک جا می گوید، کسی در زمان ما بود که هر روز صبح یا حتی روزی سه بار زیارت امام حسین (ع) می رفت اما هر بیست روز یک بار به زیارت عباس می رفت. در خواب صدیقه طاهره را دید که روی از او برگرداند. علت را که پرسید،

همین را به او فرمود (اکسیر: ۲/ ۵۱۴، چند صفحه بعد «۵۲۴» باز همین حکایت را تکرار می کند). حکایت عجیبی هم در باره بی احترامی شخصی به حرم حضرت عباس و قطع شدن انگشتانش از سید نصرالله مدرس حائری نقل می کند. (اکسیر: ۲/ ۵۱۵). او از جایگاه نام «عباس» در میان شیعیان یاد کرده و از فراوانی هدایا و نذوراتی که به حرم او می رسد، سخن گفته که اطلاعات جالبی است (اکسیر: ۲/ ۵۲۳ - ۵۲۴). ملاآقا می گوید هفته ای نیست که ندایی از مناره عباسیه بلند نشود که اعلام شود «رفع الله رایة العباس و بیض الله وجهه، فانه قد قضت حوائجنا بجعلنا انفسنا دخیل بابه و التمسک به». (اکسیر: ۲/ ۵۲۴، و بنگرید: ۵۴۳)

ملاآقا می گوید که «جمعی از اهل این زمان که عقول آنها مثل عقول صبیان و نسوان است» این مطالب او را در باره داشتن علوم لدنی در عباس و علی اکبر و زینب و ام کلثوم، نمی پذیرند اما وی این مسأله را ناشی از «خبث طینت آنها یا عدم حظ و نصیب برای آنها از حظوظ و ادراکات انسانی» می داند. او از آنان «بهایم طینتان» و «پست فطرتان» یاد می کند. (همان، ص ۵۱۵). به نظر وی، وقتی در اخبار آمده که برخی از اصحاب امام علی (ع)، از علم المنایا و البلایا خبر داشتند، چرا اینان خبر نداشته باشند.

اشارات وی در جای دیگر نشان می دهد که چند دهه بوده که این بحث ها مطرح بوده است که مثلا حضرت عباس افضل است یا سلمان. به گفته او «این مباحثه و منازعه را قبل از سی سال بلکه چهل سال هم می شنیدم، و امثال این تردیدات و تشکیکات و شبهات حاصل شده بود میان مردم، به سبب صدور بعض مقالات از غیر کاملین در علوم و فنون، و از آن اشخاصی که خودشان را از علما و عرفای کاملین می دانند، و حال آن که حظی از علوم و نصیبی از عرفان ندارند» (جوهر، ص ۴۰۷). وی به سبک خودش، دلایل بی شماری بر برتری علی اکبر بر اصحاب رسول الله (ص) طبعا کسانی مانند سلمان، می آورد و مخالفان را طایفه ای می داند

که «هر را از بر» تشخیص نمی دهند و «همیشه مزخرفات می گویند». (همان، ص ۴۰۹).

بحث افضلیت فاطمه زهرا(ع) بر «یازده اولاد معصومین آن صدیقه کبری» هم از مسائلی است که ذهن او و بسیاری دیگر را مشغول کرده بوده است (جوهر، ص ۴۸۰). در جایی هم بحث کرده که حضرت فاطمه (س) افضل از اولادش بوده است (اکسیر العبادات: ۲/ ۲۶۱).

#### کشف و شهود همراه استدلالهای کلامی

فارغ از بحث های کلامی، درست مانند ملاصدرا که وسط بحث های عقلی از کشفیات سخن می گوید، اظهار نظرهای کشف و شهودی ملاآقا هم در باره برخی از رویدادهای عاشورایی، جالب است. جالب است که پس از تجربه ای که از آثار ملاصدرا داریم که وقتی می خواهد مطلب عرفانی و ذوقی بگوید از تعابیر ویژه استفاده می کند، ایشان هم در تحلیل های عاشورایی مشابه آن روش را دارد «در بیان مقاصد جلیله و مطالب نفیسه رشیکه رقیقه» (ص ۳۰۶)، یا «از اسرار دقیقه رقیقه ملکوتیه» (ص ۳۰۱) و همین طور از «اصول ملکوتیه» و «قواعد لاهوتیه» (جوهر، ص ۴۶۹). به هر روی، در بیان اسرار، می کوشید تا از تعابیر عرفانی ساخته شده در دو قرن اخیر خود و ادبیاتی که در این قبیل کتب رایج شده بود، استفاده کند.

در تحلیل های شبه عرفانی، نمونه هایی از آنچه در برخی از روایات در باره دیدن برزخی افرادی از صحابه امامان آمده، برای مثال دیدن «حوض» به عنوان جایی بین بصری و صنعاء، آنها را با کشف و شهودی که میان عرفاست مقایسه و از آنها بالاتر دانسته است. در این تفسیر، نمونه ای از تبیین های عارفانه و صوفیانه ای که در مکتب احساسی و مانند آن رایج است را برای تبیین مسأله مطرح کرده است. جسد برزخی، اجساد برزخیه، اجسام صیقلیه و مانند اینها از اصطلاحاتی است که بکار برده است. (جوهر، ص ۱۸۸).

### اختیاری - شوقی بودن حرکت افلاک و حل دشواری های کلامی

در نگاه ملاآقا دربندی، امامت محور تمام کائنات است و بنابراین هر نوع خبر و تحلیلی که موافق این اصل و مؤید آن باشد، مورد تأیید است. یکی از آنها، همین خبر متوقف شدن خورشید در روز عاشورا و طولانی شدن روز تا هفتاد و دو ساعت، اندکی بیشتر یا کمتر است که وی در فصلی خاص در جواهر الايقان آن را توجیه کلامی می کند. به نظر وی اگر به آنچه روز عاشورا رخ داده بنگرید - و مواردی را ذکر می کند - در خواهید یافت که «قطع و یقین حاصل خواهد شد بر این که وقوف شمس در فوق الارض مثل وقوفش در سایر ایام نبوده است». (جواهر، ص ۲۹۱ - ۲۹۲) یعنی توقف طولانی تر بوده است. به گفته وی این مطلب را که عبدالحسین اعثم گفته که «جميع لشکر ابن زیاد ۵۰۰ هزار بود و خود خلیفه الله به قوه بشریه حسینیه، ۳۰۰ هزار کشت، یا به نهجی که شیخ حسین آل عصفور ذکر کرده است، یعنی جميع لشکر ابن زیاد ۴۶۰ هزار بود و خود آن امام مبین ۳۳۰ هزار را کشت و ۵۰ هزار را اصحاب و عترت هاشمیه کشتند» نشان می دهد که این روز طولانی تر از روزهای معمول بوده است. وی می گوید، بحث طولانی بودن روز عاشورا امر جدیدی نیست بلکه «از قدیم الزمان از امور مسلمة بوده است در میان شیعه و از امور مسطوره و مذکوره در کتب ایشان» (ص ۲۹۳). برای شرح این، به نکته ای از کتاب اثنا عشریه که در هند علیه شیعه نوشته شده بوده و به گفته وی، نسخ فراوانی از آن در عراق بوده و نویسنده از طریق محمود آلوسی از آن خبردار شده، استناد می کند که آنچه نوشته شده [ایشان ندیده، اما از ثقه ای از اهل افغانستان شنیده] که «علمای شیعه می گویند وقوف شمس در فوق الارض در یوم الطف، مثل سایر ایام نبوده است، بلکه بسیار بیشتر از سایر ایام بوده است» (ص ۲۹۴).

وی پس از شرحی درباره رفاقت و آشنایش با آلوسی، در نهایت به استدلال در باره توقف بیش از حد شمس در فوق الارض در یوم الطف پرداخته و علاوه بر شواهد

که آورد، به ارائه یک استدلال طبیعی - عرفانی می پردازد: «ملاحظه نمایید یک قاعده حکمیة عرفانیة را و آن به این نهج است که حرکات افلاک نه حرکت طبیعی و نه حرکت قسریة، بلکه حرکت اختیاریة شوقیة، و به عبارت اوضح این است که افلاک، حیوانات ناطقات مُدرکات کلیّات و ذوات النفوس و الحسّ و الشعور هستند، و مقصود از حرکات آنها، تقرّب جستن آنهاست به مبادی عالیات خودشان، یعنی به اصطلاح مشائین، عقول مجرّده، و به اصطلاح اشراقیین و رواقیین انوار قاهره، و به اصطلاح اهل شرع ملائکه مقربین، مثل اسرافیل و میکائیل و جبرئیل. پس وقتی خلیفة الله و حجّته علی جمیع خلقه من اهالی جمیع العالم و النشئات، و مما یری و مما لا یری، در روز عاشورا مستغرق بحار احزان و غموم و گریه و زاری باشد... پس در این صورت، هر آینه افلاک نیز در اضطراب و حیرت و دهشت شده از حرکات شوقیه و افعال استکمالیه خودشان دست خواهد کشید [توقف خواهند کرد]. از این جهت دیگر به این نهج بایست که مبادی عالیات افلاک یعنی عقول و انواع قاهره و ملائکه مقربین، در آن وقت، خودشان مستغرق بحار حیرت و اضطراب و دهشت بودند، و آنها نیز از قوّه و قدرت فعلیه خودشان کاملسلوب و المنزوع شده بودند، پس حرکات شوقیه و استکمالیه و تقرّیه افلاک در این صورت وجه ندارد. ... [به عبارت دیگر] در آن وقت نیز همه اشیاء و قاطبه موجودات، از حرکات شوقیه اختیاریة تقرّیه خودشان وامانده بودند، و بلکه همه تقرّب جو و رضاخواه مبدأ المبادی اعنی حق تعالی خلّاق عالمیان بودند، و تقرّب به آن حق تعالی و استکمال ذوات به سبب این تقرّب نبود، بلکه با تلبّس به این امور مذکور، یعنی اضطراب و حیرت و دهشت... چنانچه حرکات شوقیه اختیاریه تقرّیه استکمالیه اتصالیه هست، پس همچنین سکّات و دهشتات و اضطرابات و تحیرات تقرّیه استکمالیه اتصالیه هست». (جوهر، ص ۲۹۷ - ۲۹۸). بدین ترتیب خورشید در یوم الطّف می توانسته از دهشت و حیرت، توقف کرده باشد.

دنبال آن حکایتی از قول «قوربی افندی اسلامبولی» حاکم کربلا در چهارده پانزده سال قبل نقل می کند که استاد منجمی در استانبول به او گفته بود، محاسبات نجومی تا پیش از بازگشت شمس برای امام علی (ع) درست بوده، اما بعد از آن «احکام نجوم را نمی توان گفت حق و صدق است» به همین دلیل از او خواسته بود دیگر نجوم نخواند. ملاآقا می گوید: «جمعی کثیر از اهل سنت در مقام انصاف، کلمات حقه را ذکر می کنند، و جهلاء و حمقاء اهل ایران در دست چیزی ندارند غیر از انکار و استبعادات محضه». (جواهر، ۲۹۹).

استدلال شگفت تر این است که وی می گوید، علاوه بر همه اینها، اشعار شاعران هم که از «افتادن چرخ بی سکون» می تواند شاهدهی بر درستی توقف شمس باشد. بدین ترتیب، با ادله تاریخی، طبیعی و نجومی و ادبی ثابت شد که توقف شمس درست است: «مسأله را به جمیع اطراف و انحاء دلایل و وجوه و اسرار از سمعیات و عقلیات و عادیات و عرفیات و حکمیات و عرفانیات گرفتم و چیزی واگذار نکردم». (همان، ص ۲۹۹).

در باره این خبر که حضرت بعد از جنگی نمایان، عطش بر او غلبه کرده، وارد شریعه فرات شد، چند هزار نفر را پراکنده کرد و خطاب به ذوالجناح فرمود: ای ذوالجناح! تو تشنه ای و من تشنه ام، و الله آب نخواهم خورد تا آن که اول تو بخوری، و این که عاقبت، هیچ کدام آب نخوردند، (جواهر، ص ۶۲۹، بنگرید: سعادات ناصری، ص ۷۸-۷۹) اسراری را بیان می کند. اسرار این که چرا امام آب نخورد. بخشی از این امر، یعنی سرّ چهارم آن، ارتباط با علم ثبت شده در صحیفه ملکوتیه دارد. «خوردن آب در صحیفه ملکوتیه از قبیل عزیمت بود. اگر وارد فرات شود، زیرا به سبب خوردن آب قوه بشریه و طاقت انسانی اش قوی تر خواهد شد بر جهاد اعداء کفار، و جهاد». پس فی حد نفسه این امر مسلم بوده است. اما از سوی دیگر، عطش اهل بیت از زنان و اطفال، خصوصا جان دادن علی اصغر، پیش چشم آن

حضرت بود. لذا از خداوند خواست با توجه به امر بداء و محو و اثبات، آن را از صحیفه ملکوتیه محو کند. (ص ۶۳۱).

این قبیل استفاده از مسائل کلامی، ویژه ملاآقا است که سعی می کند از هر آنچه ممکن است برای دیدگاه و اسرارهایی که در امور تشخیص می دهد، بهره بگیرد. نمونه دیگر این است که او در خبر شهادت امام، می گوید که سه تا شش ساعت، به حالت غشیه بودند و کسی از کفار برای به شهادت رساندن آن حضرت، قادر نبود. به نظر او در این فاصله که او ترجیح می دهد شش ساعت بوده، «حواس و اعضاء و جوارح رذیله و نجسه ی آن قوم کفار، اطاعت او را نفوس و ارواح خبیثه آنها را نمی کردند، بلکه در غایت اضطراب و تزلزل و به مقام بی حسی و بی حرکتی بودند». البته اسرار دیگری را هم در این باره بیان می کند. (جواهر الایقان، ص ۶۷۹).

در گزارش دیگری، در باره بدن امام حسین(ع) در وقت افتادن از روی اسب، این بحث را مطرح کرده است که امام با توجه به عهدی که در عالم ذر با خداوند بسته بوده که آنچه در بدایت بوده [وقت خلقت که به حالت سجده روی زمین افتاده] در وقت نهایت هم همین طور باشد، از خداوند خواست تا در این وقت هم به حالت سجده بر زمین افتد. «پس اعضا و جوارح آن خلیفه الله تعالی که هر ذره ای و جزئی از اجزاء آنها که به مثابه علوم و عقول و ادارکات جمع کثیری از روحانیین و ملکوتیین بوده، اطاعت اراده آن «خلیفه الله نمودند و مطلوب آن به عمل آمد» (جواهر، ص ۴۸۴).

یک اشکال کلامی دیگر این است که چرا خداوند، مانع از تحقق اراده کفار در به شهادت رساندن امام نشد؟

این اشکال به نظر ملاآقا به قلب بسیاری خطوط کرده و برخی گفته اند که «این اشکال جگر ما را سوراخ می نماید». ایشان تفصیل مسأله را به اکسیر العبادات

ارجاع داده اما در اینجا، به اختصار می گوید که «خلاق عالمیان، گریه و زاری کردن مردم برای سید الشهداء را قرینه و نظیره کلمه توحید قرار داد»، و این گریه مثل عقیده توحید، شرط ورود به بهشت است، در این صورت باید شرایط بگونه ای می شد که مردم بتوانند گریه کنند. روشن است که گریه نیاز به «حزن و تأثر قلب» دارد و امری اختیاری نیست، بلکه «از امور اضطراریه است». مردم هم در این زمینه، مختلف هستند، «جمعی هستند که به حصول مصیبت کمی و قلیلی منقبض القلب و متأثر الفواد شده رقت و ترحم روی داده شروع به گریه می نمایند، و جمعی که بسیاری قلیل الرقه و بسیار بسیار کم ترحم می باشند و قلوب ایشان را می توان تشبیه نمود به سنگ خارا». شرایط باید به گونه ای بود که هر دو گروه، به رقت افتاده و گریه کنند. طبعاً حکمت بالغه خداوند عالمیان، باید شرایط را به گونه ای می کرد که حتی آنان که قلبشان مثل سنگ خارا هست، بتوانند گریه کنند. (جواهر، صص ۶۸۶ - ۶۸۹). طبعاً اگر خداوند مانع کفار شده بود که این طور امام حسین(ع) را به شهادت برسانند، این گروه نمی توانستند گریه کنند و بدین ترتیب بهشت نمی رفتند.

اشکال دیگر این است که چگونه شد که امام حسین(ع) با آن مقامی که داشت، در کربلا تنها ماند و کسی از آسمانیان، به حمایت از او نشتافت؟

منابع اولیه تاریخی که نگاه کنیم، طبعاً اشاره ای در این باره ندارند، اما در روایات که بویژه در یک دوره توسط غالیان هم پرداخته می شود، اشاراتی در این باره هست که حتی کسی که به شهادت رسیده، امام حسین(ع) نبوده، بلکه فرد دیگری با نام حنظله بن اسعد شبامی بوده و داستانی مانند آنچه در باره عیسی(ع) گفته می شد، ارائه شده است (کتاب مجموع الاعیاد، صص ۱۸۳، ۱۸۶، ۱۹۰، ۱۹۴ «تصحیح اشتر و طهان، هامبورگ، ۱۹۴۳).

برای کسی مانند ملاآقا هم این مسأله باید مهم باشد که وقتی امام حسین(ع)، «هل



من ناصر یصرنی» گفت، چرا از طرف آسمان حمایتی نشد؟ تصویری که ملاآقا در این باره بدست داده، این است که اتفاقاً، اولین کسی که دعوت او را لبیک گفت! خداوند بود. عبارت عربی آن را هم آورده «لبیک لبیک یا عبدی...». اما همان وقت تمام آسمانیان اعلام آمادگی کردند تا کفار را نابود کنند، اما مسأله این بود که از روز اول، امام حسین(ع) با اختیار این مسیر را انتخاب کرده بود. در این باره نوعی عهد و میثاق در باره شهادت امام حسین(ع) بسته شده بوده است. طبعاً مداخله ملائکه یا جنیان، با این امر، موافقتی نداشته است (سعادات، ص ۲۴).

یک ادعای شگفت فلسفه تاریخی هم دارد و آن این که هر چه زمان غیبت طولانی تر شود، عقول و فهم و معرفت انسانها، بیشتر می شود. او می گوید، شماری از محققان از عرفا این مطلب را بیان کرده و دلایلی بر آن آورده اند. شاید برای اثبات این امر، بتوان به قاعده لطف هم تمسک کرد. (اکسیر العبادات: ۲/ ۷۳۶). او این نکته با این هدف می گوید تا نشان دهد، روز به روز، درک از امام حسین(ع) و گریه و سوگواری برای آن حضرت بیشتر می شود.

### مسائل فقهی و عاشورا

و اما از مباحث کلامی که بگذریم، ملاآقا، علاقه خاصی دارد که از روایات مربوط به حواشی عاشورا و حتی متن، احکام فقهی خاص عاشورایی استخراج کند. برای مثال، در بخش زیارت، تا پیش از او، از روایات موجود استحباب شدید زیارت امام حسین(ع) استفاده می شد، اما ملاآقا انواع و احکام شرعی را از دل آن استنباط می کند. حرمت ترک و وجوب زیارت یک نمونه است. علاوه بر آن این که در این سفر آیا تکلیف زن و مرد فرق دارد یا خیر. دیگر این که آیا حکم زیارت در وقت سختی راه یا راحتی آن فرق دارد یا خیر. یا این که حکم استفاده از غذاهای خوب در این سفر چگونه است. دیگر این که هر چند سال یک بار، باید به زیارت رفت و آیا تکلیف کسی که خانه اش از کربلا دور است با کسی که نزدیک است، فرق دارد

یا خیر. جایگاه تقیه در این میانه چیست. حکم نماز خواندن در کنار قبر امام حسین چیست، حکم نایب گرفتن در زیارت یا انفاق کردن برای آن، حدود حرم امام حسین (ع) و مسائل دیگر که در حد یک رساله عملیه می شود. بحث ویژه ای هم در باره احکام تربت هست. وی در هر مورد، ایراداتی را مطرح و آنها را پاسخ می دهد. شباهت این احکام با آنچه در باره مناسک حج آمده جالب توجه و البته طبیعی است.

نوعی احکام شرعی - کلامی هم هست. این که مثلا، هیچ ولد الزنایی نمی تواند روز عرفه در حرم امام حسین (ع) حضور داشته باشد. این ها و مانند آن، در مقدمه نهم از کتاب اکسیر العبادات (۱ / ۳۸۹ به بعد) به تفصیل آمده است. از جمله نکاتی که ضمن این مباحث آمده، این است که ساکنان کربلا باید مراقب باشند که اهل گناه و معاصی نباشد، هرچند به نظر وی، اکثر اهل این روزگار در اراضی مقدسه، به گناه مشغول هستند، به طوری که نسبت به آن، ولع بیشتری در مقایسه با سایر شهرها دارند. (اکسیر: ۱ / ۴۶۲). آنگاه داستانی از یکی از هندیانی که برای زیارت به کربلا آمده بود، اما به حرم مشرف نشده و از دور سلام می داد نقل می کند. نقیب اشراف به او اصرار کرد به حرم مشرف شود، اما حاضر نمی شد، وقتی مجبور شد، آماده شده و به محض آن که به صحن آمد، افتاد و درگذشت (۱ / ۴۶۳).



## غرایب نگاری ملاآقا

### آمار و ارقام کشتگان در کربلا و هفتاد و دو ساعت بودن روز عاشورا

از مواردی که غالباً و از همان قدیم الایام به ملاآقا انتقاد شده، ذکر آمار و ارقام شگفتی است که او در بیشتر صحنه‌ها و رویدادها آن‌ها را ارائه می‌دهد. پیش از این در مباحث کلامی، اشارتی به این آمار که برای اثبات شجاعت امام حسین (ع) یا حضرت ابوالفضل بود، داشتیم. ملاآقا بحثی ویژه را در این باره در اسرار الشهاده آورده است (اکسیر: ۳/۳۹). آمار عجیب و غریب او، از نظر بسیاری، با هیچ قاعده و قانونی سازگار نیست. برای مثال می‌گوید: «از بعضی از ثقات و اثبات شنیدم که در شب عاشورا در عسکر خلیفه الله، نزدیک به ۴۳ هزار مردم بودند، و همه آنها شب عاشورا گریختند و متفرق شدند». (جوهر الایقان، ص ۱۵۶).

در باره حکایت شهادت حضرت ابوالفضل که او روایت معمول مورخان را - دایر بر رفتن به فرات، و برداشتن آب، و قطع شدن دست آن حضرت، زدن عمود آهنین بر سر آن حضرت و شهید شدن ایشان است و همان هم در منابع متقدم نیست - قبول ندارد، و خودش شرحی مفصل از جنگ ایشان بیان می‌کند. او می‌نویسد: «مظنون من این است که حضرت عباس در روز طف، کمتر از بیست و پنج هزار نکشته، بلکه بیشتر کشته است. منبع هم کتاب «محدث حاذق، ابن عصفور بحرانی» است که در «کتب مقاتلش» نوشته است (جوهر، ص ۴۲۴، اکسیر العبادات: ۳/۳۹). مشکل روایت معمول این است که آن حضرت کسی را نکشته یا تعداد آن

بسیار محدود بوده چون اصلاً جنگی نکرده است. دلیل بالا بودن این ارقام، برای آن است تا او بتواند شجاعت هاشمیه را که برای او یک اصل مسلم است ثابت کند.

ملاآقا با منابع آشناست و در جایی می گوید «اقوال اهل سیر و تواریخ و علمای روایت و آثار و اخبار و کلمات مصنفین کتب مقاتل» در این باره «به نهج واحد ذکر نشده» است. به گفته او، متفقاً علیه اهل سنت و شیعه، این است که عدد را هزار و نهصد و پنجاه نفر دانسته اند. قول به «الوف، یعنی چند هزار» هم در کلمات برخی به نظم یا نثر هست. «در بعضی مقاتل حضرت سید الشهداء ده هزار نفر را کشته»، «بعضی ذکر کرده است که حضرت پنجاه هزار را به درک اسفل فرستاد بلکه بعضی این پنجاه هزار نفر را در یک حمله گفته اند». «منقول برای من به نقل جمعی از معتبرین و عدول، از کتاب محدث کامل و حاذق در عصر خودش ابن عصفور بحرانی که عدد لشکر نزدیک پانصد هزار بود، و آنچه بعضی از ناقلین این طور تعبیر کردند که همه عدد لشکر کفار را چهارصد و شصت هزار نفر بود، و آنچه امام (ع) کشت، عددش سیصد و سی هزار بود، و بیست پنج هزار را از آن لشکر کفار، حضرت عباس کشت و سایر اصحاب و عترت هاشمیه بیست و پنج هزار کشتند (سعادات ناصری، ص ۵۸). او البته این بحث را ادامه می دهد.

ملا آقا در جای دیگر هم می نویسد که «خود خلیفه الله و سید الشهداء، سیصد و سی هزار نفر را کشت، و عدد جمیع اهل لشکر چهارصد و شصت هزار نفر بود و از آنها باقی و زنده نمانده بود، مگر هشتاد هزار. (جواهر الایقان، ص ۴۲۴). او می گوید، در خبری آمده است که علی اکبر دو بیست نفر را کشت، لابد مقصود «اعیان مقتولین از ابطال و فحول رجال» دشمن است، و الا چنان که در روایت «شهاب الدین عاملی» آمده، بسیار بیش از اینهاست (جواهر، ص ۴۵۵).

وی باز در فصلی خواست در باره آمار و ارقام سپاه دشمن و کشتگان آنها از ابن عصفور بحرانی مطالبی نقل کرده و اساساً مجلسی مطالبی از بحث را به این مسأله اختصاص داده است. به جز او از «عبدالحسین اعثم نجفی که از تلامذه شیخ افقه

شیخ جعفر مرحوم نجفی و سید اجل سید جواد مرحوم عاملی بوده» هم مطالبی در این باره نقل شده است (جواهر، ص ۶۰۱). اعداد و ارقامی هم که امام حسین (ع) در هر مرحله کشته، باز به روایت و نسخه منسوب به شهاب الدین عاملی [بحرانی؟] آمده است (جواهر، ۶۰۲). به نظر وی، هر نوع تردید در این آمارها، نوعی تردید در اصل شجاعت امام حسین (ع) است. اما یک نتیجه شگفت برای این آمارهای بلند. به گفته او، این آمار با این هم کشته و واقعه «به جمیع تقادیر و به جمیع تنزلات در مقتولین کفار» ما را ملزم می کند که «بگوییم که روز عاشورا مثل سایر ایام و نظیر روزها نبوده است، بلکه آن روز مدتش هفتاد و دو ساعت بوده است» (جواهر، ص ۶۰۷، اکسیر العبادات: ۳/ ۴۰).

در اینجا، وی برای این مسأله یعنی هفتاد و دو ساعت بودن روز عاشورا، بحث مستقلی دارد. او از این که برخی از این مسأله استبعاد کرده اند، براشفته و مخالفان را جمعی «جهلاء حمقاء» می داند که در این باره پرسش دارند.

به گفته این افراد، یعنی همان معترضین بر او، چرا «اهل فرنگستان و اهل چین و اهل هند و اهل ایران» چنین واقعه ای که یک روز ۷۲ ساعت باشد را ضبط نکرده اند. ایشان در مقام پاسخ با مخاطب قرار دادن «ای حمقاء! ای جهلاء!» می نویسند: «شماها در حقیقت منکر قدرت تامه فوق التهامات حق تعالی هستید». به نظر وی چه عیبی دارد که یک روز هفتاد و دو ساعت باشد؟ زیرا «همچنین چیز مقدور است عقلاً، نه ممتنع». ضبط نکردن اهل فرنگستان یا چین هم، تأثیری در این مسأله ندارد. مگر مسأله شق القمر همین طور نبوده و همین اشکال را ندارد؟ همان ها، یعنی اهل فرنگستان و چین، هزاران معجزه پیامبر (ص) را هم پنهان کرده و گزارش نکرده اند (جواهر، ص ۶۱۰ - ۶۱۱، و بنگرید: سعادات ناصری، ص ۶۴ - ۶۵). به گفته وی «بسیار بسیار امور در دنیا واقع شده از امور عظیمه و حوادث عجیبه غریبه ... که هزار یک از آن کتب در نزد اکثر علماء این ازمینه نیست بلکه از اکثر آنها اثری نمانده است». اشاره کردیم که ملاآقا هفتاد و دو ساعت را برای اثبات معقول بودن

آمار شگفت از کشتگان کربلا به دست امام حسین (ع) می آورد. با این حال، در نتیجه گیری نهایی در این باره می نویسد: «مظنون به ظن متأخم دارم که مقتولین در دست جناب سید الشهداء کمتر از صد هزار نبودند، و روز عاشورا قطعاً و یقیناً هفتاد و ساعت بوده است (جواهر، ۶۱۵).

در جایی دیگری می گوید که به نظر او، قدر متقن کشتگان در روزگار عاشورا به دست «سلیمان کربلا و سلطان عرصه شداید» یعنی امام حسین (ع) یک صد هزار نفر بوده است. (جواهر، ص ۶۳۷).

وی در سعادات هم همین بحث را کرده و در مقابل کسانی استبعاد و انکار کرده اند که «ممکن نیست امام چهارصد هزار یا سیصد هزار یا صد هزار یا پنج هزار بلکه سی هزار بلکه ده هزار در روز عاشورا کشته باشد»، به خصوص که «مجاهدات امام بعد از ظهر روز عاشورا شده است، پس چطور می شود در چند ساعت قلیله این قدر جماعت کثیره را امام به قتل برساند». اگر رفت و برگشت های امام به خیمه ها و وداع و اینها را هم حساب کنیم، خیلی سخت می شود قبول کرد. ملاآقا در پاسخ می گوید: اگر بنا بر این باشد که روز عاشورا مثل سایر ایام و نظیر سایر روزها بوده است، اشکال باقی است، استبعاد و انکار دفع نخواهد شد ابدا و اصلاً... چاره و علاج نیست مگر این که بگوییم که روز عاشورا مثل سایر ایام و نظیر روزها نبوده است، بلکه آن روز مدتش هفتاد و دو ساعت بوده است». (سعادات ناصری، ص ۶۲-۶۳).

یک نکته هم از کتاب المجلی ابن ابی جمهور نقل کرده است که حضرت در حین جنگ، برخی را نمی کشت. وقتی علت را پرسیدند، می فرمود: «در اصلاب آنها نطفه ها را که آنها اهل ایمان خواهند شد» می بینم. (سعادات، ص ۶۰). از کتابی با عنوان منهاج السالکین از «بعض فضلاء معاصرین از علمای بحرین» نقل کرده که امام در آن وقت عمود نوری داشت که با آن «نظر می کرد ... به اصلاب اعداء کفار، پس هر کسی که امام در صلب آن نطفه مومن را می دید، او را نمی کشت».

(همان). بدین ترتیب، تعداد کشتگان دشمن می توانست بیش از این باشد. شاید بخشی از غرایب نگاری ملاآقا را بتوان اخبار عجیبی دانست که در هیچ منبعی جز برخی از منابع متأخر نیامده است، اخباری که حاوی اسامی شگفتی در کربلاست که نمی توان از آنها یادی در منابع اصلی گرفت، و آدمی را به یاد مواردی می اندازد که در یک صد و پنجاه صحابی ساختگی آمده است. برای مثال در ماجرای کشته شدن حضرت عباس، از «اسحاق بن جثوه» یاد شده و حتی مطالبی هم از او نقل شده است (جواهر، ص ۴۲۹، و بنگرید: ص ۴۲۶، ۶۲۹). نام دیگر بکر بن غانم است که باز در مانند همین آثار و از جمله توسط ملاآقا آمده است که با علی اکبر، نبرد کرد (جواهر، ص ۴۸۴). شگفت که گاهی افراد عادی از اصحاب امام حسین (ع) را نشناخته و تصور کرده است که از گروه اشقیاء بوده است. نمونه اش تعابیر بدی است که در باره هلال بن نافع بکار برده است که «یکی از منافقین» بود. (سعادات ناصری، ص ۱۰۶). نام این شخص، «نافع بن هلال» و از اصحاب امام حسین (ع) است و در منابعی مانند فتوح هم این خطا رخ داده است.

جنبه های غیر عادی در رویدادهای عاشورا، بویژه آنچه در ارتباط با کسانی از اهل بیت (ع) است، فراوان روی می دهد. اخباری که این رویدادهای غیر عادی را نقل می کند، در یک مرحله شگفتی مخاطب را بر می انگیزد، و به علاوه، سعی می کند جایگاه فوق طبیعی به این چهره ها بدهد. نمونه های آن بسیار فراوان است. در باره علی اصغر، می گوید که مادرش بارها بند قنناق را مستحکم کرد، اما بچه آنها را پاره کرد. مادر دوباره محکم تر و با تعداد بیشتری می بست، اما باز پاره می کرد و عاقبت خطاب به مادر گفت: ای مادر من! دست مرا مبند، بدرستی که من محتاجم به این که به خلاق عالمیان تملق و تخضع و تخشع نمایم و اشاره به دستم کرده، مقاصدم را عرض نمایم. بعد از آن اشاره به رفتارهایی از سوی علی اصغر می کند که امام حسین (ع) از آنها فهمید که «علی اصغر طالب شهادت و متمنی کشته شدن در راه حق تعالی است». (سعادات، ص ۳۰).





## انتقادهای از اسرار الشهادات

یکی از نخستین منتقدان ملاآقا تنکابنی نویسنده کتاب قصص العلماء است که کتاب اسرار الشهادات را متهم به اشتغال بر اخبار ضعیف کرده، و در این باره سخن گفته است. او می گوید: کتاب اکسیر العبادات فی اسرار الشهادات در نهایت جودت .. و حسن تحریر و فصاحت و بلاغت و سلاست و جزالت از خامه آن خبر تحریر به عرصه ظهور رسید، و اخبار مصیبت را جمع کرده و در ضعاف این اخبار، افکار ابکار و تحقیقات بیشمار و تدقیق بسیار و جمع بین متنافیات الاخبار فرموده که الی الان کسی به آن سبک کتاب مصیبت ننوشته، مگر این که اخبار غیره معتبره در این کتاب بسیار و ضعاف بلکه اخباری که مظنون کذب آنهاست، بلکه گویا بعضی از آنها قطعی الکذب باشند، و این مایه کسر قدر آن کتاب گردید و این فقیر را حواشی بسیار بر آن کتاب است و تدقیقاتی نموده ام (قصص العلماء، ص ۱۰۸).

میرزا حسین نوری (م ۱۳۲۰ ق) عالم و محدث شناخته شده و از شاگردان میرزای شیرازی، از نظر زمانی، در نسل پس از نسل ملاآقای دربندی است. او در زمانی به شهرت علمی رسید که آثار فراوانی در باره عاشورا از نوع آنچه در کاشان یا قزوین و یا حتی در کربلا و ایران توسط ملاآقا و دیگران نوشته شده بود، در اختیار مردم بود. میرزا حسین، که خود علائق اخباری هم داشت، اما از دانش جدی در حوزه رجال و در نتیجه روحیه نقادی تاریخی برخوردار بود، علم مخالفت با این آثار را برافراشت و به نقد این متون که محتوای آنها مرتب بر سر منابع خوانده می شد، پرداخت. نکته جالب این است که میرزا حسین نوری، خود یک اخباری مسلک بود، و آثارش مملو از اخبار ضعیفی است که بسیاری از قدما آنها را بی اعتبار می

دانستند. با این حال، در این مورد خاص، احساس کرد که می باید برابر این آثار که ترویج دروغگویی را برای تقویت دین و مذهب و جبهه همت خویش قرار داده اند، بایستند.

مرحوم نوری، در جایی که در باره محرق القلوب و خطاهای تاریخی آن بحث می کند، می گوید که مفسد زیادی مترتب بر این روش است که کسانی هرچه را در هر کتابی می یابند، در آثار خود می آورند. او کمترین مفسده آن یا به عبارت خودش «اهون مفسد» آن را «استهزای بیگانگان از دین و ایمان» دانسته و این که آنها با استناد به خرابی شماری از اخبار درج شده در آثار آنها، آن را شاهد «بر خرابی و بی پایه ای سایر اخبار امامیه» می دانند. (لؤلؤ و مرجان، ص ۲۴۸).

و اما میرزا حسین، به طور خاص، به آثار ملاآقا توجه دارد، چرا که از نظر مقیاس هایی که او در نقد روایات به گفته خودش جعلی دارد، آثار ملاآقا یکی از نمونه های روشن است. کتاب اسرار الشهاده، در سال ۱۳۱۹ یعنی سال قبل از درگذشت میرزا حسین نوری منتشر شد، و باید او را نگران کرده باشد. وی در نقد این قبیل آثار، از جمله علل پدید آمدن آنها را، توجه نویسندگان این قبیل آثار پر از روایات ضعیف را به این نکته می داند که تصور می کنند با این کار، کربلا را عظیم تر نشان داده و به هدف خود که «سوزانیدن قلوب» است آسان تر دسترسی پیدا می کنند (لؤلؤ و مرجان، ص ۲۵۰).

مرحوم نوری، سپس حکایتی از دوران جوانی خود، وقتی در کربلا و در محضر شیخ عبدالحسین طهرانی بوده نقل می کند. او می گوید، سید عرب روضه خوانی از اهالی حله کتابی آورد تا مرحوم طهرانی درجه اعتبار آنرا معین کند. آن اثر طبعاً مخطوط، اما اول و آخر نداشت و در حاشیه آن نوشته شده بود که یکی از مولفان فلان و یکی از علمای جبل عامل از تلامذه محقق صاحب معالم [را] اسم برده بود. به کتابهای تراجم که شرح حالش را داشت مراجعه کردند، در فهرست آثارش، مقتلی

یاد نشده بود. آن کتاب را خواندند، «معلوم شد از کثرت اشتغال آن بر اکاذیب واضح و اخبار واهی، احتمال نمی رود از مؤلفات عالمی باشد». سید عبدالحسین، آن طلبه را از نقل مطالب آن نهی کرد. (لؤلؤ و مرجان، ص ۲۵۰). مشابه همین مطالب را قزوینی هم در اسرار المصائب، گویا عینا به نقل از نوری آورده است (اسرار المصائب، فریم ۱۹۵).

ممکن است چنان که مصحح حدس زده، مقصود «شهاب الدین عاملی» باشد. می دانیم که او همان ابن عصفور بحرانی است که ملاآقا گاهی او را شهاب الدین عاملی هم می خواند.

میرزا حسین نوری، پس از شرحی که بالا آمد، می نویسد: پس از چند روزی، به مناسبتی مرحوم فاضل دربندی آقاآخوند ملاآقا مطلع شد، و آن را از سید گرفت، و چون مشغول تألیف کتاب اسرار الشهاده بود، روایات آن اجزاء را متفرقا در آن کتاب درج کرد و بر عدد اخبار واهی و مجعوله بی شمار آن افزود، و برای مخالفین، ابواب طعن و سخریه و استهزاء باز نمود. وی نمونه ی این اخبار را در باره عدد کشتگان کربلا از دشمن دانسته، و می نویسد: «همتتش او را به آن جا کشاند که عدد لشکر کوفیان را به ششصد هزار سواره و دو کرور پیاده رساند». وی می افزاید «برای جماعت روضه خوانان، میدانی وسیع مهیا نمود که هرچه کمیت نظر را در آن بتازند به آخر نرسانند، و در بالای منابر با نهایت قوت قلب، مستند ذکر کنند که فاضل دربندی چنین فرموده».

میرزا حسین در نهایت به ارزیابی کتاب اسرار الشهاده پرداخته و می نویسد: «فاضل مذکور از علمای مبرزین و افاضل معروفین و در اخلاص به خامس آل عبا (ع) بی نظیر بود، و لکن این کتاب در نزد علمای فن و نقادین احادیث و سیر بی وقع و بی اعتبار، و اعتماد بر آن، کاشف از خرابی کار ناقل و قلت بصیرت اوست در امور». وی می افزاید: «با آن که خود در آن کتاب، تصریح به ضعف روایات آن

اجزاء و ظهور علامات کذب و وضع در آن کرده، و لکن برای نقل آنها در آن کتاب عذری خواسته که در خرابی با روایات اجزاء شریک است» (لؤلؤ و مرجان، ص ۲۵۱).

میرزا حسین با خود ملاآقا رفت و آمد داشته، و می گوید که برخی از «مطالب عجیب» آن کتاب را «مرحوم مذکور» برای «خودم» «مشافهتاً» نقل کرد. آنگاه بحث مربوط به هفتاد و دو ساعت بودن روز عاشورا را از قول وی آورده که خود ملاآقا هم این را از کسی شنیده بوده و ابتدا غریب می شمرد، اما بعداً «خاطر جمع» شده که درست است. وی می گوید، بعدها این مطلب را در کتابش هم آورد و این نشان دهنده بی سلیقگی اوست.

میرزا حسین نوری، «عدم مهارت و خبرت بر حال علما و ارباب سیر و مورخین و نداشتن قوه تمیز ثقات از غیر ثقات» را به عنوان مشکل اصلی این نویسندگان یاد کرده و گفته است که ناخبرویت، عاملی می شود تا بی جهت «بر کتابی از سیر و تواریخ اعتماد» کنند و مطالب نادرست و «منکرات» را در کتاب خویش وارد نمایند. او از روضه خوانانی که بنای درست کاری دارند، می خواهد تا از «کتاب غیر معتمد» هر چند نویسنده آن «عالم متقی» باشد، نقل نکنند. روضه خوان خوب باید از «اساتید فن جويا شود و از گفته ایشان تجاوز نکند». وی آنان را پرهیز می دهد که مباد از «جنگ المزخرفات» چیزی نقل کنند. (لؤلؤ و مرجان، ص ۲۵۲ - ۲۵۳) وی این مطلب را در پایان بحث از ملاآقا می آورد که می تواند اشاره به آن کتاب هم باشد.

نوری در جای دیگری از کتابش، ضمن بحث از اخبار ضعیف در اصطلاح متقدمین و متأخرین، از دسته ای از آن اخبار یاد می کند که «موهونه» و از کتب «غیر معتمده» بوده، و حتی کسانی مانند مجلسی و محدثین عصر او، قبل و بعد از او، هم از آنها نقل نکرده اند. وی به خبر زعفر جنی و نیز داستان عروسی قاسم اشاره می کند

که «هر دو در روضه کاشفی موجود و دوم در منتخب شیخ طریحی که مشتمل است بر موهون، مثل «دفن کردن دشمنان جناب عبدالعظیم حسنی را زنده در ری» موجود است. وی می گوید عروسی قاسم، تا قبل از کتاب روضه، در منبعی نبوده است. حتی ابن شهر آشوب که گفته می شود هزار کتاب مناقب در اختیارش بوده، آن را نیاورده است. سپس می افزاید: «اما قصه زبیده و شهربانو و قاسم ثانی در خاک ری و اطراف آن که در السنه عوام دائر شده» «از خیالات واهی است که باید در پشت کتاب رموز حمزه و سایر کتابهای مجعوله نوشت». آنگاه می نویسد: «چون این رقم اخبار ضعیفه بی اصل و مأخذ با این اسباب و هن در کتابی جمع شود، به جهت بعضی اغراض فاسده، مثل اظهار کثرت تتبع و اطلاع و آوردن مطالب تازه و برتری بر مقاتل سابقه، مسائلی برای این مذهب پیدا شود که نتیجه واضحه و ثمره ظاهره آن وهنی باشد عظیم بر مذهب، و ملت جعفریه، و سپردن اسباب سخریه و استهزاء و خنده به دست مخالفین و قیاس کردن ایشان سایر احادیث و منقولات امامیه را به این اخبار موهونه و قصص کاذبه. تا کار به آنجا رسید که در کتب خود نوشته اند که شیعه، بیت کذب است، و اگر کسی منکر شود، کافی است ایشان را برای اثبات این دعوی، آوردن کتاب «اسرار الشهاده» را به میدان، چه رسد به نظایر آن». (لؤلؤ و مرجان، ص ۲۸۸ - ۲۸۹).

نوری از شمار کشتگان دشمن در کربلا نقل می کند که مسعودی در اثبات الوصیه آن را ۱۸۰۰ دانسته و «ابن شهر آشوب با آن کثرت تتبع و اطلاع» «عدد را به ۱۹۵۰ رساند»، اما در این کتاب، یعنی اسرار الشهاده که هزار سال بعد از مسعودی تألیف شده، مقتولین آن حضرت را به سیصد هزار و کشتگان ابی الفضل را بیست و پنج هزار و از سایرین نیز بیست و پنج هزار رسانده». (همان، ص ۲۹۰). آنگاه از خود پرسیده است «چه غرض در این اغراقات و نقل اکاذیب است». شاید هدف اثبات شجاعت بشری آن حضرت بوده که به نظر وی، جایی که مدد غیبی و

شجره مبارکه هست، چه جای بحث از «امداد به نفت گنبدیده سیاه؟». (همان، ص ۲۹۱).

یکی از معاصران میرزا حسین نوری که او هم به سختی بر این قبیل مطالب تاخته، علی بن محمد تقی قزوینی نویسنده کتاب «اسرار المصائب» است. نسخه ای از این کتاب به شماره ۷۸۳۲ در کتابخانه مجلس وجود دارد. وی در بخشی از کتاب خود، در باره دروغ سازی نسبت به پیامبر و ائمه مطالبی از میرزا حسین نوری با عنوان «الفاضل المعاصر النوری» در این باره نقل کرده، و نمونه هایی از نسبت های دروغ به امام حسین (ع) در روز عاشورا را نقل می کند که از آن جمله گفتگوی امام حسین (ع) با لیلی مادر علی اکبر است. همین طور مطالبی که به امام حسین (ع) در وقت شهادت خطاب به حضرت زینب نسبت می دهند که «فقال لها اخیه! ارجعی الی الخیام، فقد کسرت قلبی و زدت کربا علی کربی» با این تعبیر که «فانه کذب علی الامام علیه السلام فی الامور العادیه». وی علاوه بر این که نسبت دادن جملات قولی خلاف را به امام مصداق نسبت دادن دروغ به معصوم می داند، نسبت دادن رفتارهای دروغ را هم، مصداق همان دانسته و از جمله آنها را همین مطالب می داند که امام، روز عاشورا، حملات عدیده ای کرد که در آنها هزاران نفر یا بیشتر را کشت «و هذا ایضا کذب علیه». حتی نمونه های تقریری نیز شامل نسبت دادن دروغ می شود. به گفته وی، بالا بردن اعداد و مانند آن، رسماً دروغ به شمار می آید، زیرا اینها هم از نظر «عرف» دروغ تلقی می شود. (اسرار المصائب، فریم ۱۸۳).

بعدها کسانی مانند آقابزرگ طهرانی و نیز میرزا محمد علی مدرس تبریزی (ریحانة الادب: ۲/ ۲۱۷) روی بی اعتباری آن کتاب به استناد گفته میرزا حسین نوری، تأکید کردند. تبریزی در این باره نوشته است: به حکم انصاف، این کتاب او بلکه دیگر تألیفاتی که در موضوع مقتل نگارش داده همانا در اثر آن همه محبت مفرط که داشته است، حاوی غث و سمین بوده، و علامه نوری در کتاب لؤلؤ و مرجان

شرحی دائر بر ضعف کتاب اسرار الشهادة و عدم اعتماد بر آن نگارش داده است. مدرس تبریزی همانجا از مرحوم سید محسن امین نقل می کند که در باره آثار عاشورایی دربندی نوشته است: «دربندی، در مؤلفات نقلیه خود بسیاری از اخبار واهی را نقل کرده که عقل باور ندارد و از نقل هم شاهدهی نیست. در کتاب سعادات ناصریه اش غرائب بسیاری است که هیچ مورخ نوشته و هیچ عقل آنها را باور ندارد» (ریحانة الادب: ۲/۲۱۷).

در دوره معاصر ما، استاد مطهری، در موارد متعددی به ملا آقای دربندی انتقاد کرده و این انتقادهای، بازتاب وسیعی در معاصرین ما داشته است. توجه ایشان به این کتاب، و بویژه دید انتقادی، ناشی از تأثیری است که از انتقادهای میرزا حسین نوری در لؤلؤ و مرجان گرفته اند. آقای مطهری با انتقاد از روضه الشهداء کاشفی و این که این کتاب به نقل افسانه ها پرداخته می گوید: بعد در شصت هفتاد سال پیش، مرحوم ملا آقای دربندی پیدا شد. تمام حرفهای روضه الشهداء را به اضافه يك چیزهای دیگر، همه را یکجا جمع کرد که دیگر واویلاست! حاجی نوری نوشته اند ما در درس مرحوم حاج شیخ عبد الحسین تهرانی بودیم - که مرد بسیار بزرگواری و استاد حاجی نوری بوده است - و از محضر ایشان استفاده می کردیم، يك سید روضه خوانی اهل حله آمد و يك کتاب مقتلی به ایشان نشان داد که ایشان بینند معتبر هست یا معتبر نیست. این کتاب نه اول داشت و نه آخر، فقط يك جایش نوشته بود که تألیف فلان ملای جبل عاملی از شاگردان صاحب معالم است. مرحوم آقا شیخ عبد الحسین این کتاب را گرفت که مطالعه کند. اولاً؛ در احوال آن عالم نگاه کرد، دید چنین کتابی به نام او نوشته اند. ثانیاً؛ خود کتاب را مطالعه کرد، دید مملو از اکاذیب است. به آن سید گفت این کتاب همه اش دروغ است، مبدا این کتاب را بیرون بیاوری یا از این کتاب چیزی نقل کنی که جایز نیست و اساساً این کتاب از آن عالم نیست، مطالبش هم همه دروغ است. حاجی می نویسد همین کتاب به دست



صاحب اسرار الشهادة افتاد، از اول تا آخرش را نقل کرد. (مجموعه آثار: ۹۵ / ۱۷، و بنگرید: ۵۹۲).

مطهری در جای دیگری نوشته است: ملاآقای دربندی اتفاقاً اتفاق نظر است که آدم خوبی بوده است. حتی مرحوم حاجی نوری که این قدر از کتابش انتقاد می‌کند - و به حق انتقاد می‌کند - می‌گوید مرد خوبی بوده است. واقعاً نسبت به امام حسین - علیه السلام - مرد مخلصی بوده، و می‌گوید واقعاً طوری بود که هر وقت نام امام حسین (ع) را می‌شنید اشکش جاری می‌شد. فقه و اصول خوبی هم داشته است.... به هر حال این مرد با اینکه مرد عالمی است، ولی اسرار الشهادة نوشته که بکلی حادثه کربلا را تحریف، قلب، زیر و رو، بی‌خاصیت و بی‌اثر کرده است. (همان: ۱۳۲ / ۱۷). آقای مطهری از آقای علی اکبر غفاری، دروغ‌ترین مقتل را طلب کرده که او را به اسرار الشهاده رهنمون کرده اما چون قبل از محرم بوده، گفته است که نسخه‌ای از آن بدست نمی‌آید، زیرا اهل منبر برای استفاده آن را تهیه کرده اند. (حماسه حسینی، ۳ / ۲۶۵ و برای نقدهای دیگر بنگرید: ۲۷۲).

#### ملاآقا مخالفان خود را جاهل و عوام می‌داند

با مرور بر آثار ملاآقا شاهد استفاده مکرر از تعبیر «جهلاء و حمقاء و عوام» هستیم. در واقع، کلمه عوام یا اذهان عوام، در دوره قاجار فراوان استفاده می‌شود و این هم نتیجه گسترش فرهنگی است که در باب اجتهاد و تقلید شکل گرفت. (بنگرید به مقاله: مفهوم و جایگاه عوام در ادبیات دینی ما، چاپ شده در: مفهوم علم در تمدن اسلامی، صص ۵۶۵ - ۵۹۲). ملاآقا خود را در مرتبه بالای علم می‌بیند و نوعی شیفتگی نسبت به بکار بردن این کلمه در باره مخالفان خود دارد. در کاربردهای وی، تعبیر جهلاء، عمدتاً شامل عالمانی می‌شود که از نظر او بیسواد هستند، کسانی که با تردید در آراء و افکار و اخبار نقل شده توسط او در آثارش برخورد می‌کنند. وی زمانی که در باره هفتاد و دو ساعت بودن روز عاشورا استدلال می‌کند، نظر

آنها و رأی خویش را چنین منعکس می‌کند: «حالا کسی اعاده سوال کند و بگوید حالا امر مشکل و اصعب شد از اول، زیرا که به اذهان عوام بلکه علما و فضلا که اصحاب مناصب علیّه هستند، این مطلب [هفتاد و دو ساعت بودن روز عاشورا] نمی‌چسبد، بلکه استبعاد ایشان حاصل و انکار ایشان برقرار است، پس در جواب می‌گوییم آه آه، صد هزار واه از شیمه و خصلت عوامیه و آن اشخاصی که علما و فضلا باشند، و به خصلت و جهالت عوام باشند». وی سپس به گلایه از وضع علم در روزگار خود می‌پردازد و ادامه می‌دهد: «اکثر علمای این ازمنه، از علوم ربانیه و عقاید حقّانیه بلکه از همه علوم دست خالی می‌باشند، مگر قلیلی از علم فقه و علم اصول فقه، و آن نیز و الله و بالله به طور خامی و ناپختگی و به نهج تقلید در دست ایشان باشد، و اگر هزار سبّ و شتم بشنوند، آن قدر مشمئز و متغیر نمی‌شوند مثل اشمئزاز و تغیر ایشان در وقتی که از کسی بشنوند کلمه حق و صدق». به نظر وی، این افراد که نام خود را عالم گذاشته‌اند، اندکی از فقه خبر دارند، اما حدیث شناس نبوده و بویژه با کتاب الحجّه کافی آشنایی ندارند تا مقامات ائمه را درک کنند: «از عمر هر یکی، پنجاه یا شصت یا هفتاد می‌گذرد و یک باب از ابواب اصول کافی از کتاب حجت و علوم ائمه (ع) که از شصت باب بیشتر است نمی‌کنند، بلکه در عمر خودشان یک مرتبه نگاه نکرده‌اند». وی می‌گوید نباید نگران این بود که با گفتن برخی از مطالب، «جهلاء شیعه» «به هیجان منازعه و مباحثه و انکار و استبعاد» برآیند، زیرا روشن است و ائمه هم گفته‌اند که همین طور که دشمنان ما را آزار می‌دهند، «جمعی از دوستان و علمای شیعیان ما» هم اذیت شان به ما می‌رسد. (سعادات ناصری، ص ۶۳ - ۶۴).

ملاّآقا در حل مسأله هفتاد و دو ساعت، از یک طرف خود را روبرو با عوام و جاهلان می‌داند و از سوی دیگر باورش این است که باید ملاحظه «اذکیا و چیز فهم عوام» را هم کرد. اگر این روز را هفتاد و دو ساعت نکنیم، مردم عوام چیز

فهم، خواهند گفت که پس نتیجه «شجاعت امام و شجاعت حضرت عباس و شجاعت حضرت علی اکبر و سایر جوانان بنی هاشم» که گفته شده «در روی زمین، ایشان شبیه و نظیر نداشتند» چه شده است؟ آیا «این وقایع کثیره و این مقاتلات و مجاهدات امام و عترت هاشمیه و سایر اصحاب در مدت ده یا دوازده ساعت به عمل آمده باشد؟ سبحان الله». (سعادات ناصری، ص ۶۴). از نظر ملاآقا اصل بر این است که باید این شجاعت را ثابت کرد و زمان را فراخ، تا مشکلی برای ذهن عوام هم پیش نیاید. مهم از نظر او، اثبات این نظریات است و تمام عوام و خواص و چیز فهم و نفهم، دایر مدار پذیرش دیدگاه های ایشان هستند. در نهایت با خطاب «ای حمقاء، ای جهلاء» افرادی که تردید در هفتاد و دو ساعت بودن روز عاشورا دارند را مورد خطاب قرار داده و آنان را منکر «قدرت تامه فوق التهامات حق تعالی» می داند. (سعادات، ص ۹۵).

در اینجا، پای قواعد ریاضیه هم به میان می آید. یعنی کسانی که انکار در طولانی شدن روز عاشورا به هفتاد و دو ساعت می کنند، به قواعد ریاضیه استناد می کنند. به نظر وی، اصل علوم ریاضیه، از فلاسفه یونان گرفته شده و همه اینها در زمان مأمون ملعون در میان ما آمده و باید آنچه را موافق شرع نیست، کنار گذاشت. بهتر است عبارت ایشان را نقل کنیم: «افّ و تفّ بر عقول و افهام آن مسلمین که می گویند این مخالف قواعد علوم ریاضیه است. آیا نمی دانید که علوم ریاضیه مثل سایر علوم حکمت یونانیه، از فلاسفه یونان اخذ شده و از کتب آنها ترجمه شده است در زمان مأمون ملعون، و آنچه از علوم آنها موافق شرایع انبیاء و مرسلین است از انبیاء اخذ شده است و آنچه مخالف قواعد شرایع انبیاء است، افکار فاسده باطله عاطله فلاسفه است مثل قول به قدم عالم و انکار حشر جسمانی، بلکه افکار شرایع انبیاء و مسلمین؟ پس کدام مسلم این حرف را می گوید، زیرا که بنا گذاشتن بر قواعد ریاضیه فلاسفه، لازمش انکار انشقاق قمر و معراج جسمانی است برای رسول الله

(ص) «(سعادات ناصری، ۶۶).

وی در جای دیگری هم که از اسرار نورانیه و شعشعانیه صحبت می کند، گوشزد می کند که مردمان عصر او اکثراً عوام و قادر به درک این حقایق نیستند: «اکثر مردم عوام می باشند، و در این زمان از علوم، غیر از صورت فقهیه و قلیلی از اصول فقه بی تحقیق چیزی نمانده است و اوایل و امصیبتاه علوم قرآن و علوم احادیث و اخبار بالکلیه مندرس و علوم عقلیات که تحقیقات نورانیه آن نیز در علوم کتاب الله المجید و علوم احادیث اصحاب ولایت مطلقه و خلافت مطلقه می باشند، آن هم بالکلیه اسم و رسم از آن نمانده است». شاهد او اعتراضات انکاری و شبهاتی است که آنان نسبت به مطالبی که او طرح می کند، دارند: «اگر بخواهی یک مطلبی [که] از اصول مذهب شیعه است به مسلمانان و مؤمنان علوم بفهمانی، آنهایی که اسامی خودشان را علما می نامند، چندین شبهه می اندازند. عوام بیچاره را که به صرافت فطرت الله التي فطر الناس علیها که نزدیک بودند که مطلب بفهمند، از مطلب دور می کنند. و سرّ این هم آن است که اکثر مطالب علمیه دقیقه از اوهام و خیالات آن اشخاصی که علوم قرآن و احادیث را ندیده اند، دور است، پس انکار همچنین علما باعث انکار عوام الناس بیچاره می باشد». وی می گوید، این عوامی است که کسی این خبر را که «امیر المؤمنین (ع) به صورت شیر آمد به مصرع جناب سید الشهداء» انکار کند. وی می گوید، عوام این طورند که با شنیدن این خبر، می خواهند «متکلم را به قتل برسانند یا تکفیر کنند، زیرا که در خیالات و اوهام فاسده ایشان، همچنین چیز صفت عیب و منقصت می نماید، و حال آن که این جهلای بیچاره ها غافلند از حقیقت حال». در واقع، بدن اصلی امام علی (ع) تا ابد در همان قبر در نجف هست، و هیچ تغییری نمی کند (سعادات ناصری، ص ۱۵۸ - ۱۵۹)، طبعاً آنچه می آید، طبعاً صورت برزخی آن بدن است: آنچه «مقصود و مراد متکلم به این کلام» است این است که «ارواح نورانیه شعشعانیه محمد و آل محمد، و نفوس کلیه

قاهره باهره ایشان، در ابدان کثیره مثالیه لطیفه و اجساد وفیره نورانیه برزخیه تصرف می کنند» (همان، ۱۵۹).

اگر ملاآقا آثار فقهی و اصولی مانند خزائن الاصول را نداشت، آدمی فکر می کرد که وی مردی قصه گو و خیالباغ است که از گاه، کوهی می سازد، حکایات شگفت عوامانه را نقل و آنها را راست می پندارد، اما ما با مردی روبرو هستیم که نظام فکری و معرفتی حاکم بر فقه و اصول را از نظر دقت در اسناد، دلالت کلمات و جز اینها می شناسد و با این حال، در حوزه تاریخ مذهبی، سر سوزنی به آن اصول، وفادار نیست.

ملاآقا صفحات طولانی در باره خون انور امام حسین (ع) صحبت کرده، دهها حکایت و احکام عجیب و غریب برای آن می نویسد. پس از آن، باز مجلس دیگری را شروع کرده و می گوید لازم است باز آن بحث را ادامه دهد. با این حال، تردید کرده می نویسد: «چون خواستم شروع به این مقام کنم، دیدم همسات و خیالات و محظورات قلبیه بر من هجوم آورد که باید این مقام را ننویسم و اکتفا کنم به آنچه نوشته شده است در باب خون انور اطهر». چرا ننویسد؟ اینجاست که باز پای حمقاء و جهلاء به میان می آید. او می نویسد: «نظر بر این که اکثر اهل این زمان، حمقاء و جهلاء و مستضعفین می باشند، و خیالات فاسده و توهمات کاسده و وساوس شیطانیه بر آنها مستولی خواهد شد، و زعم باطل و گمان عاطل آنها بر این خواهد شد که این احقر در باب و شان خون انور اطهر مبالغه می کنم یا اغراق می نویسم، استجیر بالله و معاذ الله تعالی پس همین شب که شب نوزدهم شهر رمضان المبارک است، استخاره کردم بکلام الله مجید... و قطع کردم بر این که اشاره به مطالب این مقام واجب است». (سعادات ناصری، ص ۱۹۵).

به نظر می رسد، این حملات به «جهلاء و عوام» اینها اشاره به این امر دارد که عده زیادی منتقد او بوده و این مباحث را نمی پسندیدند. طبعاً او بسیاری از این مطالب

را در منبر هم نقل می کرده و همان وقت هم کسانی معترض به او بوده اند. پیش از این اشاره کردیم که عبدالله مستوفی هم انتقادات تندی بر او وارد کرده است.

### نفوذ آثار ملاآقا در جامعه مذهبی ایران

اکنون که از انتقادهای از وی گذشتیم، باید بگوییم بر اساس آنچه از آثار وی، چاپ های مختلف و نیز نسخ خطی آنها می دانیم، می توانیم اطمینان داشته باشیم که ملاآقا در جامعه مذهبی ایران، موثر بوده است. آثار وی برای اهل منبر که نیاز به جزئیات بیشتری برای بازگو کردن رویداد کربلا و نیز جذاب تر کردن و نیز عاطفی کردن آن داشتند، سودمند بوده است. این درست مانند اسرائیلیات است که مفسران عصر نخست، برای توضیح بیشتر آیات تاریخی قرآن در باره انبیاء از آنها استفاده می کردند. نوعی ادبیات تاریخی - داستانی و در عین حال با مفاهیم مقدس که اساسا لزومی ندارد در باره آنها بررسی سندی صورت گیرد و به صورت عادی برای شرح آنچه در باره تاریخ انبیاء و اینجا، تاریخ عاشورا به آن نیاز داریم، مورد استفاده قرار می گیرد. تأثیر ملاآقا بر جامعه مذهبی هم در دوره خود او که مباحث عاشورایی اهمیت زیادی داشته و هم در ادوار بعدی جریان داشته و طی این یک صد و شصت و اندی سال، افکار و آثار وی، همواره مورد توجه بوده و در بسیاری از تألیفاتی که از آن روزگار تاکنون تألیف شده، تأثیر گذاشته است. برای مثال و در همین روزگار ما، در آثاری مانند ریاحین الشریعه (ذبیح الله محلاتی، تهران، ۱۳۷۰) برای نمونه: ۳/ ۵۶، ۷۳، ۱۶۷، ۲۷۲)، موسوعة کربلاء، الموسوعة الکبری عن فاطمة الزهراء (س)، [از اسماعیل انصاری «قم، ۱۴۲۸» که در نقل از آثار ضعیف، از همین دست افراد بود) و نیز موسوعة الامام الحسین (چاپ سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی، تهران، ۱۳۷۸) (ع) شاهد انبوه نقلهایی از آن هستیم.

در میان متدینین، چهره فاضل دربندی به عنوان یک زاهد شناخته می شود و حکایاتی از وی در زبان عمومی سخنرانان اهل تقدس جاری است. در سالهای

اخیر، آقای حاج آقا مجتبی تهرانی در جایی که می خواهد مثالی بزند که می شود و باید از روضه خوانی وارد رابطه با خدا شد، می گوید: در احوالات مرحوم ملا آقای دربندی نقل می کنند که آقای گفت من ایشان را منزلان دعوت کردم و جوری مجلس را طول دادم که نتوانند منزل بروند. تقاضا کردم همین جا استراحت کنند که بینم سحر ایشان چطور است. دیدم دو سه ساعت به اذان برخاست. همین که نشست گفت «السلام علیک یا ابا عبد الله» و شروع کرد به اشک ریختن و دامن دامن اشک ریخت. بلند شد رفت وضو بگیرد اشک می ریخت. نگاهش به آب افتاد اشک ریخت. نشست روی سجاده و تا سحر اشک ریخت و اذان گفتند و بلند شد و نیاز خواند. (از وبسایت rcb.ir)

آقای آیت الله سید صادق شیرازی کربلایی هم در سخنرانی خود در آذر ۹۷ مقایسه ای میان شیخ انصاری و ملاآقا دربندی کردند و از قول آقای مرعی مطلبی و - گویا - حکایتی را هم از ایشان نقل کردند. ایشان گفتند: هر دوی آنها شاگرد شریف العلماء بودند، مرجعیت شیخ انصاری عامه، و از دربندی محدود بود. طلبه ای از شاگردان شیخ انصاری خواب دید که سه روز دیگر از دنیا می رود و فرشته ای به او گفت، این کاخ برای توست. او که در نیمه راه ایران بود، به نجف برگشت و خواب را برای شیخ تعریف کرد. او گفت، در خواب کاخی دیگر دیده که به او گفته شده از شیخ انصاری است. در کنارش یک کاخ باشکوه تر بوده که گفتند این از شیخ دربندی است. جوپایِ علت این تفاوت شده بود، و فرشته به او گفته بود: این پاداش اعمال دربندی نیست، بلکه هدیه ای می باشد که امام حسین - علیه السلام - به او مرحمت فرموده است، اما کاخ شیخ انصاری پاداش و مزد اعمال اوست. (وبسایت: پرشین.شیرازی. ir)

حکایت دیگری هم از سفر وی به اردبیل، وارد شدن او به حجره یکی از طلاب، شب زنده داری و سپس دیدارش با عالم شهر میرزا محمد علی اردبیلی در

منابع نقل شده است. (سرو چمان، عادل مولایی، ص ۵۳)  
آثار دربندی هم طی این یک و نیم قرن، مورد استفاده بوده است. محمد حسین جلالی در باره مقتل وی یعنی اکسیر العبادات نوشته است: «کتابه فی المقتل من أشهر كتب المقتل، و أوسعها تفصيلاً، يعتمد عليه عامة خطباء المقتل دون غيرهم». (فهرست التراث: ۱۶۶/۲). اشاراتی در باب برخی از آثار وی در ادبیات فارسی بر مبنای استوری: ۹۸۵/۲ آمده است.

در زمان اقامت ملا آقا در تهران، منبر او بسیار پررونق بوده و مریدان فراوانی داشته است. از جمله اختصاصات او پذیرفتن اعتبار مزار منسوب به بی بی زبیده، بوده است. در کتیبه ای که در سال ۱۲۸۶ به عنوان نتیجه تحقیقات ملا آقا در آن بقعه بوده، سفر شهربانو و دخترش زبیده و .. مطالب دیگری را که معمولاً در روایات بحر الانسابی آمده، مورد تأیید قرار گرفته است. (فرهنگ جامع تاریخ ایران: ۱۳۲/۱، ری باستان: ۵۳۷).





## تصویر سازی داستانی و ... در آثار ملاآقا

### وصل کردن برخی از اخبار تاریخی با تطبیق موقعیت تاریخی روز

زمانی که بحر الانساب ها را می خوانیم و داستانهای شگفت و جنگاوری های عجیب را ملاحظه می کنیم، یک مرتبه نام روستایی یا منطقه ای به میان می آید، و راوی، چنان گزارش می کند که خواننده ی آشنای با آن ناحیه، آن اخبار را منطبق بر این روستا و موقعیت جغرافیایی می کند. ملاآقا هم گاهی این روش را دارد. وی در بحث از جدا کردن سر امام حسین (ع) توسط شمر، و این که او این سر را بر نیزه کرد و به راه افتاد، و تکبیر گفتن سر، و «آن وقت صدای تکبیر سر اقدس آن خلیفه الله تعالی بر جمیع عوالم اماکن رسید، و در قاطبه جمیع نشأت پیچید» و این که «همه به تبعیت از سر اقدس آن خلیفه الله تعالی تکبیر گفتند»، می افزاید که شمر اندکی با نیزه راه رفت تا آن که «طاقت آن کافر بریده شد». در این وقت جایی را دید که «سنگ بزرگ و بلند افتاده است. پس سر اقدس و انور را بالای آن سنگ گذاشت». در اینجا، گزارشی در باره محل این سنگ در روزگار خود در کربلا داده و می گوید: «آن موضع در این ازمنه و الان نزدیک به یک باب از ابواب صحن شریف است و مشهور به باب السدر است، و هر کسی که از آن باب به حرم محترم می رود یا بر می گردد از حرم، آنجا توقف می نماید، او را تعظیم و تبجیل می کند، و بر امام مظلوم سلام می دهد، و آن موضع مثل قبله صغیره یعنی اوطاق کوچک است و بابش

اغلب اوقات مقفل و مسدود است، و در بالای این اوطاق کوچک این کتبه هست: «هذا مسقط رأس الحسين»، و ظاهر این است که این کتب در ازمنه سالفه هم همیشه بوده است». وی سپس به «علامات غریبه و خوارق عجیبه، مثل صیحه و شیون و گریه و زاری و سطوع انوار و ضیاء و روشنایی» که شبها از این قبه بر می خیزد و «جمعی از اخیار و ثقات و عدل و مجاورین از عرب و عجم برای این احقر نقل نموده اند» یاد می کند. (سعادات ناصری، ۱۱۰).

بی مناسبت نیست اشاره کنیم که ملاآقا حکایتی هم در باره «خدابنده چنگیزی» آورده که سر مزار حر رفت. او شنیده بود که حر [یا امام حسین]، دستمال خودش را بر زخم سرش بسته و البته سر او را هم جدا نکردند پس «شاه خدا بنده به طمع برداشتن دستمال تا آنکه او را ذخیره نماید در خزاین خودش، امر کرد به نبش قبر حر، پس نبش قبر حر کردند و جسد او را به نهجی دیدند که گویا الان شهید شده است.. پس وقتی دستمال مبارک را برداشتند، خون شروع نمود به فوران و سیلان، و جریان، مثل جریان آب از میزاب... پس به همان دستمال زخم سر حر را بستند فی الفور خون ساکن و منقطع شد» [سعادات، ص ۱۹۴]. حکایت دیگر در باره نادرشاه است که البته «هرچند به حد تسامع و تضافر مثل قضیه شاه خدا بنده نرسیده، و لکن با وجود این از اشتهاار خالی نیست و آن این است که نادر شاه، غلطاً جرأت و جسارت نمود، امر کرد به نبش قبر حبیب بن مظاهر تا آن که ببیند که جسد مبارکش به آن نظارت و طراوت و تازگی هست یا نه. پس وقتی خاکها را برداشتند، و جسد مبارکش نمایان گشت، عالم درهم و برهم شد و طوفانی و بادی و رعد و صاعقه پیدا شد و نزدیک شد علامت خرابی دنیا ظاهر شود. پس آن جثه سربریده، نشست در حالتی که از حلقوم شریفش خون طاهرش مثل آب از میزاب در جریان و سیلان بود و از حلقوم شریفش صدا ظاهر شد «هل قامت الساعة؟» شخصی در آنجا در نزد نادر شاه بود، فی الفور جواب داد: ما قامت الساعة. پس آن جسد شریف به نهج اول خوابید، یعنی مضطجع شد و نادرشاه از هول و لزع این

مشاهدان مدهوش و بیهوش شده افتاد» (سعادات ناصری، ص ۱۹۵).  
 از جمله گزارش های روز وی، از روستای زرآباد قزوین و ظاهر شدن خون از  
 یک درخت بزرگ و کهن است (اکسیر: ۳ / ۷۸۱). از سنگی هم در دمشق یاد کرده  
 که به صورت شیر است و روز عاشورا، از چشم او خون جاری می شود  
 (۳ / ۷۸۲). شرحی هم از کاری که در یکی از قرای حیدرآباد هند در روز هفتم  
 محرم انجام می شود یاد می کند. حفره ای به عمق صد ذراع کنده، درخت بزرگی را  
 قطع کرده و در آن حفره انداخته، آتش می زنند. نیمه شب، همه اهالی از خانه ها  
 درآمده، در بیت عاشور غسل کرده، شاه حسین گویان، نزدیک حفره می روند. در  
 این وقت آتش تا بیست ذرعی صورت را می سوزاند. پیر آنان نزدیک حفره شده،  
 اول وارد می شود، سپس بقیه در حالی که «شاه حسین» می گویند، داخل می  
 شوند، و از آنجا رد می شوند، بدون آن که قدم های آنان در آتش فرو رود. وی این  
 مطلب را از «السید الاجل الفاضل التقی الصالح النقی محمد علی مولوی دکنی  
 هندی» نقل کرده و حکایتی مشابه را در باره بمبئی نقل کرده است. (اکسیر:  
 ۳ / ۷۸۲ - ۷۸۴). و می گوید گروهی در ماچین هم، با این که غالب مردم بت  
 پرست هستند، و مسلمانان هم سنی اند، و اقلیتی شیعه است، همین کارها را می کنند  
 (اکسیر: ۳ / ۷۸۴ - ۷۸۵). ملاآقا همه اینها را ناشی از عظمت شأن و مرتبت امام  
 حسین\_ علیه السلام\_ می داند.

### تصویر سازی داستانی

قالبی که ملاآقا برای بیان تاریخ و اندیشه های شیعی ویژه خود انتخاب کرده، یک  
 قالب داستانی از نوع مذهبی و مقدس آن است. این قالب را لزوماً داستانی به  
 معنای معهود نمی توان گفت، اما آنچه مسلم است، قالب تاریخی شناخته شده حتی  
 در بیان رویداد کربلا نیست. داستانهای مذهبی از نوع آنچه در مسیحیت وجود  
 داشته، و یا شبیه آنچه در تذکرة الاولیاء ها و مقامات عرفا آمده، نزدیک به این سبک

است. همه اینها، اخبار شگفت دارند، اما این اخبار، در هاله ای از تقدس دینی و مذهبی با استفاده از کلمات و مفاهیم شناخته شده و نیز اهداف مشخص اعتقادی و ایمانی عرضه می شوند. در این داستانها، نقل اخبار غیر عادی، به هیچ روی غیر عادی تلقی نشده و گاه اساس داستان است. اما جدای از این، تنظیم داستانی آن با اهداف مشخص و مخاطب آماده، اهمیت زیادی دارد. هماهنگی میان عناصر پیدا و پنهان در یک داستان با زمینه ای که در مخاطب برای پذیرش و شناخت آن وجود دارد، یک اصل تلقی می شود. در اینجا، عقل انتقادی راه ندارد و جای تردید کمتر وجود دارد. ملاآقا در تصویر سازی داستانی به همین سبک، بسیار ماهرانه عمل می کند و چون عمیقا به آن باور دارد، احساسات خود را در بالاترین شکل، در چپش عبارات و کلمات وارد می کند. یک نمونه برای این تصور جالب است. وی در سعادات ناصری، بابی را به ذوالجناح اختصاص داده و البته در جاهای مختلف به جز این باب به ذوالجناح پرداخته است. او می گوید که پس از شهادت امام حسین(ع) «ذوالجناح نعره می زد و صهیل و هممه می کرد». ابن سعد دستور داد تا آن اسب را که «از بهترین جیاد خیل رسول الله است» برایش بیاورند. اسب تسلیم نشد، و «آن قوم کفار را با پایهایش میزد و به دندان می گرفت، تا جماعتی را به جحیم فرستاد، و چندین سواره را از پشت اسبها انداخت. وقتی که سواره را از پشت اسبش می انداخت، او را خُرد خرد و قطعه قطعه می کرد و می کشت، و در بعضی روایات چهل نفر را کشت». ابن سعد دستور داد تا از ذوالجناح دور باشند تا ببینند او چه می کند «و به چه مشغول می شود». «چون آن قوم کفار از آن دور شدند... پس شروع کرد به نظر کردن به سوی نعش های شهدا». «همه فهمیدند که جسد انور اطهر جناب سید الشهداء را طلب می نماید تا رسانید خودش را به آن، آه آه های های! جگرم بسوزد، دلم پاره پاره شود. پس شروع کرد به بویدن آن جسد انور، و با همه این حالت صهیل می کرد و نعره می زد و گریه می کرد، مثل گریه ثکلی، و در خمخمه اش می گفت: الظلیمة الظلیمة من امة قتلت ابن بنت رسول الله» [و حکایت

ادامه دارد و در مجلسی دیگر «مآل امر ذوالجناح» حکایت شده است: «... در نزد خیام داد و فریاد و صیحه و صهیل و گریه و زاری می نمود و مثل ابر باران اشک می ریخت تا آنکه سرش را به زمین در نزد خیمه بسیار بسیار زد تا آن که جانش در راه صاحبش به جهان آفرین سپرد» خبر دیگر می گوید که [ذوالجناح] «قصد فرات کرد و یک مرتبه جستن کرد و در آن جستنش او را در وسط فرات دیدند و بعد غوص کرد در فرات و الی الان خبر او معروف و معلوم نشد، و لکن ذکر کرده است جمعی که آن ظاهر می شود در دست قائم آل محمدص»]. سپس تأکید می کند که نباید به سادگی از ذوالجناح گذشت زیرا که او «از موارث امامت و خلافت است... بلکه می توان گفت از موارث نبوت و خلافت». (سعادات ناصری، ص ۱۲۷، ۱۳۱ - ۱۳۴). و در جای دیگر: «وقتی که ذوالجناح آمد به خدمت شهربانو و آن طاهره مظلومه بر آن سوار شد، به دامنش چسبید. دخترش زبیده طاهره مظلومه - عروس و زوجه قاسم - قسم یاد کرد که ای مادر، از تو مفارقت نخواهم کرد. پس شهربانو او را در ردیفه خودش کرد بر ذوالجناح، پس ذوالجناح به امر حق تعالی و به برکت خلیفه الله تعالی طی الارض نموده، در اسرع از منته خودش را به حوالی بلده ری رسانیده و مخدره طاهره شهربانو به دختر خلیفه الله تعالی گفت: ای دختر حالا نازل بشو از ذوالجناح و تو در این بلده یا اطراف این خویش از ذریعه ملوک ساسانیه و یزدجریه داری و آنها ترا می برند و متکفل امور تو می شوند». [سعادات ناصری، ۱۴۱]. این تصویر سازی مشابه آنچه در داستان فضه و شیر آمده (سعادات ناصری، ۱۴۹ - ۱۵۰) نمونه های عالی از این دست هستند. کتاب سرشار از این قصه هاست.

#### عبارات ادبی - عاطفی در باره عاشورا

در گزارشها و اخبار مربوط به عاشورا، نمونه هایی از جملات ادبی وجود دارد که جز برداشت ادبی، ممکن است کسی برداشت جدی و رئالیستی هم داشته باشد. این

می تواند تابع رویکردی باشد که ما در تحلیل و تفسیر اخبار و انواع آن بکار می بریم. صرف نظر از این که خبر پاشیدن خون علی اصغر به آسمان و باز نگشتن آن، از نظر تاریخی چگونه باشد، این خبر می تواند به دو صورت ادبی یا واقعی تفسیر شود. ملاآقا، در این قبیل موارد، برداشت واقعی را ترجیح داده، و بر اساس آن تحلیل و تفسیر و حتی نظریات کلامی ارائه می کند. علاوه بر این، اساساً این که امام حسین(ع)، فرزندش را سر دست گرفته باشد، جدای از آن که به صورت معمول، نوعی اتمام حجت به زمینیان است، از نظر ملاآقا، یک برداشت کاملاً آسمانی هم از رفتار امام حسین(ع) هم دارد. این موارد، بی شمار در این کتاب هست. در باره اسرار خون علی اصغر می نویسد: «اسرار این که قطره ای از خون آن طفل مظلوم که حضرت حجت الله(ع) به سوی آسمان انداخته و به زمین نرسیده، زیرا که قطره ای از این خون، به منزله هزار هزار شاهد و دلیل است در صدق ادعای آن حضرت... پس هدیه حسینی که به ضیافت و مهمانخانه حضرت رحمانیه الهیه فرستاده شده باشد، و آن هدیه از فرط محبت و مقام فناء فی الله صادر شده باشد، پس چطور برگردد؟» (جوهر، ص ۵۷۲).

در این قبیل موارد، کاربرد کلماتی مانند «مقام فناء فی الله» تأثیر پذیری ایشان را از ادبیات عرفانی نشان می دهد. این ادبیات، در بسیاری از اوقات می تواند دشواری های عادی زیادی را در تحلیل از سر راه بردارد.

بسیاری از کلمات، در شکل عادی، اشاره به یک مورد مشخص خارجی دارد اما در تفسیرهای دینی و آسمانی، مصداقش نه زمینی بلکه آسمانی است. برای مثال، وقتی در روایت گفته می شود که زیر گنبد و قبه امام حسین(ع)، دعاهای زوار مستجاب می شود، اشکال شده است که این «قبه و گنبد از زمان نادر شاه زده شده است»، و البته پاسخ ملاآقا این است که مقصود از گنبد و قبه در آن روایت «آن قبه ای است که از نور یاقوت احمر و مکمل به جوهر» بوده و «در اطرافش نود هزار قبه اخضر از نور» است، قبه ای که از زمان شهادت امام حسین(ع)، در بالای آسمان زده شده

است. بدین ترتیب، این مشکل و سوال که «جناب میرزا حسن مرحوم شیخ الاسلام قزوین» از ملا آقا کرده بوده، یک سال و نیم بعد، با دیدن یک روایت از مفضل بن عمر، حل شده و به او اطلاع داده می شود و او نیز «بسیار مسرور و فرحناک» می گردد (جواهر، ص ۵۹۳، سعادات ناصری، ص ۴۶).

و نمونه ای از نثر او: در بیان محبت و عشق حسینی: ای مدهوشان شراب یقین و این سر مستان باده دین و ای اهل الله عارفین کاملین، بوی از شمیم عطر اشراقات انوار غیبیه و شارقات واردات لوامع لاهوتیه به مشام جان نخواهد رسید یا آن که گردی از آن کاروان در نظر اذعان پدید نخواهد شد تا آن که عشق حسینی مثل طالبان شطاران ریق حقیقت مطرقة بر رؤوس و دشنه بر صدور زده شود، جامع کمالات روحی و معنوی و کاشف دقایق انفسی و آفاقی شدن، برای احدی ممکن نخواهد شد تا آن که محبتش را صیقل الارواح و عشقش را در مشکات قلوب مصباح داند. بلی همچنین است: عشق آمد و دل از دست ما برد / تدبیر ز عقل مبتلا برد. ای جانم! ای عزیز! باید سالها در تابه ی محبتش برشته، و در درون خمیره وجودت به عشقش سرشته، و در مقام تعزیه داری و نوحه گری مستلذات نفسانی و مشتیهات را ترک کنی تا به اقصی مراتب ایمان و اعلی مدارج ایقان مشرف شوی، و همواره در آتش عشق سوزان و از دو دیده چون ابره‌ارگریان شوی تا ما صدق این بیان بود: عجب لیران الهوی ان جمرها / توهج من ماء المدامع و اضطررم. بلی در باطن سرمستی عشق حسینی متحقق می شود. (سعادات ناصری، ص ۹۰)



## ضمیمه

### دو سند در باره زخمی شدن ملاآقا دربندی توسط بابیه

در کاوش در اسناد، در جستجو نام ملاآقای دربندی بودم. دو متن ذیل را یافتم که در مورد فعالیت های بابیه در عراق در حوالی سال ۱۲۷۷ است. در هر دو سند، از حمله به ملاآقا دربندی و زخم کاری زدن به وی یاد شده و ضمن این دو سند، به فعالیت های بابیه و نیز کارپردازخانه ایران در بغداد علیه آنان، پرداخته شده است. یک مورد در باره سید حسن قمی است که در قم، متهم به بایبگری بوده و نفی بلد شده و به کاظمین آمده است. از سیدی هم با نام میری یا پیری در این سند یاد شده در کاظمین فعالیت داشته، شبی در خانه همین سید حسن بوده، و پس از سختگیری نماینده ایران برای دستگیری، از آنجا گریخته و به ایران آمده است. این سید حسن زیر فشار کارپردازخانه گفته است که او بی جهت متهم به بایبگری شده و برای این به عراق آمده است تا از شیخ مرتضی [ظاهر انصاری] تصدیق نامه ای بگیرد که بابی نیست. در این سند مطلبی هم در باره میرزا حسینعلی بهاء الله که شیخ عبدالحسین [لابد طهرانی] او را منشأ اصلی فتنه می دانسته است. دولت عثمانی، چندان به بابیه سختگیری نمی کرده و طبق این سند، نهایت به حبس آنها نظر می داده است. طبعاً دولت عثمانی در باره آنها، زیر فشار دول اروپایی هم بوده است. هرچه هست، دو سند سودمندی است. نمی دانم قبل از این جایی منعکس شده است یا خیر. همه کلمات بویژه در سند دوم را نتوانستم بخوانم و مواردی را نقطه چین یا علامت سوال گذاشته ام. خود اسناد، تاریخ ندارد اما کنار آنها اسنادی با تاریخ ۱۲۷۷ است.

سند اول:

تصدقت شوم

از قراری که بعضی از زائرین کربلای معلّی وارد شدند، اغتشاش زیادی از کربلای معلّی و ازدحام جماعت بایبه ضالّه می گفتند، حتی این که مذکور ساختند جناب مجتهد الزمانی آخوند ملاآقای دربندی که از فحول علماست، زخمهای منکر زدند. البته از بغداد الی الان این فقره به عرض بندگان خداوندگاری رسیده است. در دستور العمل این غلام به هیچ وجه دستور العملی در باب این طایفه شرور ... بایبه فرمایش نرفته است. این اغتشاش در این مملکت بیشتر از بی اعتدالی اعراب و قطاع الطریق آنجا خواهد بود. نمی دانم به هر گونه تنبیه این جماعت شرور از طرف اولیای دولت علیه ایران این غلام با دوئیت دارم؟ یا بطریق تنظیمات و قواعد بلوکات؟ جدید با اینها رفتار باید شود. در این باب هر طور که حکم اولیای دولت علیه است مرقوم دارند. ان شاءالله تعالی از اقبال بی زوال اعلی حضرت قدر قدرت شاهنشاهی - روحناه فداه - امیدوارم در قلع و قمع این طایفه ضالّه در صورت اجازه اولیای دولت علیه نوعی بتوان نمود حکم صریح در تأدیب و تنبیه این جماعت به هر طور که امر همایون است مرقوم دارند، بدستکاری حکومت بغداد در صدد رفع آنها بر آمدن ظاهرا به مصلحت و صلاح اقرب است، لکن نهایت سیاست عثمانی حبس است. این طایفه را حبس مشکل چاره نکند.



سند دوم :

تصدقّت شوم

در باب طایفه ضاله بابیه از قرار تقریر جناب شیخ عبدالحسین پیش از ورود این غلام به بغداد طغیان غریبی داشتند. مثل این که سید میری؟ در حضور مقرب الخاقان دبیر مهمام اظهار جلادت می کرده است: کشتن ملاآقای دربندی نقلی نیست که نسبت آن را به ما می دهند. اگر ما خیال زدن و کشتن او را داشتیم، همان در میان صحن کربلا روز روشن حکم می کردم او را می کشتند. قدر آن قابل نبود شب بفرستیم او را زخم بزنند.

این طور جلادت ها در کارپردازخانه مبارکه در حضور دبیر مهمام می کرده است همان شریر به کومک میرزا علی کاشی هم که این غلام مقیدا فرستادم، آدم های سید میری / پیری بودند، و همراه او در کارپردازخانه حضور داشته اند. بعد از این که این غلام آنها را گرفتم و مقیدا فرستادم، سید میری؟ در کاظمین گفتند؟ در خانه سید حسن قمی که آن شخصی است که به تهمت بایبگری او را در سفری که قبله عالم نهضت فرمای سفر قم و همدان پارسال بودند از قم او را منفی (نفی بلد) فرمودند، مخفی است. آدم و جمعیت فرستادم. سید میری! در خانه او نبود. خود سید حسن را گرفتند آوردند. از وقتی که او را حاضر کردم به طوری ترسیده بود، رنگ و حالت او مثل مرده می ماند. از او مؤاخذه کردم. سید میری کجاست ... .. از شرارت سید میری ملاقات؟ نمی شود که دیشب در منزل من بود. من از ترس قادر نیستم با او حرف بگویم. احتمال می رود امشب هم بیاید اگر اذن بدهی است؟ امشب اگر آمد خبر می کنم.

سید میری بعد از این که مستحضر شد، او را خواهم گرفت، دیگر به کاظمین نیامده، فرار کرده. به زوار ایرانی که وارد بغداد شدند گفتند در منزل یعقوبیه که هفت فرسخی بغداد است و بدیدیم که سید میری؟ به طرف ایران می رفت. نوشتم به نایب های خانقین و قرای باط و غیره او را بگیرند. به نواب شاهزاده عماد الدوله

هم مراتب را نوشتم، اما بعد من؟ [سید حسن قمی] اظهار جزع و گریه زیاد نمود که من هم بابی نیستم؟ مرا تهمت زده اند. از قم بیرون کردند. می روم از جناب شیخ مرتضی تصدیق نامه می آورم. صورت ظاهر این طور عجز و انکار نمود.

از این طرف هم به ملاحظه این که موجب توحش اشخاص دیگر که سمت بابیگری به آنها داده می شود، در صورت بابی بودن در باطن از یک نفر گرفتن او ثمر کلیه مترتب می شود، او را اذن دادم به منزلش رفت. لکن از قرار تقریر جناب شیخ عبدالحسین، راس رئیس آن طایفه، میرزا حسینعلی است. لکن بعد از ورود فدوی اغلبی که منشا شرارت بودند فرار کردند و مخفی هستند. میرزا حسینعلی هم در بیرونها دیده نمی شود. پریروز برادرش و پسرش را نزد فدوی فرستاده بود که مرا متهم کرده اند. می رسم خدمت شما بیایم.

الی الان، فدوی در آنها چیزی ندیده ام؛ لکن کل ملاها می گویند اگر میرزا حسینعلی در این جا باشد، منشأ فساد عرضه خواهد شد. آخوند؟ ملاآقای دربندی را که زخم زده اند، دیروز جناب شیخ عبدالحسین و مقرب الخاقان میرزا مهدی پیشخدمت در کارپردازخانه مبارکه مهمان بودند، گفتند از کربلا به کاظمین آمده است. فردا خیال دارم که به کاظمین به دیدن او بروم.





## فهرست منابع

- اجساد جاویدان، مهدی پور، قم، حاذق، ۱۳۷۴
- احسن الودیعه، محمد مهدی الکاظمی، قم، ۱۳۹۴ ش
- اختران فقاہت، ناصر الدین انصاری، قم، ۱۳۸۷ ش
- اردبیل در گذرگاه تاریخ، بابا صفری، اردبیل، ۱۳۷۰ ش
- اسرار الشہادہ، ملا آقا دربندی، ترجمہ میرزا حسین شریعتوار تبریزی، قم، ۱۳۹۲
- اسرار المصائب، علی بن محمد تقی قزوینی، نسخہ شماره ۷۸۳۲ کتابخانہ مجلس
- اسناد تاریخی خاندان غفاری، بہ کوشش کریم اصفہانیان و ایرج افشار، تهران، موقوفات افشار، ۱۳۸۵
- اعیان الشیعہ، سید محسن الامین، بیروت، ۱۴۰۳
- اکسیر العبادات و اسرار الشہادات، ملا آقا دربندی، تصحیح شیخ محمد جمعہ بادی و عباس ملاعطیہ الجمری ۱۹۹۴ بحرین
- آثار تاریخی طهران، تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۶۱ ش
- تکملة امل الامال، سید حسن صدر، بیروت، ۱۴۲۹
- تنقیح المقال، محی الدین مامقانی، تحقیق محمدرضا مامقانی، قم، ۱۴۲۳ ق
- جواهر الايقان و سرمایه ایمان، ملا آقا، چاپ حروفی، بہ کوشش محمد قربانپور، قم، ۱۳۹۴ ش
- حج نامہ، کیوان قزوینی، تهران، ۱۳۰۷ ش
- خاطرات عین السلطنہ، تهران، اساطیر، ۱۳۷۴ ش
- دایرہ المعارف بزرگ اسلامی، مدخل آقا دربندی (۱/ ۲۶۸)
- دین و دولت در ایران، حامد الگار، تهران، توس، ۱۳۶۹ ش
- ذریعہ، شیخ آقا بزرگ الطہرانی، قم.
- راہنمای دانشوران، محمدباقر برقعی، قم، ۱۳۸۴
- رجال ایران، مهدی بامداد، تهران، زوار، ۱۳۵۷.
- ری باستان، حسین کرییان، تهران، دانشگاه شہید بہشتی، ۱۳۷۱
- ریاحین الشریعہ، ذبیح اللہ محلاتی، تهران، ۱۳۷۰ ش
- ریحانۃ الادب، محمدعلی مدرس، تهران، ۱۳۶۹
- سعادات ناصری، ملا آقا دربندی، چاپ سنگی، ۱۳۰۰ ق
- سفرنامہ فرہاد میرزا، تهران، علمی، ۱۳۶۶ ش
- شرح زندگانی من، عبداللہ مستوفی، تهران، زوار، ۱۳۸۴



- شهریار جاده ها، تهران، کتابخانه ملی، ۱۳۷۲ ش
- طبقات اعلام الشیعه، (+ الکرام البرره) شیخ آقا بزرگ الطهرانی، بیروت، ۱۴۳۰
- علمای معاصر، علی خیابانی تبریزی، قم، ۱۳۸۲
- فرهنگ جامع تاریخ ایران، عباس قدیانی، تهران، ۱۳۸۷
- فصوص البیواقیت فی نصوص المواقیت، عبدالوهاب بن داود همدانی، چاپ سنگی ۱۲۸۱
- الفوادح الحسینیه و الفوادح البینیه، حسین بن شیخ محمد بن احمد درازی آل عصفور بحرانی، چاپ سنگی، ۱۳۱۲ ق
- الفوائد الرضویه فی احوال علماء المذهب الجعفریه، شیخ عباس قمی، قم، ۱۳۸۵ ش
- فهرست التراث، محمد حسین جلالی، قم، ۱۳۸۰ ش
- فهرستواره کتابهای فارسی، احمد منزوی، تهران، ۱۳۸۲
- قصران، حسین کریبان، تهران، انجمن مفاخر، ۱۳۸۵
- قصص العلماء، تنکابنی، تهران، افست، ۱۳۶۴ ش
- قمقام زخار، فرهاد میرزا، تهران، ۱۳۰۵ ق
- کاربرد داستان - تاریخ در تبلیغات مذهبی، قم، مورخ، ۱۳۹۷
- کشف الاستار، احمد حسینی خوانساری، قم، ۱۴۱۵ ق
- گزارش یک کشتار، سید علی موجانی، قم، ۱۳۹۴
- گنجینه دانشمندان، محمد شریف رازی، تهران، اسلامیه، ۱۳۵۲ ش
- لؤلؤ و مرجان، میرزا حسین نوری، تصحیح درایتی، قم، ۱۳۷۹ ش
- المآثر و الآثار، اعتقاد السلطنه، سنگی، ۱۳۰۶ ق، چاپ حروفی به کوشش ایرج افشار، تهران، ۱۳۷۴ ش
- مجدد رزایا النبى و الآل، سلمان بن عبدالله آل عصفور بحرانی، تحقیق حامد رحمان الطائی.
- مجموعه آثار، مرتضی مطهری، قم، ۱۳۷۷ ش
- محرق القلوب، ملامهدی نراقی، چاپ سنگی، ۱۲۶۴ ق
- مخزن البكاء، ص ۱ «چاپ سنگی، ۱۲۶۷ ق
- مذاهب و فلسفه آسیایی، کنت دو گوینو، ترجمه همایون فره وشی، تهران، ۱۳۲۸ ش مرآة الشرق، محمد امین خوبی، به کوشش صدرایی خوبی، قم، مرعشی، ۱۳۸۵ ش
- مشاهیر مدفون در حرم رضوی، آستان قدس، ۱۳۸۶ ش
- مطلع الانوار، احوال دانشوران شیعه پاکستان و هند، آستان قدس، ۱۳۷۴ ش
- مع علماء النجف الاشرف، بیروت، دارالثقلین، ۱۴۲۰ ق

- مفاخر آذربایجان، عقیقی بخشایشی، تبریز، ۱۳۷۸
- مکارم الآثار، معلم حبیب آبادی، اصفهان، ۱۳۶۴
- المنتخب، فخرالدین الطریحی، نجف، ۱۳۸۱ ق
- المنتقى النفیس من درر القوامیس، محمدرضا جلالی، چاپ شده در: مجله تراثنا، سال ششم، (۱۴۱۱ق) شماره سوم
- موسوعة الامام الحسين (ع)، مولفان، چاپ سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی، تهران، ۱۳۷۸
- الموسوعة الكبرى عن فاطمة الزهراء (س)، اسماعیل انصاری، قم، ۱۴۲۸
- موسوعة كربلاء، لیبیب بیضون، بیروت، ۱۴۲۷
- موسوعة مؤلفی الامامیه، قم، مجمع الفکر الاسلامی، ۱۴۲۸
- مؤلفین کتب چاپی، خانبابا مشار، تهران، بی تا (حوالی ۱۳۵۰ ش)
- نخبة التواریخ فی مواد التاریخ اسماعیل مستوفی تفرشی «دبیر»، نسخه مجلس، شماره ۸۹۹۸، ص ۱۲۰ فریم ۳۶).